

برادر خشت و هزار مهر و هزار روپه نصیبه نذر و یک نیمه قبل کوه شکوه
بنظر انور گذرانید و منصب بخیراری و چار هزار سوار
و نفاره اختصاص یافت -
تمام شد

نقطه بد خط عاصی بر معاصی اقصای العیب و بنده جانگی پشیمان و مومن گفتو ملک آرد
حسب الحکم خباب خداوند نعمت قدردان قدرش حساب کب راجه حسیله
سری شاکر سائل داس جی بضرورت کتبی خود نقل گرفته شد
مرقوم ۱۲ - اگست ۱۸۵۵ مسطور در بجا
ملانی و درج سدی ماه سادون سمیت ۱۹
صورت انضمام یافت
چشمه

مردست و ششهای بزرگ سال و کمال عظمت و بزرگوار اعتبار دارد و ملائقی افتاد و
بنابر آنکه منقور اجابت دعاست و مقید بر منهدمان قدر و میسایش نصیحت
عمر و مبلغ رزق سایر خلایق و دانسته بعقل می ماند نزد صلحا و انبیاء
و منزلت بیده القدر دارد و دسم خزان بر سر کار و خوشید خواران شب زنده
این ستمست افزور را بعبادت و اجاب بر ذری آوردند سببی گرانند بخت
مرحمت فرمودند و بحسب امر اقدس آن شمع مشنان روزگار و جزیع دودان
بیل در بنار صحر حاصل و عام و تمام در دیام فتنه داران فتنه جازغان شد چنانچه در
برابر فروغ آن چراغان گشتی افزور نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود
و در خست بنیاد آن بر نو انوار روشنان حرج اخضر حرق جزیع مفلس
مردم مینمود چنانکه از نور روشنایی آن کج نور عاری نبی ماه تابان کل کرد
از بر نو اشعه ان مشعلهای نور افشان بخت بزه دلی جلا شمع
هر صان افزور بر روی روز افشا و چهاردهم اردی بهشت ماه نهم
عان در ربه حبس گله افروچی تابان از بندهای پادشاهی بنادوب باده
سران هدایت و صفات اخلاص و مرد گشتند و در همین روز چهارشنبه
نه وطن آمد بشفرف زمین بوس مسنان آسمان نشان غمت

یکی از اکابرین بختور پادشاه بود و در باره خواجه مذکور که از سلسله خواجگان بزرگوار
جو بیار است و بسی چند در خطه نعمانی امام خفیه صادق معروف به علی عرفی رسید
و بحسب ذی شان که نسب عالی حسب والا دارند و باقی اعتبار ایشان در
ولایت ما در انهر درجه است که سایر خواجگان سلسله نامی دیگر به منتهای
ایشان اقرار دارند و بحد در بن زور معضای عفو دانی که لازمه شمیاء کرمه است
است حسب الاتماس خواجه مذکور بحالیش در عمده عبدالله خان فروردیه که
از دیر باز در زندان پادشاه کسیر در پای بند قید مکانات اعمال منجمه بود و مورد
مراحم بادشاه گشت و با قوت جان بخشی از اعیان نظام الملک در پایه
اعتبار مانع که نظام الملک دست نشان او بود یکدرجه داشتند با او دم برابر
و همسری نمود و چندین پیش ازین در اصل بندگی در گناه شده بود و نهایت غفلت
در پادشاه و علم و لغو و درجه والا پایی رسید را بستند و در درجه بیستم منجم بهمارا
که بالا برین خطابهای عمده را چنانست از وطن آمده ملائمت نمود و تا بر شوقانی
برش از صغیرش از قطع لغو فرموده خطاب در جلای منصب و وزارت بزرگوار
و غایت غفلت و سر بیج مرصع در پادشاه و پادشاه هزار و پانصد ماه قدرش فرمودند
سعی و کلم فروردیه با چهاردهم سپهر غفلت غفلت شمس شعبان که شمس علیه السلام

وزیر پر پیغم صاحب و پنج ملک در پناه و جوامع عجب شیخ شادادای و اولاد
مجموعه آنچه از روز عبوس فرستاده ناز و شرف اشرف غایت شد از جوامع
در صحن آلات خلعت و خمر شمشیر مرصع و سیل در پناه و نقد از شرفی و پناه
بکاک کرد و در سمیت ملک در پناه و چنانچه از جمله سی ملک در پناه و با مراد و سایر
بنده و دانی بنور اب و علیا و سایر برادران و انعام شد و نوزدهم مرد و دماه
که روز سرف افغان بود از کمان دولت و عیان حضرت و سایر مراد و ارباب
منصب عالی بدرجات متعالی رسیده از انواع احسان و انعام سرفزار گردیده
از جمله نزاری و هزار سوار سوار و دو سپه سپه منسوب اصغمانی که سالی
از نزاری و سبب هزار و دو سپه سپه بود و فراموش پذیرفت خواج و اولاد
عبد الرحیم که بر ستم رسالی از جانب امام غفران دلی نوران بخدمت حضرت
خفت مکانی آمده بود و عظمت مکانی آمده بود و عظمت مکانی مکانی در
خدمت و حضرت بجای رسیده که بعد از خدمت عبوس در مجلس آمدن
و بنابر نصبت اردار السلطنت و امور آمده بشرف غایت شرف سعادت
از نوزدهم گردیده بخدمت و چار قب و نوزدهم و انعام بجا و نوزدهم نقد
من بایست و انواع اکرام و تکریم و اعزاز و تعلیم که در بن سلسله الهامیه است

ببراق و ماد و نیل با پوشش نخل زلفیت رحمت نموده لشکر خان را حسب صوبگی
کابل در محنت خلعت خاصه سرفراز نموده و فوجی ارسته از سادات باریه معلوم
افغان در اچوت از بندهای پاشاهی که مدوستان با بعلمان کابل به پانزده هزار
سوار سیکشید سردهی اربعین کشند و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام
پاشاهی زادگی از حوعلی خانم کور بقرف درآمد صرف مصارف شده و دو لک روپیه
از راجلوس مرحت گشته بود پشت لک باقی درین روز عنایت نمودند و بعد ازین
از ریب و در خان روپیه که بگبدر داری کابل سی و مخلص خان قلعه داری و فوج داری
پرور و در راجه بهارت بودید و بگبدر داری آتاده و مملو خان کتایبانی کابل و احمد خان
بگبدر داری سنوان امتیاز پذیرفتند و بی فاضل منصب هزار داری و دو صد سوار و ملا
مرشد شیرازی بخدا بکر منجانی و خدمت دیوانی بنونات منصب هزار داری و دو
سوار از خصاص یافتند دیوانی سرکار محمد علیا حکیم حملا و منصبش از اصل و اضافی
مشتغبی ذات و دو صد سوار و هزار یافت از محمد علیا بکران که درین روز
لب و آتور در محل مقدس بپرسند که زنان حرم سراجی خلعت از جواهر و
مرصع آلات و زیور بطور آتاده سوای آنچه در روز جلوس مبارک مرحت شده بود
مفضل بکر کور میگردد و سوار بی سنجاه لک روپیه سوار محمد علیا و پشت لک روپیه

فصای باغ و لبان و ترنم صحرائین در آن را بشکر ماری نوای بامیه لغوی نمودیم
فره العین نیز اعظم چشم و چراغ و دو دمان حساب در آن متعظم محض خام و عام در آن
اکبر آباد و این جشن نوروزی سرمایه در ایش روزگار و پیرایه ترنم لعل و نثار باد
بانگاه و لیادل که همانا نسخه ملک افس است و به سی دلائل شمه نزار از ترنم عابد
رفع آن با صم نزار گونه در لعل و لصب حد منصوب خیال دست بهم مبدیه بر سرهای شد و در
آن حرکاتهای عالی که سنگهای آن بجای حوب کنار زفته بود بسیار کرده از
بشوشهای محل رفعت و روز دوزی ارشند و محارمهای مرصع مجوهر گراما به ترنم
سدهای لالی از نور و غلامهای در شاه سوار بر از خنده رکش ملک ثواب و در
سحره و ششهای عقد تریا و در ساحت خند و چندین جانتکتهای مرصع و سر بر
رزمین گذارشته زمین بانگاه ملک شنباه را بشادای محبوب رنگارنگ
رو پوشش نموده غیرت بکارخانه چین گرد میزند و در ردیف انجمن همایون
با نواغ افمشه هر دیار پر است نمودار بانگاه و بونمون بروی کار آرد و دنده خدیو
عالم درین نور سعادت انروز که عید ابد روزگار بود مانند خورشید جهان
از زار مشرق صبر کرده و الا طلوع نموده زبان مجید و پس بکانه دارد و در
نه و پنجایش بر نشود اول بخان عظیم ان بن اصفهان غلغله گزانه و در

و خلعت سر از برای یافتن در نافی سواج این ابام بسیار خان ترخان از دکن آمده
بر یافت ملازمت اشرف سعادت و دو جوانی اندوخت و منصب پسر از برای داد
و ده هزار سوار در خدمت خلعت و خجمر مرصع و اسب منیل و علم و نقاره و صوبه دار
الہ آباد لوای اقبال امر اخذ را در تن موده با سپران و خویشان از دکن فرستاد
رسیده چنته اخلاص را بعبار مسجدہ استان آسمان نشان مصلحت کشیدہ
و منصب عالی پسر از برای وزارت و سوار و طاعت خجمر مرصع و اسب منیل و علم و نقاره
آوازہ عزت و رایت و نقش بہ بنڈی گرانید در زمین زور را از دکنان میر
مسجدہ جنابی اقبال آسمانی بر برای کل کہ عبارت از وزارت کل ممالک
است و غایت خلعت و قلم و رات مرصع اعتبار نمایی پذیرفت مطابق
خان از بغیرش را بہ نجوایت میر بخشی گری و در خدمت خلعت مقرر است ..

سر بانه ده انوار درات کائنات و میر نمیش جبات امورات عالم بابت
بکسری و سی شمش دقیقه از روز دوشنبه ۱۳۰۰ - رجب ۱۳۰۱ سپری گشته
نشر لفت تحویل اشرف از ماست نه چون لغز نمانه جمال میزدول و شتم بهمنه ادا می
مرر ششم دی و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود غفلس لغفلس بهمن بهرام
عشش نوروزی کماشت دبام و در غففت کشور را در مرند در بافت نور گرفته از انور

نجاه سوار و قلع بن منصب بیل القدر و وزارت برقرار معهود و رفی عرب بفرمان
 از درشت اصفهان بمنصب دوزخ وزارت و سوار و در حمت خلعت و خنجر مرصع
 و بیل و علم اعتبار پذیرفت و در دریا نرگهان مخاطب معتمد خان بمنصب دوزخ
 ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب بیل سعادت پذیرفت چون سرگی از
 قدیم خدمت و صفائی عقیدت در بنو لا خطاب معتمد خان سرافراز نشسته بود و لهذا
 خطاب او در دجالی یافت الشیخان حبشی بمنصب دوزخ از بی سوار و در حمت
 خلعت سرعندی یافت حکیم ابوالقاسم کلبانی بمنصب دوزخ از بی ذات و نجاه
 سوار و خلعت و خطاب حکیم الملک و خنجر او در بنو لا قدیر رسم انعام اگر اقامت
 بهار بدو رسد گویا بمنصب سوار و پانصدی ذات و سوار و پانصدی خلعت و وجه
 دوزخ افزون سوار و پانصدی ششصد سوار و خلعت حکیم خوشحال و حکیم تمام
 و پانصدی ششصد سوار و خلعت را چه گردد بمنصب سوار و پانصدی خلعت میر
 غفر الدین برادر میر سیران سوار و پانصدی خلعت و سوار و پانصدی خلعت و سوار
 و دوزخ از بی سوار و پانصدی خلعت پسر غفران سوار و پانصدی خلعت
 فتح الدین احمد ششصدی ششصد سوار و خلعت و خطاب میر سخان مردوخان
 معتمدی ذات و دوزخ سوار و خلعت و سوار و دوزخان ششصدی و

سبیلای شدت شوق خویشین داری را در میان راه نداده و پیچیده اند ^{را دیده}
کلیک را بک در اغوش کشیده مدتی بدیدر معافه آن تازه کلهای کلبین آمد
مزید حیات جاویدیشم آرزو برسانند بعد از آن دستور اعظم ارشومی عهد
اصف وقت اصفهان مراسم بندگی و لوازم پرستاری را بدو از و طایف
بجا آورده هزار هم و هزار در پیه تعبوان نذر و موازی این لقبه تصدق و حوالی بالا
مال از ارفام نوادر جوهر برسم نشان از نذر اوردند از ایندشانتا. مهربان
قدردان ارزاه جوهر سناشی گوهر کنایات وفا و جوامر از آن قدر عفت است
ارادت صافی عفت را با لای بهر که والا که سراج نرقی نخت بلندان
ارج عفت سعادتمندان است طلب فرموده عنایت عفت خدمت پس
اختصاص و ارزوی کمال عنایت و نهایت اعظم ابدال سران سپاه دار
را که شراسان و هوای بود و بدو دوست اشرف بر داشته سپهر بندگی صورت
و معنوی بخشند و مقبضای افرات عفت و رحمت قطع نظر از رعایت سب
ظاهر و خفیه مریه صورت سوزن سائینه مرام بی پایان را با غوش و آرز
و عاطفت در آوردند و انواع و فجوی و نفقه کوناگون بجا آورده در باب آن
خان و از جناب مراعات بجای رسید که باعث حیرت نگار گیان شد ^{از آن}

[illegible]

بر محبت خلعت و خمر مرصع و علم و منصب هزار و پندی ذات هزار و ارسلان کردید
حسب الاتماس نورب چهار از زانی ارسلان و رقم غصه بر صفحه خنثت و جزیده جرم
سبف خان کشید منصب او که چهار زاری ذات و سوار بود بر زار و بخت
چهار زار و دپه سالانه حکم کرمانی کاسی متخلص مسیح نورگشت استغفار و بافتن
شا نرادی عودان بخت به سعادت طذرت شرف و کامکاری بخت
عصه الخلفه اصفهان بدین موید عظمی در کام سعادت ان سواران عزت و
ای خوش از روز که مترصد سالها از محبت انتظار برآمده دیده آمد بر روی شاه
مقصود یار کند و جدا طالع بلند چشم برای که بعد از درگزاران بر نهایی خاطر
زور کشنه بدلت و تنخواه رسد معذوق این سیاق اینجا مراد از ادک
بلند اختر و از ازاد و کامروای خان اصف صفات اصفهان است که عمر
نقد عمر گرامی صرف بر آید انتمیل اعلی و محفل این کام نامی نموده بود و قرن بی
بدعای شام و سحر این مراد خدا خواه از خدا و زور سینه اتفاقا در اخر کار بدعای
حافوش بر ذوق استعدا برآمده سبب سعادت و خوشی بر برف امانت کارگر
آمد خنایم همین دلاد و از سلطنت لاهور اداره نوبت به سعادت و حبه سعادت
بنی موکب اقبال حضرت غل الهی بقدرگاه سیر بر باد می که آذینه کوشن با پای

خلعت و خنجر مرصع و عسکرم و نقاره و سپ و بنبل و قلم و دوات و خطاب اسلام خانی
از سر نو منقح و نامور شد و چون بعرض مقدس رسید که رزماکن از انجمنی شد و گنگند
پیشش از بد نهاد در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظهور انتصاب بود و شروع اعانت و
ادارت از انصاف و اخلاص و اعتقادش بر نو ظهور سید او و سایرین عبارت از کثرت
از سر نو حقه بخش بدیع عبودیت الهی بلکه که بهیچ زبان عبارت از صفه را حقا
است زینت پذیرفت و نحو از شرف بر رب دجاشنی بدین مکتب بایده منصب
چهارم از بی چهار سوار او را یرو لایانی که در تعرف بدین بود و بدست گشت و حرکت
سر و پا کپیوه مرصع و شمشیر مرصع و سپ و بنبل که صنایع مراعیم شده بود
معه و راجه هر از این رسال یافته سر فراری جاوید پذیرفت چهارم
از افضل خان که از فضل پروران منصب گده شیراز است و در پیش کبر
و فنون علوم رسمی است بر اصل روزگار و اعتبار تمام دارد و دارد از سلفان رسیده
بمنصب چهارم از بی ذات و دد از سوار و خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و سپ و بنبل
سراستخار بر او خفت و از پر تو قلع و قمع بی مانی برقرار معهود چهارم اعتبار
از اخف در همین روز را و دودا که از وطن بلاد است شافیه بود و در بار
رسیده چراغ دوده خورش از پر تو لغز غایت اسرف بنا کردی بر او خفت و

یا قند چون مغربان سرف بر انجام عمر بود از عنایات صوری خدای عالم محبت
خلعت مشرف و منجلیق و از حدت معاف گشت منصب شیخ از ان سه هزار
ذات و با قصد سوار فراریافت چون ابراهیم عادلخان فرمانروای بجا پور
صورت حسن مال این جلوه برای شاه سلفیت را در آینه پیش نبی معانی کرده
از خط سهای این بر تعلیم خرد ایات بهر فوری خوانده بود هر منوبی درایت این شده
والا را که کعبه سلاطین روگزار است مقام ابراهیم درسته احرام فوجی است
و شماره قیصر سوره اخلاص بر درخته ایات عقیده تمیزی را انصوری آورد
که بهایم لغاشنافت و خبر آتخانی شدن از بمساع علیه در خبر رسید لاجرم
بنایر ادای حقوق ارادت و اخلاص او و اظهار کمال عنایت نسبت بخدمت
عادل خان لشرش مغرب و ارت عظم میر عبد السلام استغفقه و در بحی و ارسال
در شنبه بودند عادل خان در برابر بنای عنایت گری بنات کبریم و تعلیم آن بزرگ
عظیم القدر بجا آورده پیش کشی که از نمند از انواع نقایس خواهر و غیره سامان نموده سایه
سبز آسمان نقیر ارسال داشت و آن سید لیل النسب بر سبیل تمجیل معاش
نموده در بنی زور از علامت سعادت اندوخت و پیشش به کور از نظر شرف
گذرانیده بمنصب چهارم از بی دود از سوار و خدمت بخشگری و دیم و عرض کرد و محبت

ساخت کرد و بجای بردن لوفتی پذیرد شیر انور مدکور خواهد شد و امیر این ارجان است
هشتمین ماه الهی که چارمین روز حبوس از قرن ششده دین نپاه بود خانزادگان
این خلف مہانجان خانمان از دار السلطنت لاہور خود را با سبلام رکن مقام
پادشاه اسلام کہ قبیلہ حاجات امامت رسانیده از تہ پیشتر از اہل این مہمہاد
عظمی نمود و درین تاریخ بصوبہ داری مالوہ منصب پنجہزاری پچہزار سوار اعتبار یافت
و خلعت خاصہ و خمر مرصع و شمشیر مرصع و انعام ملک روپیہ و محنت علم و تقارہ
سر بلندی و بلند اواز کی یافتہ روزہ انصوب شد پنجم اسفند از راجہ گج سنگہ کہ بہ نسبت
از چند خانوزادگی از بردی ابا بی علوی و اہمات سفلی ادد اولادش در میان اہل
در اہان این سر زمین بل روی زمین یادور در اہان فہامت سر بلند خواهد بود از
جود سپور وطن خود رسیدہ چنین تخت برین سای غنبدہ سدرہ مرنبہ رسانیدہ و
پچہزاری ازات و سوار و عنایت خلعت خاصہ و کمر خمر مرصع و مہول تبارہ و شمشیر مرصع
و علم و تقارہ و اسب و منیل سرمایہ فرید کامکاری از درخت و ہمدین رو را و گمان
از لاہور رسیدہ بلا منت سعادت از نور گشت و عنایت خلعت گرانمایہ و خمر
مرصع و علم و تقارہ و اسب و منیل و لعل منسوب پنجہزاری ذات و منت
بخشی گری بر کام خان و نور گشت و ہمچنین تفریحان رشتہ از زمان خان بلا منت

و سلی از تضرع مختار خان نصیر خان با گشت اربانی صوبه های باین فصل برآید
 عظام بطرفی معهود قرار گرفت صوبه پنجاب و متان بدشتور کما شنگان دستور
 اعظم بمن ادره عس الله اصغیان متورگشت و بندر لاری برسم انعام بجان
 عالی مقام مرحمت شد صوبه دکن پنجاب خان لودی صوبه مالوا مطهر خان مسمور
 صوبه کشمیر با عتفا و خان صوبه ادره بیاقر خان صوبه الله با بجا بنیر غنیان ولد
 خان اعظم برقرار ماند و چون صوبه بنه بشهید با غنی و دشت و بعد از سانحه او چنانچه
 در اخرو درام با شو نرا دکی حضرت مذکور گشت بیزر اعسی بر خان رازار گشت
 بالقبوب رحمت فرموده بودند بهمان قرار برود و متور شد و همچنین صوبه گجرات که
 در وقت نوحه از خبر برادر الخلدند از لغیر سبب خان بشیر خان لغویین یافته بود
 همچنان بحال ماند اما فوجدار بی کشمار با میرزا خان بنره خان خانان عبدالرحیم
 بقدم فوجدار بی قنوج اخفای صافیت و لاد و خان به فوجدار بی سکر کار بکوش
 صفدر خان لغوجدار بی سکر مار سونج سید سوه به سکر کار بمان و در این مختار خان
 همگوش خان شاز خان به بند سور نامزد شدند اما لغویین خدمات باقی صوبه گات
 همین خواجه جهانرا خدمت روانی صوبه احمد آباد فرموده باقی صوبه گات و سکر مار
 چنانچه مذکور شد بهمان مشایه مرصدیان سابق متورگشت و آنچه بعد از این در سبب

سجده و سیمار عیار سناش در دست گرفته پایه مقدر در کرا قدرت و سناک سناک سیم سجده
مرتبه بر سره ناسره از یکدیگر باز میدانند هم در میان جلوس که در حقیقت خورشید و از
بر تو طل الهی بر روی زمین گسترده حکم مقتضای وقت و حال تا بر آنکه پایه قدر
بعضی دلاوه در دلا بانی که انولا در عهد و ماسپانی داشته و الانر بود با آنکه سر
کردن از خدمت کجایم از دست ایشان بر نمی آید با آنکه خرابات امور که منظور
از باب مانند که اصحاب عقل کلید می باشد و عقول صبیحه بر احاد الناس گفته
مندان میرسد قسم غزل بر صحنه احوال برخی از صوبه داران کشیده با فی را
بجای انداختند و همچنین بعضی از احکام و فوج در آنرا ساری کجا سپانی شکارها
فرموده با فی را با جمیع مستعدان خدمات صوحنات مثل دیوان بخشی و غیر
اعمال دیوانی بکفیل بدستور سابق منور داشتند تا آنکه که فرصت انضا کنند
از حساب همه همه حساب شتابان دارند و بر ذرا میچاهد و ادخاخ فرو گذارند
استبهای اعمال کلی و خبری را یک نمایند صوبه بی از تعمیر میرزا ارسم بجای عالم
و صوبه بنگاه از تعمیر خدایان بجام خان که درین آوان عراست (کبر) باشد
و رفت و حرکت شد و صوبه کامل و بخش از تعمیر طغر خان که بنایت خواص
از بخش پدر خود با سانی از خود و منور بود بشکر خان رجوع یافت و در آن ملک

۵
رئیس خان خلعت منصب شریک پادشاه سوار اکرار خان ولد اسلام خان شجره
خلعت منصب شریک پادشاه سوار کرم الله ولد علیم دران بهادر خلعت و منصب
نزاری پادشاه سوار حبیب گنج خلعت منصب نزاری ذات سزاوار خان ولد
شکر خان خلعت منصب شریک پادشاه سوار شاد و بخان اوزبک خلعت و منصب
نزاری چهار صد سوار شجر خان چوره اما سی خلعت منصب شریک و چهار صد سوار
اشمام خان خلعت منصب شریک و دو پنجاه سوار چهار هزار و بیست و پنج فرید
خلعت منصب شریک چهار صد سوار شیراز و خوش حال عالم خلعت و منصب شریک
و چهار صد سوار نرگزار خان خلعت منصب شریک و دو صد سوار و چهار هزار و بیست
رسید خان خواجه سر خلعت منصب شریک و دو صد سوار و چهار هزار و بیست و پنجاه
عنایات المغرت که در زور مجلس مبارک نسبت امرای صدر وقوع یافت
به دستور لعیل مدکوار است و انواع عوطف که بامرای نامور و سیرند بای و شایر
بعد از این تاریخ سمت آورد و طور یافته و عزاد یافت و در مقام خود مقرر شد
بیان عزل و نصب بعضی در امرای عثمان که هنگام مجلس مبارک گنجایانی و جویا
و فوجدارای بشکارت اشتغال داشتند و بر خود داشتند بانی ایشان
جهان داد و عدل پرور که از میرادای عالم برای و بصیرت ضمیمه گیتی برای میران به

ششصد سوار اعماد خان خواجہ سر اعلیت منصب و وزیر اہمی پانصد سوار شد
 بمقرب بخاری خلعت منصب ہزار و پانصد ذات ہزار سیرال کچھوہہ عظیم و علم و لغزہ
 منصب ہزار و پانصد بی ہزار سوار گلجال راٹھور خلعت منصب ہزار و پانصد ذات
 ششصد سوار سید عالم بابہ خلعت منصب ہزار و پانصد ششصد سوار زبردست خان
 خلعت منصب ہزار و پانصد ششصد سوار و ست ہزار روپہ جات خان ولد
 علیخان ترین از بندہ امی رسناش خلعت و منصب ہزار و پانصد و پانصد سوار
 شش ہزار روپہ جہانخان کاکر خلعت و منصب ہزار و پانصد و پانصد سوار
 و پنج ہزار روپہ نوبخان خلعت و منصب ہزار و پانصد چار صد سوار و پنج ہزار روپہ
 کبک تاز خان خلعت و منصب ہزار و پانصد چار صد سوار و پنج ہزار روپہ منور اللغات
 و منصب ہزار و پانصد ششصد سوار ہر ویرام کچھوہہ خلعت و منصب ہزار و پانصد
 و ششصد و پنجاہ سوار ابراہیم حسین مخاطب بر حمت خان خلعت و منصب ہزار
 و پانصد و پانصد سوار میرزا خان ولد نیکان کورہ خلعت و منصب ہزار و پانصد
 و پانصد سوار عثمانخان خلعت و منصب ہزار و پانصد سہ صد سوار و پانصد
 و سیر کچھوہہ خلعت و منصب ہزار ششصد سوار سکھوہہ خلعت و منصب ہزار
 سوار راہہ راہہ خلعت و منصب ہزار پانصد سوار نیکان ولد

۵ رنجان خلعت منصب سرکار پانصد سوار اگر ارام خان ولد سردار خان شجره
خلعت منصب سرکار پانصد سوار کرم الله ولد علیم دران بهادر خلعت و
نزاری پانصد سوار حبیب گنج خلعت منصب نزاری ذات سزاوار خان ولد
شکر خان خلعت منصب سرکار پانصد سوار شاد و بخان اوزبک خلعت و
نزاری چهار صد سوار شجره خان چوره اما سی خلعت منصب سرکار و چهار صد
اشتم خان خلعت منصب سرکار و دو پنجاه سوار چهار سوار و بیست و پنج فرید
خلعت منصب سرکار چار صد سوار شیراز خوش حال عالم خلعت و منصب سرکار
و چهار صد سوار نرنگ خان خلعت منصب سرکار و صد سوار و چهار سوار ایدیه
رسید خان خواجہ سر خلعت منصب سرکار و دو صد سوار و چهار سوار و بیست و پنج
عنایات انصرفت که در زور جلوس مبارک نسبت امرای صدر و قوچ
بدستور لفیل بدگوار است و انواع عوطف که بامرای نامور و بیرون دای
بعد از بنی نایج سمت آورد بطور یافته و عود یافت و در مقام خود کور
بیان عزل و نصب بعضی در زامی عظام که حکام جلوس مبارک گنج بانی
و خود باری بشارت شغال و دشت و برود و استغن بانی است
جهان و اور عدل برادر که از عمر باری عالم پیرای و بصیرت ضمیر گیتی پیرای نیرای

ششصد سوار اعتماد خان خواجه سرافقت منصب دوزخ از بی پند سوار شد
 بعقوب بخاری خلعت منصب هزار و پند ذات هزار سال کجوریه خلعت و علم نفاذ
 منصب هزار و پند بی هزار سوار جنگال را شور خلعت منصب هزار و پند ذات
 مقصد سوار سید عالم باده خلعت منصب هزار و پند ششصد سوار زبردست خان
 خلعت منصب هزار و پند ششصد سوار و بست هزار و پند جات خان ولد
 سلطان نرین از بندای روسانش خلعت و منصب هزار و پند و پند سوار
 شش هزار و پند جهان خان کاکر خلعت و منصب هزار و پند و پند سوار
 و پنج هزار و پند نوربخان خلعت و منصب هزار و پند چهارصد سوار و پنج هزار و پند
 کبک تازخان خلعت و منصب هزار و پند چهارصد سوار و پنج هزار و پند خلعت
 و منصب هزار و پند ششصد سوار بر ویرام کجوریه خلعت و منصب هزار و پند
 و ششصد و پنجاه سوار ابراهیم حسین مخاطب بر خلعت خان خلعت و منصب هزار
 و پند و پند سوار میرزا خان ولد رنخان کور خلعت و منصب هزار و پند
 و پند سوار عثمان خان خلعت و منصب هزار و پند ششصد سوار و پند کار
 و پند کجوریه خلعت و منصب هزار و پند ششصد سوار و پند خلعت و منصب
 ششصد سوار و پند و پند خلعت و منصب هزار و پند سوار و پند خان ولد

۵
رئیس خان خلعت و منصب هزاره پانصد سوار اگر ارام خان ولد سردار خان بنجراده
خلعت و منصب هزاره پانصد سوار کرم الله ولد علیم دارن بهادر خلعت و
مرازی پانصد سوار حبیب گنج خلعت و منصب مرازی ذات سزاوار خان ولد
شکر خان خلعت و منصب هزاره پانصد سوار شاد و بخان اوزبک خلعت و
مرازی چهار صد سوار بنجر خان چوره اما سی خلعت و منصب هزاره و چهار صد سوار
اسلام خان خلعت و منصب هزاره و صد و پنجاه سوار چهار هزار و پیمه شبنج فرید
خلعت و منصب هزاره چار صد سوار شیراز خوش حال عالم خلعت و منصب هزاره
و چهار صد سوار نرگس خان خلعت و منصب هزاره و صد سوار و چهار هزار و صد
رسید خان خواجہ سر خلعت و منصب هزاره و صد سوار و چهار هزار و صد و پنجاه
عنایات انصرفت که در زور جلوس مبارک نسبت امرای صدر و قوچ یافت
بدستور تفصیل مذکور است و انواع عوطف که بامرای نامور و سیرند بای شش
بعد ازین تاریخ سمت آورد بطور یافته و عوطف یافت و در مقام خود مقرر
بیان عزل و نصب بعضی در زامی عظام که حکام جلوس مبارک گنج بانی صوبه
و فوجدار بنگال اشتغال داشته و بر خود داشتن بانی ایشان
جهان داد و عدل برادر که از میردای عالم پیرای و بصیرت ضمیمه گیتی پیرای بزرگوار

ششصد سوار اعما و خان خواجہ سراجی و منصب و دوزاری بالقد سوار شد
 بمقرب بخاری خلعت و منصب هزار و پانصد ذات هزار سیرال کچھوہ خلعت و علم و نظارہ
 منصب هزار و پانصدی هزار سوار علیال را شور خلعت و منصب هزار و پانصد ذات
 ششصد سوار سید عالم بابر خلعت و منصب هزار و پانصد ششصد سوار زبردست خان
 خلعت و منصب هزار و پانصد ششصد سوار دست هزار روپہ حیات خان ولد
 علیخان ترین از بندامی و سنان خلعت و منصب هزار و پانصد و پانصد سوار
 شش هزار روپہ جهان خان کار خلعت و منصب هزار و پانصد و پانصد سوار
 و پنج هزار روپہ نور خان خلعت و منصب هزار و پانصد چار صد سوار و پنج هزار روپہ
 بکہ تاز خان خلعت و منصب هزار و پانصد چار صد سوار پنج هزار روپہ منور ملکات
 و منصب هزار و پانصد ششصد سوار پر دیرام کچھوہ خلعت و منصب هزار روپہ
 ششصد و پنجاه سوار ابرو حسنین مخاطب بر حمت خان خلعت و منصب هزار
 و صدیک و پانصد سوار میرزا خان ولد نور خان کرک خلعت و منصب هزار و صدیک
 و پانصد سوار عثمان خان خلعت و منصب هزار و صدیک ششصد سوار از روپہ کار
 در کس کچھوہ خلعت و منصب هزار ششصد سوار کچھوہ خلعت و منصب هزار
 ششصد سوار از روپہ در کس خلعت و منصب هزار و پانصد سوار نور خان ولد

از جمله بندهای معتبر عالیه خلعت و خمر مرصع و علم و اسب و نایل منصب و نزاری
نزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد صفدر خان خلعت و خمر مرصع و علم و نایل
نایل منصب و نزاری نزار و پانصد سوار است و پنجاه هزار روپیه نقد فتح خان خلعت
و خمر مرصع و علم و اسب و نایل و منصب و دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
است و پنجاه هزار روپیه نقد سید ابو خا طیب بدیندار خان خلعت و خمر مرصع
و علم و اسب و منصب و دویست و نزاری نزار و پانصد سوار احمد بیگ خان خلعت و خمر
و منصب و دویست و نزاری نزار و پانصد سوار مختار خان خلعت و منصب و دویست و نزاری
نزار و دویست سوار و وحدت و الای میر نور کی و حضرت عطای مرصع انگشت نما
گشت عیسی درین خلعت و علم و منصب و دویست و نزاری و دویست سوار کبیر
محمد خان خلعت و خمر مرصع و علم و اسب و نایل با پرده هزار روپیه و منصب
و دویست و نزاری نزار سوار جهان شاد خان خلعت و خمر مرصع و علم و اسب و نایل
و دویست و نزاری نزار روپیه نقد و منصب و دویست و نزاری و یکصد سوار احمد خان
مهندس خلعت و خمر مرصع و علم و نایل و اسب و دویست و نزاری نزار روپیه نقد و منصب
و دویست و نزاری نزار سوار نور الدین علی خان خلعت و منصب و دویست و نزاری نزار
سوار ملا خواجه جلالی بخاری خواجه جهان خلعت و اسب و منصب و دویست و نزاری

ذات دسه هزار سوار و ششاد هزار روپيه نقد مداد در کنار و بر مدعا یافت و در تمام
 از در ايه جيت سنگه و هزار ايجان بن شاه نواز خان و لد خان خانان عبدالرحيم صاحب
 هزار ي دسه هزار سوار خلعت و خجمر مرصع و علم و نقاره و اسب و نيل بندي بائي
 و بالو خان راج صاحب خلعت و خجمر مرصع و علم و اسب و نيل منصب چهار هزار
 و دوازده هزار پانصد سوار و پنجاه هزار روپيه نقد کامروايي یافت و دو سو سو روپيه بخدار
 بيگانه خلعت و خجمر مرصع و علم و نقاره و اسب و نيل منصب چهار هزار ي دو
 هزار پانصد سوار و دويست خان باز به خلعت و خجمر مرصع و علم و نقاره و بالو خان روپيه
 خلعت و خجمر مرصع و علم و اسب و نيل منصب چهار هزار ي ذات و دوزار سوار
 و پنجاه هزار روپيه نقد هزار اسفندگري خلعت و خجمر مرصع و علم و اسب و نيل منصب
 چهار هزار ي ذات و بگر از پانصد سوار و سي هزار روپيه نقد راجه بهادر خان
 خلعت و خجمر مرصع و علم و نقاره و منصب هزار ي دو دوزار و پانصد سوار ي
 مرکمان مخالف بنبرک خان خان خلعت و خجمر مرصع و علم و نقاره و اسب و منصب
 هزار ي دو هزار سوار سوار خان خلعت و خجمر مرصع و علم و نقاره و اسب و نيل و
 منصب سه هزار ي دو هزار سوار سي هزار روپيه نقد به سنگه بندي خلعت و
 مرصع و خلعت سه هزار ي دو هزار سوار راجه بهادر اس و لد گو بال و اس گور

دست بمیدهد و طرف بخیر و تقوی از قرار واقع تحمل آن نمیزدند و مرا هم بی پادشاهی
 نسبت با جا و سپاه و اکثر خدم و حشم و ارباب استعداد و استغفار از انعام نقد
 و اضعاف مرتب بطور رسیده آن خود امرست بیرون از اضعاف دایره امکان
 لاجرم در تنفیص غنایانی که نسبت با برای عظام بازاری منصب و انعم شده تقدیر
 در آورده بانی را ناچار از غنایان اندازد و همانان از رحمت خطاب و الاهی ^{شایسته}
 رسیده سالاری خلعت خاص ناچار قب ملکه و ذری و خجمر صغ و شمشیر صغ
 علم و تقاره و نومان و طوع و اسب خاصه مزین ربن ملکه و منیل خاکلی با برای
 سبین و پوشش مخمل زر لغت و ماد و منیل و چارکاک رو به نقد و منصب بیعت هزار
 لغت هزار سوار و دو اسبه و سه اسبه سرافراز صورت و معنی گشت خال غلام غنیمت
 و خجمر صغ و علم و تقاره و اسب و منیل و پوشش هزاری ذات و خجمر سوار است
 افتخار بر او داشت ماسم خان بخلعت و خجمر صغ و علم و تقاره و اسب و منیل و منصب
 پنجاهی ذات و سوار از پنجده و هزار سوار و دو اسبه و سه اسبه و نسیم صوبه داری گنابله
 بنا بر کی اعتبار یافت لشکر خان بخلعت و خجمر صغ و علم و تقاره و اسب و منیل
 و منصب پنجاهی ذات و سوار و انعام مالک رو به رحمت پذیر شدند
 مسطر خان بخلعت و خجمر و شمشیر صغ و تقاره و اسب و منیل و منصب چهار هزار

در شاهوار از چندی ابد و اعتبار سرمد اند و سزا نیست برخی از غنایات
 صوری با شاه عالم صورت و معنی که در عنفوان جلوس اندلس است
 حضور بطور آمده سواهی صوبه داران و مثال ایشان که در دریا چناندر حاضر شوند
 خدیو مالک رقاب از غم سایه پائیده از بزرگوار عالم عظم سلطان که نابرابر اعتبار
 غنایت از بی و لطف حبیبی بایر صفات آراسته خاصه لقیض وجود مقصود
 امید که از لطف کامل آنحضرت منتفع بروام و خلوص گردند پیوسته بمقتضای
 کامل صفات در افاضه فتوحات بسبب فقیر و غنی و سایل و مستغنی با وسایل و
 وسایل بر کسب و یک حال اند و رین احیان که جلوس اندلس روداده
 سایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد دست او بر داد و دوش بست آمد
 کف جود مانند در بای خزان عامه بل ابواب مجازن عدن و عدن کنده
 مخرومات و مکنونات در یار اینر معلوم عوام و خواص عظام میروند از حله امرای
 عظام را با عداوت نهیب و از فرارش در جات آن خطاب ای شایسته
 فاخره و سلاح گزیناید و محرم صبح و امثال آن علم و تقاره و توان و طمع و آس
 ساخت رزین و نیل بایراق سمین و انعام و نقد و نظایر اینها بقدرت
 ... یکبخت فراخوز حال کریم فرخنده بابر کنده لقیض انهر چون سایل

یوسف خان را به نزد پسر پسر از مقررانی پیش رضا بهاد خان تارخان
جانبدار خان بکته تارخان اخلاص خان خواجه جهان خوانی اعتماد خان خواجه
احمد خان مهندس زبردست خان ترک تارخان نویسمان رسید خان خواجه
شهره خان بکدخان خواجه سرالتمنی ابن حقیقت نشان سپاس گذار و سپرد
وفا این جانب را سخفای اینگونه غایبات گوناگون که از رخ ایشان بطور رسیده
دارند و این مایه رحمت نمایان و این مایه لطفت فی بابیان که درباره این گروه
پای بر جای ثابت قدم که در عرصه حقیقتی و سربازی هیچ جاسوسی پای نمی
لباس بجای و ثابت موقع واقع شده و چگونه چنین نباشد که شایسته حقایق
اگر ماه و ما طلب حقیقت خواجه مقتضای مرتبه طلیت اید مرتب داده و دوش
بجای رسانده که بخشش اخلاص را سبب و موجب در کار نیست چه جای آنکه در مقام
اینگونه بهانه است و دست نهی که عبارت از ادای حقوق ثابت و قدامت
و قاطعیت و خوش نشان ملک حق غایت در دست بود هرگاه از حد
از من منفس و خالص بر آید اگر از بر پر تو غایت نمایان چون ارباب چهره
امید به رخ روی و روستاشی جاوید بر افروز و بجا و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار
و وفاداری بمیزان امتحان و اختیار سنجیده آید اگر از فضل عاقلیت سرشار باشد

بر سر بر خدایت همه جا حاضر بود و چون این نهایت اخراج سعادتی را که بهر دو
 است و از این جهت و کارهایی عقل از پیش در کتاب سعادت همه جا بهر ای بودند و
 بافتنی و سرنازی با بعضی درجات امکان آن رسانیده تا همه جا بهر اه خاصه
 بکار فرمای طالع از چند و در انجمنی تحت بند از نقطه اول است از ادبی تا انجام کار که
 چرخ و در انجمن ادبیای دولت گردیده از جلوس اید چون غنی بزر خود قرار گرفت
 بکار و در ادبیای اسراخته در هر مقام کام نبات و استقرار بر جاد باشند چنانچه از ادبی
 های نامدار و در تقنیات بی سرنازی و در طول گشته کس نماند و از
 ناخته و از عید و بستی مساکت طلب فتور و سستی خود راه نژاده رخنه در سستی
 رسوخ و عزم منین بینداخته و لاجرم امروز بر طلب خویش بزرگشته و کار یکام و
 گردش روزگار بر وفق مرام ایشان شده نمیباید و در ادبی و از ادبی و
 صاحب صوبه و ولایات گردیده و باقی علوم مرتبه و تملک و در حقیقت شان
 و شرکت به نام بالاد رسا بنده با جمیع اسمای جمعی از اعیان ابن و فاکیشان تا بهر
 سرمایه مبادات و افتخار جاد و در اولاد ایشان باشد و در این جهت خود
 ادب ثبت نماید بر سبب سید مظهر خان اسلام خان وزیر خان خان
 و سید مظهر خان صدور خان و لاد خان و سید مظهر خان و سید مظهر خان

سلطنت و کشورت می فیض خاتم ابهرت و نخبه جری آب گوهر حقیقت و جان پارس
طرز آستین ابهرت و جلال گوهر سریر دود و اقبال مقدمه العیش معارک
سنائی مقدمه العیش کاظم نبی و کامرانی موس و صحت سرای حضور مخرم
الخاص سر بر سرور و دی المصنایل المرفعه و الشمال المرفعه صاحب الکمال
الصوریه و المعنویه مستبشار دولت خانانی مومن بابرگاه سلطانی انجمن اراد
محفل انشاده نشین اب و قدس خدم و دلکشی مجلس خاص محرم خلوت وفاد
اخلاص و فقیه باب سراسر باوشتا ہی زمره شناس عالم مزاج دانی و کامرانی
الافاق شایسته هی مرجع عطف غل الی جوهر مرات حقیقت و ذرافروع
یک رنگی و صفای شعده افروز نعت اشراقیان و دانش آموز طبعیت مشایان
خنده خزان بن بلند مکان بیار المله بمن الدوله اصف خان و چون آن
عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکانی مفت نزاری مفت نزار سوار و د
سه سپه منصب و شرف غایبانه باضافه نزاری ذات و نزار سوار و د
از خصائص غشیدنه قدرت انامی جمعی اکثر سعادت مند ان ارادت کیمیش که سلسله
جنبانی دولت جادو دانی در رکاب طواعت ب این برگزیده عت
حضرت ذوالجلال ازین دمی امام قرب نامکام جوکس

هشتم مجامع الثانیة عشره مبارکي و فیروززی در وزارت الخلدقه البراد جلوس
 منبت مانوس بر تخت سلطنت و سر بخداخته و ارفع شد و بدستوری که مورد
 درشته بودند لقب را شهاب الدین قرار دادیم خواجه نام مبارک مار العیون
 شهاب الدین محمد صاحب فزان ثانی شاه جهان پادشاه عازمی در طبعه
 که درین زور بلند اداره گردانیدند و برج نمودند و سکه همین نام مبارک شد
 الله الحمد که ان نقش که خاطر منخواست - ابد آخر ز پس برده لقب بر پدید -
 امید داریم که پادشاهی کل هندوستان که بخش کرم خود ما غایت نموده بر پادشاه
 شما دشما که شریک غالب این دولتند مبارک گردانند و در وزیر و فروع
 تازه و نصرتی بی اندازد نصیب شود و شما هم بهر طبعی رسیده از دولت
 دولتنامی معین بایند آنگاه از راه دقیقه سختیهای قدر شناسی و مرتبه دای
 القاب هر یک از عهدی دولت و اعیان حضرت را خود به عبارت خاص
 مغرور نمودند که منشیان بلاغت کنای در فرامین ملاء و امثال این کسری
 نوشتند باشند تا حی مرتبه هر یک از نیدهای خاص موبع شود و داشته
 باشد و در باب انش القاب زیاده از قدر و کمتر از پایه بکنان نبوسند از
 جمله القاب همین الدوله عبارت مغرور شد اعتقاد خلقت و فراموشی اعتبار

و فریاد پیش دارد و زعام عباری آن ز روسیم سگوک در جرت افتاده شام
صبح ز روسیم ماه و مهر او کسبه خود چنان بسازد شرقی از نام شرف خدین
ماه شرف کرد آورد و در و پیه از انقباض اقدس نر از ان سعادت رسانش
کرد بد دست مغربی انقباض چون از شرف سکه محو دست بر شرب مانند در
پشمان حاش بر سر سئید و ز زعام عبار ماه جون از نام او بالوس است با وجود
نمای بر ماه گد رخن میگرد و یحید اول فرمای که صد دریافت منشور افتخار ابد
و اعتبار سر مدی بعین الدوله عصفه المخلد فنه اصفهان بود که از روی طغف
و عنایت بدست خاص که خود انقباض از رشک ان یافته گرد و گناشته آثار
مهربانی را بر روی روز افکندند و هر سطر از ان فرخنده منشور که نسخه مسوره
نور بود سر مدی چشم اقبال گشته از سپهر پرواز مغفرت آن مای
سعادت شایسته ای گردید نقل فرمان مذکور و نامی ز نور سلطنت عظمی
اسرار حذف گیری بر خیل مکر نکان و فادار سلانه یکجهان خن گداز مار
فرمای سیف قلم مدبر ز نور عالم زنده غوا بن علی شان قدوه امرای میبند
مکان عصفه المخلد فنه بعین الدوله بجان برابر اصف خان در امان حاکم
میان بوده اند که چهارم زور مبارک دو شبته بست و پنجم بهین ماه مورق

درین ایام که از نام نامی حضرت سلیمان متفاهی که لغایت الهی از روی الاهی
و صفی این گنجین سعادت و زین شیشه خاتم گنجینه بانظام ابن اسمعیل
اسامی ابایی و الا که معجز عقول عشره و معنی رزده و بی صورت پذیرفت و
حجاب عشره پندیده یافت و در معنی افبایی و در سپهر جلوه گردید که بانظام
که ابایی علونید روشن کرده است و در سلسله مقولات عشره جوهر که مطلب
است پدید آمد و حکیم کرده که هر یک روی او پیر و مهر حکیمیه که در پیش خاشیه
خاکر کامل عبارت نکارش نمایند و در حاشیه نام نامی صفای باشند که
از کوه متناسبه حجاب خلافت اند طارش دهند و در روی دیگر اسمی
و ادرب نامی باوشه نماید از آرایش خشنه زنی فرخنده نامی که آسمان برین
سیکد و در ارشاد می چون نقش سکه بر خود می مالده درست معولی افبایی
مهر عام عبارت که مل و ماه در شیشه بروج هر افان تصادف از این است
یکی قلب و دیگری عزال بر این سخن در وصف او درست گفته می آید و معنی در شایر
او خام عبارت گفته می شود اگر سخنور از چون نام ما برین خویش بر برکت میسوز
الحمد اله که از بر در عهد مبارکش حار یاری گردید که در از قلب سره از باب غیب
از کوه طیبه و سامی حلا می بردارد و کیمیا ساز سپهر صفت از دلش که پخته عمل

در صوحن و لایات دور دست بوده هنوز سعادت حضور در بقاعه بودند و در
 یافت و عنوان آنها بطور ای ابو الفخر شهاب الدین محمد صاحب قرآن نالی
 با شاه غازی مویش و مرین شده بمهر آوردن و شرف مخوم و شرف گردیدن
 خدمت مویش که سجده گزاران دولت و اقبال را مهر غار است و سپهر خجی و در خدمت
 را از انخاب فروغ پرور که در اب و در با خیمت و اجلال است و عینک دیده
 دولت و اقبال و خام سلیمان زبردست دوست و یمن انخاب مهر پرست
 او هم صاحب و سنگاه و هم صاحب سار بر ابادی و سنس تمام دارد و امروز
 دستی که او دارد و یار دستی انگشت نامست و چون خورشید نامور و نو پیرا
 حراست آنچه انخاب زبرد که نام مایون پادشاهی جو حسین گزاشته و اسم
 فرخنده شانشاهی سر نوشت او گردیده چشم بدو که شخص اقبال را نماییه
 چشم است و شانه شور را چشم شرنماک همانا نقش آن را بجا
 است که در سپاهی جا میکند با کعبه که تن بسایه و در سدید با نور دیده بسایه
 در می آید نفس او با فرح غازی در دست نشسته و عکس او بر فرمان صفت
 عنوان اسکل ایاب صفت گشته تا بنام صفت مکانی و اسمی شگانه اجداد
 پاک تر از زینت داشت به سپهر در زفاف امج کرامی شهرت بود

نهایت خوشن داری بفرمانند چه جای امور منهد افنی یا معنی نشده عموم مردم را در
منوع فرمودند و سبقتان هند را از سر نو سر نو چراغ شریعت محمدی نورانی
بجای سجده و زین بوس چهار سلیم حکم فرمودند پاک گوهر آن و دوان سبادت
شنگال ناظم اهل سنت و دوان رسالت را و سبقت آریان فصل علم و رحمت
جاده فضل و پیوند کسان علانی و درویشان کامل که پای حققت شناخته اند از
اگر سرایش نعلیم و شایستگی کریم دارند ازین دست تواضع که پشت شسته گنیم
شان دین بقعه است معاف فرموده نمودند که در وقت طلبت بسلام مبار
ادب را تمام نموده سنگام و دراع مصحف اخلاص بر فاخته خم نمایند رسمی غنایت ابرو
که با مستی و سحرش حوادث و هر نابادار و مفتون اعرار از آن را در عهد حین سبقت
اسلام پرورد بدار داد و بپوشای کامل سنجایی تمام جوهریت پرورد در عهد
جلوه گرفته که دراع و بر سر کاری انحضرت و بر سر نه و سایر بکارم اخلاق در
مرتبه که اگر مثل تار و زشتار بل با فقه احرام مرتب کعب و کم آن بشمار آید
عفو گشتان از عقده آن بوساید و درجات اعدا و انتصابی از فرد خود را بپوشای
برسد هنوز هیچ از همه مرتب آن بحباب در نباده باشد محمدانه غم خدا را و امر
القدر از موقف خدقت در باب ازال احکام جهان طاع با بیان دست که از اول

روژگار باین نوع ابداع شده الهه اله تعالی و تقدس که اعلی حضرت علی سبانی
صاحب قرآن ثانی زربادی احوال فرخنده خال بالمال پیوسته بروفی احکام
کتاب سنت اعلی طاعت و الاحباب پیشه کرده اند و طریقت متب
پیروی حضرت رسول صلی الله علیه و صلی آره و صحنه و سلم پیش گرفته در نیات
استقام دارند که هم درین روز سعادت افزور که سر شایسته ای از بر جلد و
آن سرور زیور و الهی گرفت نخست امری که از موقف خدایت برابره
پذیرفته حلیه یافت نبی سجده نغم است که از عنده حضرت عرش سنانی
منور و معبود شده بود چنانچه هرگاه بنده ای در گناه از ادراک سعادت بدست
انتباز می یافتند ما بجز انواع غایت سرور نگشایند از روی نغم
براه نغم در آمده سجده بیجا می آدرند در این نوع مواضع در عمل سابقه نمبر
اسلام بود و دولت و دستبوس و سجده قدسیان اوم علیه السلام را و سجده
حضرت یعقوب و اولاد و امجاد و بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق ازین
دست بودند و چون فروغ ناقصه سالت جهنم افزور ظهور گردید و این سالتی
صورت لیس پذیرفت در بنوخت که حضرت شایسته ای به اقبال بر تخت
و تاج و تخت انداختند بنابر آنکه از راه کمال تقوی و بر سر گماری و انکسار امور با جبهه

سکارش ده و سهاله احوال جدا گانه شده از اغان جلوس سارک با انجام در در کار بعضی
و خانه عهد سعادت مهر انحضرت بکجا باز دازه و سترس بند برای تحریر ساخت دستور
از ناراضی های باستان و نوارخ منشیان در معرض بیان حاصل انحضرت بطور
بیان تحسین امری که از آن فدوه سلاطین از بی اللامر صد دریافت و در
زاین و احکام قضا لغالب میراغبان دولت و حکام و دلازه هر دولت
سزاوار مرتبه ظل الهی سرخزای بود که چون پایه سلطنت رسیده پای بر در ارج
دولت نامتوایی هند آینه پاس حدود و احکام مورش الهی حکای خود دارد و
شرعیت حضرت رسالت بنای ضرورت ابر و سلاطین و علی ابر و اصحابه
که شایسته و باید بجا آورده و آنچه درین طریقه نجومی از راه غیب دانند و در طریق علم و احرام
در آید که هیچ وجه امری از امور که مشغول منویم دلبری و گستاخ روی باشد از
سر برزد و از کتاب بشود که شبیه بل شبیه بر پردی و مبرفی باشد هیچ با تخمین
تنباه خصوص قوانین نال پسندنده ماده ظاهر لغو و بادی برای شنباه ان باطن
و اطرار مستعد نموده آئین کشاید نامعلوم مردم که در سلوک طریق شریعت و طریقه
حقیقت مذہب ملوک میدارند بدستوری که سانی مذکور شد به بیان مبرور
ایشان رفته رفته میرایه الحراف پیش میزنند چنانچه اکثر انواع مدح در بیان

همیشه بفرموده و غیر کرد مای الی و برانند مای عولف نامنهای قمی سلسله دوت و دین
سر حلقه آن حضرت صاحبقران محس و دهمین حضرت صاحب قران دوست خانچه
بوجود کامل آنحضرت مصداق ملک عشره کامله و محمد و عشره منشره اصحاب حضرت
شده اول مجاهدی الثانی عشره هجری را ابتدای این تاریخ بی انتها اعتبار نمودند
و فرار دادند که نمره ساله احوال سعادت مال در اقبال نامه که حسب الحکم اشرف
نکاشته قلم سخن سبحان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدردان
شیخ حمید گشته خادمه تقدیر را نام ناجی آن به پادشاه نامه نموده در دفتر جد گانه
ایراد نمایند چنانچه بدستور مذکور بر بیان پذیرفته و قانع هر سال را که از سوانح
سال دیگر جدا شده یکجا ممت در پذیرد و آغاز حمادی الثانی آن سال اینده افتد
باین عنوان مثلا معنون و معنی گردید که آغاز سال اول اردو در اول آغاز سال
دوم اردو در اول و هم چنین تا آخر دور که سال ختم دهم است و برین قیاس دوم
داد و در دیگر که نهایت آن اجرا بدو سنهای عدد و باد و چون این ضعیف را بطریقه
نکاتش متخالف احوال آن ملک الملوک ملک حصایل بود و مقصد اصلی خبر و خصوص
مانند و مکارم مخصوص کارنامه های بی کار را نخل بود و مکار که شیخ حمید و غیر از آن دیگر مستعد
نموداری از آن شده اند و لاجرم خادمه و قانع مکار رزین خرو نامه ادب این ضعیف

همدار نشود آن عهد مثل علامه بر سر فتح الله شینازلی و غلامی شیخ الباقی
دیگر خرد پردازان سید در جلوس انصرت تاریخ گرفته تاریخ الهی موسوم
ساخته و نیای او دارا نرا بر سر کرب و العجز بنیای دوازده دوازده
کنه نشسته بر سالی را بنام یکی مشهور دوازده کانه شمسی که نارسایان
در بی نامند چاند موسوم نموده چنانچه بنسبت عام در اکثر نامه مشروح است در خلا
که جلوس اندکس این سکه مدنی بر سر عرش کرسی روی نمود و اب و در یکی تانه
بر روی کار عالم باز آمد بهر تاسر فرموده رسمهای بنیانی از میان برافرازدان بحدود
عالم دین و دودل که بعضیهای لطافت طبع عالی و نزاکت نمیش از چند همه خرد
و دلا بر خاطر پسند میجویند بر آن کمن وضع گاه که با مال ابدال دوست
انحال است پسند نموده چون از راه دینداری قسمه بین با سالی بخانه شهور
رضی خاطر عاظم اسلام بر در بنو لا حرم نازکی رفتم نسخ بر آن آیین کشیده نا بر
او در این تاریخ را بر دوشی عدد و کامل عمر سه عقد اول است از خود او داد
نهادند چه سرافت این عدد بسیار است و اگر عظام امور عالم امکان از انصرت
و جب الرجوه موافق این عدد و کامل الغلاب و عدد سرافت انتساب از خود
مثال عقول عشره معقولان عشره محروس ده کانه انسانی و مثال انبیا و از

همه بفرموده و غیر کرد های الهی و برانند های عارف نامنهای فنی سلسله دولت و دین
سر حلقه آن حضرت صاحبقران کس و دهمین حضرت صاحب قران و دهمین صاحب
وجود کامل آن حضرت مصداق ملک عشره کامله و سیمصد و عشره منشره اصحاب حضرت جبر
شده اول مجاهدی الثانی شصت و هجری را ابتدای این تاریخ بی منتها اعتبار نمودند
و فرار دادند که نوزده ساله احوال سعادت بال در اقبال نامه که حسب الحکم اشرف
نکاشته قلم سخن سبحان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعد الدین خان و وحید الدین
شیخ حمید گشته خامه تقدیر را نام نامی آن به باد شایسته تمیز نموده در دفتر جدی گدانه
ایراد نمایند چنانچه بدستور مذکور زیور بیان پذیرفته و قانع هر سال را که از سوانح
سال دیگر جدا شده یکجا ممت در پذیرد و آغاز مجاهدی الثانی آن سال ابتداشته
باین عنوان مثلا معنون و معین گردید که آغاز سال اول اردو در اول آغاز سال
دوم اردو در اول و هم چنین تا آخر دور که سال ختم فیم است و برین قیاس دوزیم
و او دار دیگر که نسبت آن اجزایه و منهای عدد و باد و چون این ضعیف را بطریقه
نکاشش متعاقب احوال آن ملک الملوک ملک حضایل بود و مقصد اصلی جزیره صواب
مانند و مکارم مخصوص کارنامه های بی کار انخدول و کامکار که شیخ حمید و غیر این دیگر معبود
نموداری از آن شده اند به لاجرم خامه و قانع نکار رزین خرو نامه ادب این راجع

لهذا دشواران عهدش علامه بر امر فتح الله شیرازی و غلامی شبح الوصال
 دیگر خرد پردازان مبدار چپوس انکسرت مارنج گرفته بنارنج الهی موسوم
 ساختند و بنای او دارا نرا بر دس برب و العود بنمای دوازده دوازده
 کد نشسته بر سالی را بنام یکی مشهور و دوازده کمانه شمشیری که نارسایان بر آن
 در پی نامند چاند موسوم نموده چنانچه بنسبت عام در آن کمانه مشروح است در خلا
 که جلوس اندس این سیکر مدنی بر سر عرش کرسی روی نمود و اب در یکی تازه
 بر روی کار عالم باز آمد بهر تاسر فرموده رسمهای پستانی از میان برافشا و آن مکتوب
 عالم دین و دول که مصطفی الحاق طبع عالی و نزاکت نبش از چند خبر چرا
 و لا یر خلا پسند نیواند بر آن کمن وضع کاره که با پمال ابندال و کس
 انحال است پسند نموده چون از راه دینداری قسیمه بین با سالی لغانه مشهور
 مرضی خاطر عاظم اسلام پرورد بخلا حرم مبارکی رفعم نسخ بر آن آیین کشیده بنابر
 او دار این تاریخ را بر وفق عدد و کامل عشره عقد اول است از خود امداد
 نهادند چه سرافت این عدد بسیار است و اگر عظام امور عالم امکان از احراز
 و جب الرجوه موافق این عدد و کامل الغلاب و عهد سرافت انتساب از زده
 مثال اعمال عشره متعولات عشره محروس ده کمانه انسانی و مثال انساب

نوح علیهما السلام و غرق فرعون و بنا حضرت سلیمان علیه السلام کحل ادریس
بیت المقدس و حرب محضر انرا و عرب را با هم جا ملت قدم از و خالجه
و مروت عظمه که در میان ایشان واقع شد می ابتدا می نمودند و چون
جیشیان بر من استبداد یافته در سالی که با هم الفیل معروف است قصه
مخفی نمودند مبادا ان امر اعظم تاریخ شده تا هنگام ابداع تاریخ هجرت ان
تاریخ معمول بود و منو و بنا بر قول الوریحان در کتاب نفهم تواریخ مخفی دارند
مشهورین تاریخ سگکانت نبی زمان سگ که ظالمی بود برین کشور
مستولی و از مبداء زمان قتل او این تاریخ مخفی را اغیار نمودند و اول
بنگاه تاریخ نجمی سن می نمایند و مجراتیان و دکنیان بنا بر تاریخ سال^{۱۶۱۱} در
او حین و دسلی تاریخ مکرما حیت مخفی است مطلب از طول المعده است
که چون در عهد اکبر بادشاه بر آنکه درین کشور تواریخ مخفی معمول بود تاریخ
هجرت از مدت امتداد مدت طول الدیل شده و ضبط ان منو و اسکا
داشت لاجرم انحضرت بجهت اسانی ضبط ایشان خورشید وضع تاریخی
فرمودند و چون اسمعیلی مساحالی تا تاریخ سحر می داشت چه آن تاریخ بایند
دین قوم انحضرت صلی الله علیه و سلم تا فقام قیامت پادشاه مستدام خواهد بود

نارنج را بنیست معدود و از بعد از محمود و ابوقت مفروض بحکمته نقین ارمنه و آردان باین سانی
ولاغی این چنانچه بعد از این موقع سنوح امری غیلم ایشان منشر الذکر مثل طور
با عدوت دولتی تا خبری عظم طوفان عجم شده باشد و طرق و دصع این در میان
اکثر ارباب دول و محل مختلف اتفاق افتاده چنانچه اکثری آردان از تمام
دولتی نموده انجام از افرجام او گمارا و ساخته اند و علی بن ابراهیم القیاسی
و دیگر بنی مازفات مثل فارسین که ناخامه بزد و درین شهر بار بدین شیوه
عمل نموده اند و در انوقت باز نارنج بزد جزوی از ملک او دستور است
و نزد اهل کتاب نارنج یونانیان منبر است که سیکندر منسوب است بآنکه از یونانیان
سکندر و فوت او خبر افتاده چه بعد از سکندر چهارتن از غلامان او
مفقوده را قسمت نموده و در مبادی سال سنبر دهم از حلت سکندر از حلت
و سولوس لکوس و از اوس چهارم سولوس عنوان نفرد و منبت ملا و منبت
را بدست آورد و منبت رستگار سلطنت او عرض و بعضی یافته را اکثر ملک
عبد غالب اند چنانچه بمقا طور یعنی قاهره سوانی زبان ملقب شده بنا بر آنکه استیلا
او را امور عظمه بود انبیا ی نفرد او را نارنج گرفتند و نارنج سکندر را
باقت و نوزارنج دیگر بنبر در میان جمعی متفول است مثل نارنج اوم و طوفان

مناقب معلی تواند شد لاجرم محلی از ان بی بیان آید امبد که قوانیم اورنگ است
نیایش مانند قواعد عدل و قوانین داد و محبت ثبات و مرکز اورنگ سود
دولت بهستوارش نفع زور شور میزند باید - طرح اساس و وضع سیاست
تاریخ سعادت بهشت و شاه سخانی که میدار در مبدای همیشه جلوس
همایون صاحب فران ملی است امبد که لغای بنای آن مافزون کوثر و نور
حضور در ان مانع نظر کار فرمای فطرت ازل آرد و در نهایت طر الهام بر در
تسهیل کاره و تحصیل آسانی اعمال که به حساب ناگزیر جهان محار و ضرورت
عالم صورت است بد انگونه اسباب غرایب ابداع بدائع نموده اند که هیچ
بی سر و شبی در ره بنجاری نوزان برود که بی سپهر نوزان پیش قدمان و طی راه
ارشد به ان پیش استکان نشده باشد از انجمله وضع بنایی تواریخ است که منحص
زمان و مقیاس نقد بر تعیین مقدار است چنانچه صنایع مفاد و اعمار و شخص
و فایده همه در خصوص اوقات و همچنین سرانجام خدایات العالم کل خاصه
معاملات و مباحثات و امثال ان بدون انجمنی است بهم نمیدارد چون وجه
حاجت بدان از ان ظاهر تر است که بر دستگیری تبیین محبت محتاج باشد
لاجرم بآن نمی پردازد و مجدداً معنی تاریخ تحسین اقرار کردن و نسبت در حرم

سزای عمل کنیز خویش می بیند و اگر در صوحت بعضی عمل با مورد کسب می
سبست کرده و ناخوش مقدس نرسد احدی از مصدیان اینجا کسب اول سبست
نموند نمود و اینجاست از پس خدا شناسی و خدا را کماهی است تا بحرم اندک غفرت
بسیار بحال بچسب عاید نگردد و کسی که منحنی سبست باشد از رنگ عدم عود می حم
معدب نشود و اگر اجناس از سخاکی و ناپاکی سلاطین برانگند و از تراک و محفل عدالت
سزشت بدست می شود از اینجا که عدالت و انصاف در طبیعت مقدس نهضت است
اشرف در اصفای آن شخص می شود و مکرر بر زبان فیض ترجمان گذشته که بشاه
علی الاطلاق کرده و خدای سکه سلاطین را بر سایر طبقات انبی از ان گرفته
و غان افتد از جهان و کف اختیار ان سپرده که جمیع خلافتی که در دست
حانی اند و در مرد امن و امان مرفه الحال باشند بدون نصفت و مکتب
بوجود آمدن سزاوار این مرتبه و الا نصفت و پسندیده و درگاه انب و غانی اگر جمیع
پسندیده و ضابط بر گرفته ان خداوند علی الاطلاق و خلاصه الفس فافق بقدر کبر
سلاطین روزگار و در امان رایج مسکون را در خواست ملک داری این
زمان گذاری و سزاوار علی باشد درایت طرز که از ان بجا رسوی فیض از دانی و
منابت سبحانی راه بایند لیکن قسم را چه بار که متکفل سیر معات همان و محامد

و امثال اینها فیله که دستور العمل کلی و قانون شافی کردار و رفتار را باب حدود
و باعث عبرت و خیرت اصحاب بصیرت و نصارت میشود و بسبب شریف القبله
مفضلان میرسانند با کربا طبعیت شرف میرنده البت که از رعایت لطافت
و لطافت طبعی ساس شنی موسسه جزا مکرده میدارند و ناممکن دست یابون بر
نیز نماند و اگر ارجا ناماس واقع شود اگر همه جوهر که لطیف ترین شاست
فی الحال دست می شود و سبیل خاطر یابون بعباریات روح بخش میباشد البت که
از ان در خرمیان ننگند و در مجلس خلد فرار پیوسته اقسام عطاریات و انواع مخمور
و موجود می باشد و درخت یابون آن خلد یوزان انجمن عطاریات است
که اگر ارجا نام برای اتفاق عبور و الا اندان شایع رشک افروزی غرضه
چنین میگردد و بعد و کاری نسیم شام جهانی موعظ میشود و توجه خاطر اشرف
در باره اسسکام شبان معدلت بجانبی است که با وجود سخت مملکت
هندوستان که سه طرف ان بدریابی شور پیوسته در کل ممالک مکرده احد
آزاده غلم محمود مصمم نمونند ساحت و صمات را و بان صومجات مقتضای احدا
یابون سه موعظ عدل نتواند برداخت و اگر ارجا نامی سعادی بکلی از امور
از کتاب نماید و صاحب نایب دی مرنگب نسیمی کرد و مجبور عرض رسیدن تحقیقته

تا آسمان تفاوت دارد و هم چنین مشگرا ن این دستور چه این طایفه در
نمخت انفعاع و اصول و تری نعمه و ترانه با نجا ک مرغول و ابداع کعب
خاطر فریب و انرا زای رسی عرب و قصد های دل پسند خستما و لغز
رمان بهمارا ایشان کمال اینیاز دارند خصوص در فرد آمدن از اوج
صلوب و شدت شد که عرب ان را رافع عقبر خوانند محض بدعت و
مد و بدین دستور موافق تناسب امور خستین قوال هم اوزار که همانا صواب
نعمه پرداز است و این دو امر عرب از خصائص جاد و فنان بهندی نراد است
و باعتبار محالی خاطر خواه و لبر ادا ای نازک رسا که از زبان معشوق عاشق نما
در لباس انگیزه نعمه که هر ارک حق تو صفیشت در بنجام ادا شده جلوه میدهد و عا
ایشان که از اصل آن تعب اند و جراثین ارباب و فانی خصائص عرب
انرا دگر می در نمی باید پوشش برانز میشود و چون ازین سخن فرامغ خاطر و مدبر
تعارف بجاعت ادا نموده بحال شریف می برنور سیگام آسایش خورده خواه
رور محبسان فصیح بیان خوش لغز شیرین زبان در پس پرده خورگاه
درستان های نشیان و احوال گذشتگان از روی کتب سپسند و تاراج نمبر
میشل فیض انباء و مقامات ارباب و اطوار ملوک و وزراء و اخلق علماء

بالجمله انحضرت بعد از نماز عصر باریعینخانه شرف آورده اهل جوگی را بسیم فور
نیفرانید و در آن محبته انجمن که بعد از نماز شام مرتبه فوقانی بخش از برادران
شعاعی بر صحن لکن کا فوری فروع بخش طارم جارم است و مرتبه کمالی ارا
مث غل رزین و پهن روی رزین را چون چهره شب زنده در آن لورا
رود ناچار گری بعد از امضای وقت و حال اوقات شرف کا فوری
و دنیا صرف بنهاتید و در عرض این جلوس فرخنده کامی از راه کمال انبیا
طبع اقدس و بر طبع و ناع مقدس با جماع نعمات طبعه و طمان مندی
ریشگران عارفی طرب اندوز و سامعه افروز گشته حق التدارک این طایفه شریف
اود میبایند و بنا بر خورش طبع مبارک نازک بخش با جماع امان فیروزان
و سر دسرایان این کشور که در واقع ث و افراد تزیین لطیف
مرا حان کواد است پیشتر متوجه شوند در راستی سخن و محقق مقام است
که موسیقی سوش ربابی و بیانیفه از راه لطافت طرز و زکات روشن
و دسمت و گنگاه لغنه و بر شعاعی طرف و شاق و رسانی اسباب و در شتی
لبیب موسیقی توان بیان و ایران بان که در عهد پستان صفاء ان درین
باب مورد ضرب المثل و درین زبان خرساق بلند اواره است ازین

والا اخترا دگر بی جاندا و دگر بکودی از متغیران حضرت که محبت عرض مهمات کلی
بطرفی ندرت و محصل نشوند لمحہ بقدر ضرورت و یک ہیئت درین اوقات تا در
اعظم احوال منعم و مکنون صبر انور که اعلان آن در محافل منافی مصلحت و دوست
بآنان وزیر عطا و دیر شیر خود پیغمبر مانند آن کامل خود را بر خفایای خاطر شرف
اعلام و اسراف میدهند آنگاه در نزدیکی کای دو پیر معنی از سعادت حضور اعلیٰ علیه
السلام محلی بیگردد و بعد از سائل شکیلاں خاصه فی سوره بادی حسن و ذوالیقین غیر
پزدختہ بوسیدہ جمیدہ نور اید علیا زان بی ثنوی و محاسن کوی با فنام تقدوس
و اعطای اراضی مرزوده و غری از دلیقه و روزمانه کار و ایدر دوز چانچم مع ایدر
نسبت که دوشیزگان دار امل که از پستان روزگار کی کسی بخوارگی ایشان
رضیت میکنند خواه اگر ارایم و دو مان کریم و عذراء از غالیف احاد عوام بان
وسیدہ از راق مخاجان متوسل نشوند و آن اتمه رحمت پروردگار بخیم خبر ایشان
نبرد اود ایشان را از انواع محسی و محلل حسی زبور زرد گوگرد و پراپه از انبار نواب
تختا برساند چانچم بیلهائی کر آمد بر روزه باین رگور که بین طرفی جزایب و
مجارای بران است صرف میشود و اکثر اوقات مقصود بان انجمن ایشان
را با مشال افزان ایشان حسب الامور شرف در ملک از دایک نشیند و هم

بالحمد انحضرت بعد از نماز عصر بار خصلتخانه شرف آورده اهل جوگی را السلام
نیفرانید و در آن محبته انجمن که بعد از نماز شام مرتبه قومانیش از بر لوار
شعهای مرصع کنن کا فوری قروع بخش طارم جارم است و مرتبه کمالی ارا
مث غل رزین و سمن روی رزین را چون چهره شب زنده در ران لورا
درد ناچار گری بعد از انضای دقت و حال ادوات شرف کا فوری
دو بنا صرف بنهاتید و در عرض این جلوس فرخنده کامی از راه خصلت
طبع اندس و بر طبع و ناع مقدس با جماع لغات طبعه فطران مندی
مشرکان عرافی طرب اندوز و سامعه ازورگشته حق التدار و این طایفه شریف
او ایمانید و بنا بر خویش طبع مبارک ناکشش با جماع الحان لیسوا
و سرود سرایان این کشور که در واقع ث و افراد تزیین لطیف
مرا حان کوادر است پیشتر متوجه شوند در رستی سخن و محقق مقام است
که موسیقایی سوش ربابی و بیاطیفه از راه لطافت طرز و زکات روشن
و دعت و گناه لغته و بر شعاعی طرف و شان و رستی اسناک و در رستی
لبیب موسیقایی توان بیان و ایران بان که در عهد به شان صفایان درین
باب مورد ضرب المثل و درین زبان خراسان بلند آوازه است ازین

والا خرد گری جاندار و مگر بدوی از معرین حضرت که کجاست عرض مهمات کلی
 بدین ندرت و غسل نشوند لمحہ بقدر ضرورت و یک میماند درین اوقات نادیر
 اعظم اظهار فقر و کمون منبر انور که اعلان آن در محافل منافی مصلحت و دوست
 بآن در بر عطار و دبیر شیر خرد پیغمبر مانند آن کامل خرد را بر خفا ای خاطر شرف
 اطلاع و اسراف میدهند آنگاه در نزدیکی کای و در پیهر معنی از سعادت حضور عالی محلیه
 حضور محلی بسگردد و بعد از تناول شیلان خاصه فیلوله بادای حسن و ذوالعین غفر
 پر خسته بوسیده جمیع نورای مهد علیا زان بی ثنوی و محاکیر کوی با نغم تقدوس
 و اعلا ای ارافنی مرزومه و قری از دلیقه و زورمانه کامروا میگردد و پنجشنبه
 نسبت که دوشیزگان دارالعلی که از ایشان روزگار کسی بخوارگی ایشان
 رغبت میکنند خواه اگر ایم و دو مان کرام و حازه از غالیف احاد و عوام بان
 رسیده از راقی مختاجان توسل نشوند و آن اتمه رحمت پروردگار که پنجم خبر ایشان
 نه پرورد ایشان را از انواع حسلی و حلل حسنی زبور زرد گوید و بر آید از انبار
 تنها برساند چنانچه مبعوثی گرامند هر روزه باین مگر که همین طریق جزای و
 مجاری برانست صرف میشود و اکثر اوقات متصدیان انجمن ایشان
 را با مشایخ ائمه ایشان حسب الامور شرف و رسالت از درج نشیند و علم

بالحمد انحضرت بعد از نماز عصر بار عیلمخانه شرف آورده اهل جوگی را بسیم
نیز مانند و در آن خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبه فوایدش زیر پر لوار
شعاعی بر صحن لکن کافوری فروع بخش طارم جارم است و مرتبه کمالی ارا
مشغل رزین و سمن روی زمین را چون چهره شب زنده در آن لورا
دو ناچار گری بعد از انقضای وقت و حال اوقات شرف کاوش
و دنیا صرف بنماید و در عرض این جلوس فرخنده کامی از راه کمال انبیا
طبع اقدس و بر طبع نافع مقدس با جمیع لغات طبعه فطریه مندی
رشدگان عارفی طرب اندوز و سامعه افروز گشته حق التدارک این طایفه شریفه
اود ایمانید و بایر خویش طبع مبارک ببارک بخش با جمیع احوال فیه
و سرود سرایان این کشور که در واقع نشاند افراد ترویر با طبع
مرا حان کو اراست پیشتر متوجه شوند در استی سخن و محقق مقام است
که موسیقی پیشش ربابی این طایفه از راه لطافت طرز و زکات روشن
و سمت و نگاه فیه و بر شعاعی طرف و ساق و در استی اسباب و در استی
بسبب موسیقی توانیان و ایرانان که در عهد پستان صفایان درین
باب مورد ضرب المثل و درین زبان خوشاق بلند اواره است ازین

والا اختر گمری جاندار و مکرر بدوی از متفرقین حضرت که محبت عرض مهمات کلی
بطرف ندرت و محفل نشوند لمحہ بقدر ضرورت و یک میماند و برین اوقات ناوبر
اغتم اظهار نمود مکنون صمبر انور که اعلان آن در محافل منافی مصلحت و دوست
بآن وزیر عطا و دبیر شیر خرد و پیر میماند و آن کامل خود را بر نفعهای خاطر شرف
اطلاع و اشراف میدهند انگاه و زرقی کی مای دو پیر معالی انصاف و حضور عالی مجلس
فهر محلی بسگردد و بعد از ناول شیدان خاصه فیصله بآبادی بسن و ذوالیقظ
پزدخت بوسید جمیع نور و هدایا زان بی ثنوی و عا یکس و کوی با فنام لغد و
واعطای اراضی مرز و فری از دلیقه و روزمانه کامردا یکروز و پنجشنبه و
نست که دوشیزگان دارا اعلی که از ایشان روزهای کسی بزرگساری ایشان
رضیت میکنند خواه اگر ابریم و دو مان کریم و خواه از غالیف احاد و عوام بان
وسید از رافق مختاجان توسل نشوند و آن اینه رحمت پروردگار بخیر حضرت
نه پرورد و ایشان را از انواع حسبی و حلال حتی زبور زرد گوهر و پرایه از انبار
نما برساند چنانچه مبلغهای گرامه بر روزه باین رگور که همین طرفی جزای و
مجارای بران است صرف میشود و اکثر اوقات مقصد باین انجمن ایشان
را با مصالح اوقات ایشان حسب الامور شرف و رسک از درج نشیند و علم

دل دانی تعمیر عالم آری کل بهارت بسیار مایل است اکثر احباب امر تو قطع اسکن
مینا نهای غریب و اختراع اینست خبر و ابراع لقا و ربر بهمانند و در اندک مدتی
بازیب در نیت تمام با تمام میسانند چنانچه مشاهده شد است و معاینه متعین
و چنین بنابر نیت است که تا غایت در هیچ قرنی از فروغ شبیه این عمارات نبیند
دره صبح بنیاده در زیر خرچ برین بدیده بنابر آنکه این پایه توحه و این پایه
دست و دل در صرف زیر بد رتخ از دیگران کمتر دست میدهد مخصوص این مرتبه
دست نظر و این درجه تصرف طبعیت بر آنم که نظر این عمارات بعد از آنحضرت دیگر
بنظر او کار و در نیامد و ازین گذشته ساعتی را الفغان چاک سوار حسب الامر
جهانبانی در ساخت این بارگاه سلیمانی بر باد پایان صحرانک صیافشار بر
می آیند و آن پرزاد چه کسان دیو تر از آنکه با یراف برف نسبت خوشی دارند و
بر ابرش برف رفتار و باد پای شیرانک صحرانک بر پایه سبقت و منشی می بیند
چیزی دارد پرور و آورده در نظر انور سلیمان زمان تعلیم جلوه گری بنمایند بعد
از فراغ این مجلس مخلوق کده احمد شاه برج مقدس که مخصوص است همچنان آباد
و لاهور و اکبر آباد است نخیل میفرمایند و از اینجا که برج خرابی مکرر از آنجا که
سعادت اثر نباشد درین خلوت گده که لغایت سکن است بخش از آن

والای وزارت و وکالت حسب الصدور از موقوف خلقت بمشایان بلد
نشان ابلغ می رود و ایشان بر طبق فرموده فرامین قضایان را که منقسمین
معهود است ان نموده از نظر انور مکتدر ایند و انحضرت از روی حرم بنو خلد
در آورده از منشی بدقی سهواً انعم که لازم بشیرت است خطایی سر زده باشد
از سر غایت و بی عتاب بشیرت حکم اصلاح میسرانند انگاه شانه زده است
ضمن التواضیع را بر بر توضع وضع خود شرح فرین مبارزه حسب دیوان
سرشان معرفت خویش در تحت توضع رقیع ایشان ثبت میباید انگاه از
پرتو نور مبر او را اشرف عرت انوار مهر انور میگرد و مبدین نشین هان
صدر الصدور بر بنابر میزان و اصحاب حراج را که در خاص و عام از نظر
در رفع نگذاشته باشد دفع دفع گذرانیده فراخ حال و قدر اجتناب در استحقاق
هر یک سر و محاش از و غایب و رویت نقدی و غلات و دیهه های شیره
سیکرت و در بنی را ادم نقد از خزاین وزن حسب گذار آرد بنابر بقع و
... این سیکرت و بعد از فراغ اکثر مطالب مهمه دین و دود کاهای شیره
نستیه در پیچ قنات طبعه و خیمه مرات انصار انور پاشای نوادر
... شیره شیری که میفرمایند و چون طبع اقدس از معمار معموره است

کثرت مشاغل نیز معلوم در آورده بی توقف به سخن خاص جواب می نویسد
نماز را در منشور سعادت فرستاده اقبال که بدان سخنجان ارسال می نماید و او
را خدا و ایشان را نماز و نور سبیل اعتبار و افتخار و بارنامه لغا و مباحات در
دست باشد چون مقاصد خواص و عام درین محفل سالون با نجاج مقبول میگردد و
جلوس احدس درین محفل به بگنجی می کشد نثریبت اثرش به نشین خاص که مورد
تغنی است نیز نمایند سبب شتهار این محفل و الا باین نام آفت که حضرت
عرش ستانی اکبر پادشاه در خلوت کامی نوز یک مجرم حرم خلدت عثمانی بر
آوردند و در نشین حرمی از مقربان حضرت دیگری را بار نمود و ماه کامی
و بخشی نیز برای عرض مطالب راسی می یافتند و رفته رفته امر ایشان
درین محفل شدند و مجربان نسبت این علو خانه از اوقات باین نام می
ادفات عالی درین مهبط انوار سعادت بر خجسته می گذارد که دولابان علم
حلقه معاملات اعمال محال خالصه و نخواست طلب جاگیر داران را بعضی شرف
میرانند و یکی مجرب مرسد و برخی از معتمدان که خدمت مملو و عریان
منصفان خدمات صوریات و سرکار با ایشان مفوض است بده
مفاین آنها را مفوض داشته و خواجهای مملویت برکت سرور از آن

نخستین اعدیان و برکش و اصحاب اشرف منسوبان خود را از انوار
گذرانند با بقاء رسوم و مشاغل و منتهای طلب فایز نکردند برین دستور معبد
خدمت عرض نکرد با دوخت نه صفت جاگیرها و سردار نقدی و سایر مهمان
ابواب الحمال و ابواب النجاء و بل و جمیع احکام ملاء و انشال اینها را بکار
عرض اندکس نمائند مشرف ابواب و خلایف و روبری ضعیف استخفاف
این طبقه را معروض میدارد و احداث و خلایف و روزانه و اویش مرتبه
و مدیرین افتاد از روزه و مشر خان صیقل و بیخانه طایل سپان و طلعه های
را برسم معباد و سر روزه طوبه و طوبه و طوبه بنتریب و نبات و بیرون کسره لغوه
کنزه سرخ بنور در می آورند و آنوقت بدقت از دو کیفیت فریبی بکار
انها را ملاحظه فرموده مطابق مصالحه مار حورستی در میان می آید و ازین باب
منقدبان و جامع و تصحیح است و سوز را بنیان امر که تازه بواع و تصحیح شده باشند
منظر نظر اشرف می نمایند و در عرض این احوال عراض صوبه داران و دولان
و بخشی و سایر اصحاب بعدی مهمات هر صوبه و سرکار یا پیشکشهای ایشان
عرض در می آید و بیشتر عراض اعیان سلطنت را که استقامت نامن از این
سازد و در کلی محراب مضامین عراض مذکور باشد خود بدست با وجود اینهمه مردم

انجمن سان مودق نظر انور گشته بر شمار درمی آید و اکثر فیلان مست عریده آید
بهستی آنها عذر نموده لهنجن خاص و عام حاضر نمیدارند درین فسحت گاه از نظر
اقدس سبک دارند و بیشتر اوقات جنگ قبل که از نوجوهای مدیج و عرب بواسطه
دل پسند حاضر فریبست درین میدان گاه اتفاق می افتد و درین روزها خبرین
وجه علامت قیام اشکار گشته است و شور و شکر و شمع و شمع می پسند نخست
بهم مردم انبوه چنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد و از فرط غرور و غفلت و نفوذ و لول
همانا صوب لحن صور عرصه ظهور می آید و مدیرین محشر عام اکثر احیان فیلان نامور
نمودند از در بنال اسپان تیر رفتار میدادند تا در جایی که قطع بند گسترده اند
دستبر و نمایند و عظم را بباری بازی بنیل ماس دارند و چون این انجمن تمام
میرسد و از مطلع هر کوه و اداری خاص و عام مطلع فرموده بر تو حضور بر توبان
فرخنده انجمن می اندازند و آن بار کاسی است در کمال نمود و شکوه عظمت از
رفت آسای سر با بوان سپهر کشیده و بر حسب فرمان ان اوج گستره از
پذیرای ثمر گردیده تبارک الله از ان انجمن آسمان نشان دل نشین که بی
مغلی است در رعایت پوره و کورک و ادب و اندام و اجدال علم خیاچ
از فرشتکوه و صفت و فورشان و شوکت که از دور و دیوار آن بر تو ظهور میدهم

در دی تو مجیدی که در خلوت خطه اکبر آباد قیصر نرفته آورده نرسیدن و
 نماز رقصه بر سجاده طاعت می نشیند و بان از آن گونه یار الوهی ادب نزد
 ایند فیاض بر زده گنگام نماز نخست برست قدسی نرزدان ادای نیست نموده
 گندارش فرض که بر زده است طاعتان و چست می بردارد و بعد از فراغ تمام
 جمیع ارکان اراد او کل می چید و پامردی یار بگشت مصلحت پرور خدایت
 بندی کلامی او عید می نشیند و از سجده سرشته مدعا بدست آورده سجاده پاک
 در جاده مقصود بگذرد و نگاه آن تقدس نرزد و بحرم سرای بنویسد آن جلوه
 گاه قدس را از رنگ بیت المقدس مبارک و چون خرد و انجم سر از رفته
 خا در بر می آرد و پیشگاه افغان از پر تو فروغ صبح فروغ اندوز بگذرد و
 در چه محادی در چه مشرق مشرف بر آب چون سر بر آورده بر افغانان
 منبج و دانتاب و دوش مشرق روشن تر از زور بگردد و جهان بان در آن
 عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن در چه نظر دولت و رفعت است اسفند
 کونش شرف جاوید در یافته چنه سجود بر زمین او می گذرانند وستم
 و دیگران پریشان احوال بخاطر جمیع نیر رحمت احدی داد و خواهی نموده در دل
 بروض برسانند و درین قضای عربین بوسطن عارضان لشکر طراز سپاه

نواند بود بانجام میرسد و در خواب و غور که سپهر نشین خطه امکان را دارد
گریز نیست آن سیر چشم خوان و دشواری و بیدار منور ملک فردوری ^{اعمال}
را رعایت میفرماید روشنی است که دوازده نغمه می کشد و شادمان جلوه ماه
صنع ایندی نواند نمود چگونه حواب را در چشم خود جادو و اگر تقدیر مکرر
با حواب را ریش کند چشم و شش همان بیدار است پس لغز با همینی حواب
بیدار تخت حکم بیداری دارد و پدید است که در شش گشتی که در نه بیدار ^{معلوم}
نواند گشت چه سان اندیشه غرض با در انیست شکار و در گراننده
و ندان بخورش با بل گردد لب و دمان فطرش همان تا ما راست ^{باعتبار}
انمیکنده حرر س آن حاسبی که ماده فصیح بخوشی است بالجمده اوقات ^{بشاد}
سمای آن قدسی صفات از االیس عفت نبره است ساعات فرجی ^{ایات}
از لوث عفت بر است و اوقات شبانه زوری بدین منط پذیرایی ^{گرفته}
که آن سردر بیک اختر چون اختر شب زنده در قریب بدو عفت ^{پیش}
طلوع فجر از خواب بر نهج و در سر خیزی بر آفتاب روش ضمیر سقیب ^{مجدد}
سهران وقت که خلاصه از نه شبانه زوری تمخبط مجموعه ایام و لبای ^{است}
و سنگام فصیح لایزایی و صورانی بر روی کار آورده آماده ^{مستعد} پیشش معنوی ^{مستعد}

ابن دلا و سنگاه پند باده رنگ فرمای در سوز خزان و لبان لای اعلی اردبد
 چکنمای زرف سواد حوالی دست و پای مقدس که چهار کتاب اسرار دولت تواند
 بود سوزده بزبان و حی بیان رازند که درازنک دورگاری دکم باده فرضی ازین خط
 و بانه انبال و سحر مقدمه اجلال پیرای ظهور گردد و در دیده تماشاگران جلوه
 گاه صنع نمود کراید و فرمانروای سواد و اعظم هندوستان که قلمروی است و سعت بود
 و حیرت بین اقلیم شمال دارد و بقلم بی انباری و کبری بنا به سامان این استان
 دلا بار گردد و از فرادرگانشینی آن پیرایش گزین تخت و دربار ایشان
 بر خود بنالید بیان و صفات سعیده ساعت عمر شریف انتظام بخش سلسله نام
 روکار و عین قیام و توابع است بیل و سنار انعی شاه جهان بادشاه عازمی
 از ادوات فرخنده ایات آن گیتی خدیو مخنی به پیشش از روی زبانهای
 که دریاچه کارنامه سادت جادوانی و سبده مصحف فیض اسمانی است بگذرد
 فی با سترحت بدن و نظام آموذ عالم ضعیف که گزینش و غنایست در عرض
 از ان پادشاهی آلت کسب و کمالات معنوی است لبر برود و هر یک بچرخ
 سنان به پیرداری که در نظر هر بنیان موجب از محاش طبیعت و نبات
 حاضر است و نرد و اصحاب باطن و سیده صید و لها و ذریعہ عبرت نمودار عالمی است

گزیده به بیان این نکته و ایراد همین دقیقه یعنی حواص حال مشکین و شاه
عزیز که فی الحقیقت نفعی نماند ای تم الکتاب صنع بر کف پای مبارک انحضرت افتاده
و دفع است بر طبق خواجهای مشک صم سخن نموده سرشته بیان علیه مقدس^{سایه}
می آرد بمیان نه لوی نسیم غلو او شنیده از قمر پاک اعتقادی پامی مقدس افتاده
و بحال مشکین از شنیده رانته چون برای چپ و دفع شده دلالت بر لب میکند
و روی سیر سروری البته از پامی فرقد سابی صاحب این حال رو کس رفت
بخج چیرگی گردد و آنچه از این نمودارهای شگرف جرت افزای و الا نظر آن دقیقه
سناش است و دستور آن سواد اعظم اند که در نفس فغانه بصورتی بی معنی بوده
اند که هیچ کردی را در اوصاف ایشان دست نداده قرار گرفته اند پذیرای
نکارش گردد و حوصله ماسه کونای کند چند سال پیش از او رنگ طرازی این
حضر و شیراز در محراب که مقام عیش و ناز و محفل عشرت اوست و از شیرعلی
بی اوست یکی از تجربه نشان روش ضمیر که فروغ این و سناشی از اخصیه
می یافت و نور عیسی از جبین منش می درخشید بی دست آویز شامی بکار
این بادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت گردید از آنجا که سواد حواص
نصفه عیب لود و اسرار از بی راز بر کرده بود از ملامت خط و دست و پامی پرا

ز قهقریای بی غلظت و خال الف و صغیر حلو به ظهور زنده و ابن سبی
که در سنگاه ابن بابویه بمقتضای دست روز افزون از هر کی ده خواهد شد با سحر
از آن که ابن است در آیین سخاوت از هر کمال بذل حاد و لک دنیا را هم نموده
چاره یار در آن آمال را گوید و ناخواسته ساخت و برکت دست بخشش از علم
صنع خلقی افاده که اگر دست خط بزرگش خوانند بجاست ما ناظر ای منشور سعادت
است و شبکه سوره کرامت با عنوان نامه افعال است و خرد بازوی مراد آن
بر آن عمر جاوید است و نقش بقای ابدی بی پایان سپا در نهایت توسط و خلود آن
که خط پیشانی افعال اش و سحر کارنامه اجداد نشان عیندی پایه است و بی پایه
فرخنده که در سر سردران بای کلم نمی آرد و در پایگاه دو پایه است که ریشه از آن
در جبال نیاید اگر عیندی پایه اش خوانند رواست و اگر سران سردر بای آرد
سزاست دولت و در قدم او بر او برسد و سعادت بقدر پیوس او می شناسد
عربی و نقش لبر می باید و معنی در او و خاصش بای قلم می افتد با مجله سر بای
حلف الصدق ابایی سلوی و انصاف سخلی که منظر انتم قدرت از هر کار است در
کمال مرافق و مناسب اتفاق افاده قیاس گرفتن و قرار قدرت و مقدر در آن آن
رب آداب و دانی و حد خرد مرتبه شناسی است لا جرم خانه روشن کائنات

خود است اصالح و اصال اخذ از خود کمال و دفعش شامل که مایه زفتاب سده تملک
شخص خود را بمنزله عواصم خسته اند و دیده اهل اتمت به منج کنج ریاض اهل ایا
را اگر گاهی ابرو شاخه های اربست از بحر سخاوت بیرون و جوی های زربا
از چشمه خورشید روان گردیده هند سخاوت را هیچ اربست و صبح دولت را
خطوط شعاعی از قباب محسبی است از دولان سخاوت که هر مصرع بر حبه آن
سکاشی از لبستان است و منج آینه مصحف خود است که کف بر یک
ان مادی کم گشتا حساب بخشش مایه حیات با او عقد بسته و جزار شکش
سرگشت موج در روان گرفته در رازی و کوناسی و نرمی و درشتی و کبی و کسری
در کمال اعتدال است و از ان شمار تا بجوری و جهان فردی بگیرند و از غراب
اتفاق بر بر یکی از چهار گشت سواهی ایهام که از آنها دور تر افتاده خال فرخته
فال نمود پذیرفته و این چهار نمونه و سیل سنخ چهار کن میبواند بود همانا بر مصرع
رباعی قدرت صاحب دیوان از لایقیم ضعیف خویش نقطه انتخاب گذارشته باین
رباعی هر مصرعه حکیم مصرع چهارم درشته بر خالی بخشنه فانی گشت تا گشته باین
حساب جهان کشی بدستور عقد اصال با نشان گرفته ما هر چهار جوی است
سخاوت ملال بصورتی منتهی شده یا بر گشتنی سودای دل و لایق اهل نظر جا

نایب از سرگذردند سزاست و این دلیل رسایی را می درستی صفت است
 سینه منی خرنه که صدر را باب غلب است و خرنه خفای معارف غفلت میانه
 آینه صفاست گنجینه مدعا صندوق الهی است دنیاخانه فضل آفتابی در میر صفا
 متوسط که دلیل توسط اخلاق است مخلوق شده دست بدل پرست که دست
 نشان بدیده است و همه چیزش از عالم بالا دست روی داده آثار دست در
 دست و آثاران سادات در برگشت او بر جمیع آبادی دست رس تمام
 دارد و از پنجه افتاب دست می برد و در بدل سرای بیضا بنیاید و در فضل گسری
 بطولی دارد و خود را از دستنی پیش گرفته که در بیان پیش دست او کرده و
 منع را بدستوری در قبضه آورده که در دستان رانشت دست بزرگش گشته
 هم صاحب منع است هم صاحب قلم هم خداوند جود هم صاحب کرم دروای
 و در از می میانه است و این علامت حد وسط است در محامد صفات دلالت
 بر وسعتی لطف و وسعاری قدرت داد و سندی که از دست و نشان باشد
 بحرین کف اشرف که حاصل بخردگان بخشش او کفایت نمیکند و نقد کار
 کف همت نمی بخشد بخیرا در شگش خون دست درده و محب را از اتصال
 او کف بر لب آمده در گش و کی در می معذل افتاده و آن بران از فزونی هر چه

همیشه ترکی نمیداد و باز که از قرار دفع درک جوار الف و آن لقب نمایند که
 بنویسند که مبادا از روی قلب ماریب انعام ملک سلسل سخن خلل پذیرد
 و سار و محاسن آن و الا شرب که پیرایه محاسن صوری و معنوی است کلو
 مومون فاسیرات سوره حسن صورت و لطف سیرت است که فتم قدرت و بجا
 بر حواشی صفحه محال کمال انحراف کاشنه و فیض سخاوت موعاف در
 مارک بینی سرسوی گرد داشت بکنند بر سبیل امارت این معنی را مشرب اقبال
 اخلاق و کمال شعور میدارند شارب محابون همانا و مصرع جرسه است که
 مسالی آن از موبار یک تراست و محاسن اشعار است که اگر بار یک طبعان
 خوانند یک شعور نمود از آن بیارند رخ زو باشند و آن در یکی و انبوی دیگر
 و درستی بیانه است حضرت با شاه اسلام پناه چون یکسر و در پیرویش
 بنویسند کونای نبی و زود بیانه است حضرت با شاه شارب را بر سنت حب
 ناموس الهی قصه میکند و محاسن را بقیعه نگاه میدارد و گردن مبارک که مکر
 با شاه سی و شش شانه سی را بگردن گرفته و زیارت فرو کمال منصف محسن
 اعدال است مالک رتاق کردن کثان است و سر در سروران با
 اکبر و شاهان جهان بگردن با حسن از بد بجاست و اگر خدوان گهسان بنمرد

نیر عجمار در ابودی نوالسنی گفت که از دست عارف علوت است آن حلقه شای
فکر و فصاحت بیشتر فارسی کلمه معاد و چراغ دل افزور سخن را که فروغ بخشش
روح است باش فارسی می افزور و بعضی اقوات بامندی مراد الی که فهم شان
فارس عجم نگاه فارسی نتواند شد در انتهای حرف مجاوره بامندی منع زبان را گو
امو و مبارز و چون ذرات جنت تاب خدیجه الزمانی رفیع سلطان سلیم که در کلام
نوحی به پرورش آن زبان حال خستنان پاشای در گلشن سعادت گل میخیزد
نرکی زبان بودند و با پرستاران سکوی دولت زبان نرکی سحر و زبانی میکنند
و از فروغ شایری بسیار الفاظ این زبان می نهند و بدیده دل حسن مبارک
را در حلیات عبارات این کلام شده بهمانند و برعکس صور لغوی مطالب
مرات الفاظ این زبان توانایی نبرد دارند اما در قمر قلب استعمال ملک از گذر
مدم و دوق مجاوره این زبان کمتر عاقلی پذیر گفتار میگردد و در سخن طبع
مقدس فیض افزین را که زبان دانی سخن است بیاورن این زبان کرشن بنور
و نور لب خدیجه الزمانی در افزونی مهران هر سپهر انبیا در امر سخن این زبان
تند تندی نموده وقتی حضرت جنت مکانی از روی لبش کین نقش کشیده نموده
نه از تندی آتش می رسد که این نامه گشای استنداده اسود در حلقه گفت

فرز انکی است بهای مبارک که از شرم ملاحت بکلمه دانی غنچه از سر سیم است
 آب حیات در خلعت نعل رویش تر گشته در سبزی و تاریکی مباد است در وقت
 فهم لغت طبع پدیدار میشود و ندان مبارک گوهر خلیف آب ندان است
 و آخر از جمهور هر پسندان مانند رسیده جز از نور افشان است و چون رسته که
 شاه وار و در ابدار در خشان رسته اش محل سودای جانهاست و دل عالمی
 ازین ندان فریفته آن رشک عقد شیرا در خوردی و بزرگی و نهایت اعتدال
 و چون هم گوهران هم نشین و نهایت اتفاق و اتصال و این با پاک سر دار
 و راست گفتاری است اوزار معجز ساز در هنگام لطف بجان پروری بنمید اوزار
 است و در وقت غنای بجز کثافتی و اسان کاهی به تکلیف هر سامعه این
 باب نسیم حیات میازد و کاهی با فضایی قهر برده گوش را بر زبان شعله میچ
 گاه از بخوبی بر اعدا بر دست میکنند و گاه از نرمی بر مرز نه انخوان نسبت
 میرساند کلام سلسله لغام آنحضرت مانند سلاک مردار بد علشان مسلسل و
 منسوق الان نظام است و هم چنین عبارت مخبر که همانا بمقتضای مودای الحول
 الیه گفتار دست و بیان و سان است از باب لغو بر آنحضرت با نهایت بلاغت
 و سلامت و ابراز فصاحت برالع بری از تکلف و تصنع است چنانچه از منزل کلام مبارک

چشم چپ عالی کوسنبن العاق افتاده تنی اوراق حال مشکاف بلبل
 هیچ ندانش الف را روشش زرار انساب خسته بر روی انگنده دانه زار و دانه
 ابدی و زمارت اقبال جادو دانی است کوشش یعنی سوش که صدف کج معانی
 و محرم سر کوشی قبض جادو دانی است مانند نظر انور و بر روی مستطوره عالم غفل شمره
 در بجه غمی خویی و حقیقت بر روی کثوده و خوردی و کلافی بجا اعتدال است که لغوت
 و بعدی فهم بران است لال نموده اند روی دل آرای و عارض و خندان صورت
 ای بولای فهم و خرد که انوار قره ایزدی از ان فروران است در سایر صفات بسیار
 و با اعتدال گرایده است و ان یکم و دوج و دلائل این فن عدالت خضایل حمید شایع
 پسندیده است نون سربه نور از زر که سر چشمه ایزدی نوح بشر است ابر و افصح
 و انشوری و سوش بر روی از ان رنگ مبدیه و هم کنی قابل انا و علیخ نزار این
 رنگ کل سکینه هانا رنگ مبارکش یایه مرد میت که یعنی اودیت از ان پیر
 گشته و از شرم و جشش رنگ بر روی صاحب مهر انور گشته و ان گوهر
 رفته ان که سر چشمه قبض جادو دانی و درج جوهر ابر و سر و معانی است و در بیت
 بسم و صدق بکلمش شهرت لغات غنچه شیرین تبسم و در تنی دم صبح دم
 خیریت و قوامی معتدل است در رنگی و زرافنی و ان لیل نشان و در انکی و نشان

سپهر است و این نقطه اوج است: آب روی غنبر کو که در بیکوی طاق است و بخوبی
 شهره افاق شاه نبی است که قلم قدرت بر ورق آفتاب در بیایلیست از غنبر
 ششتر بسم الله سوره فتح است و بر لوح کتاب ضعیفی فی محراب عفت ارباب
 بنو است و پیش طاق منظر سعادت و نور توسط آن در فراخی کشت و گی عیادت
 مایه مزاج و اقبال فرادان است چشم مردمی گزین که نظر نافقه ناظر ضعیفی است
 و نظر سچ افزیده نظیر آن بنیده و رنگی و فراخی برابر افزوده و در سیاهی و غنچه
 دلالت میکند بر علم خدا داد و پاکی تراز مردم چشم که از مخافت نظر حرر نور
 میکنند ذرة العین نور بعبر است و نور دیده الی نظر شمار عیال گزیده و این
 اختیار نموده پیرایه بخش آرام است و سرایه در شرم و ان دلیل است بر آرد
 سنگ و نشی فرسنگ و فروغ اندوزی در لشر نگاه اندوزی پیش و پشت
 چشم راست غالب است مشک کمال در نهایت حسن و حال نهان سیاه است بر آ
 دفع عین الکمال بر پشت چشم چون مهر نوبت بر پشت نبی جا کرده و بی آرد
 راستی بر چهره فغن بار چون الف در ول ماه با ساخته یا موجی بر شمش آفتاب
 بر خاسته نبی الفی که ابرو مد است استواری آن را نشان جاودیدی
 کردار و باندگی کار است و وسیل پیش نبی و فروز دلش و پیوسته بدان و نیز

دعوی انصاف انصرفت ب برضایل نفسانی و محالات علی دل نبی سه
 جوار حلیه شهنشمن سرکنم : سخن را جلی بنید ز نور کنم : و هم زب از لبه کنه ای
 طرازم سخن را ز سر زبا پایی : نخست ملک مهنی نگار از صفت قاصت با عادت
 انصرفت که الف افتاب دولت و بحر حبه مصرع دیوان کمریت است نخست
 از بالای او دلا گشته و دولت ز پهلوی او فیض اندوخته سخن را از معالی
 پایه و دباله می کشد معذل بودن آن بردارش دو بالا و اوصاف حبه و کل
 سرشوش پرور که در دلا شکوهی بر سر آمده و جهانی انبیا به سر همایون فرور سایه
 مرحمت الهی جا کرده و در غروری و بزرگی بنا نه است و آن بر باری انجری و بر
 خردی و اعتدال اخلاق ستوده پس است لوح پنهانی که در سر لوح کتاب
 نادراری و پنهانی نورانی که سر لوح کتاب نادراری و پنهانی نامه در نامه در نامه
 گذارست و از در سهو حلقه روحین نبرده و پنهانی کار جهان بانی و پیران
 گیتی سنانی دارد و آن برادر ازه سکایی انبیا و قاعده دانی اخلاص و شعرا
 و برین ران و سازه مجموعه اقبال بر در سنگا به خالیت می کشین که از ان نقطه
 پنهانی نوران گفت مانند سو باری دل جانب چپ جاسخته و چون لعل
 بخت زبان مصحف روشن پر داخته به شهنش که خیال ملک فمع است

نقش بستگی از ادراک مانع نظر آن والا قدرت به یکو نزن صورتی بکاشته
منشور غنمت ایشان را بطور ای غزایی نقد خلقا لسان فی احسان تقویم مرتب
و مطر ساخت و از اینجا که تمامی نقاط و دایره خطوط و محور لوای پیکار کن
به اسطلاح مشهور بکلمه فعل الحکم لا محذور عن الحکمته منبجی بر مصلحت است و هیچ نقطه از
دایره صلاح خارج و هیچ خلل در مرتبای بیرون کار محبت دایره نیست صورت
خط و خال جسانی و پیکر بیولانی را بر حصای تخصی که در ذات هر فردی از افراد منبجی
نوع ان من مکرر و مرتب مشهور دانیده ایشان که اکابر علما و حکما از عوالم
اثار کثیف احوال اعیان کما منبجی استدلال توانند نمود و از نیروی پیروی
شما بل و محایل طاهر بی محایل باطنی توانند نمود بر تخصیص در نظر و حلق
مکرر مورد خوانان علم فبانه در از دامن من تشریح بدایع اسرار طبایع که از
خصو صیات سمایی ایشان چهره نباست مانند عکس شخص از آرزو ایشان
تراست با مجله در این مقام بیان صبه مبارک انخرفت بجهت رفع حرمان لفظی
موردان منفعت کشور است از سعادت ادراک لغای انوار انس و ربانی
کثیف شما بل مجزای فرشته محضر خورشید منظر عقیضای صدق مصدقه
السماع رسدی الرومین همانا استماع اوصاف نوعی از معانی است و وجه اثبات

عظمی نماز میل ده ملک روپہ سالیانہ باشا نژادہ جهان و جهانیک ملکیا شش درو
منور نمود و چهار ملک روپہ که برسم انعام شازادہ دای کامکار نامدار سلطان
داراشکوہ و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود و نواب علیا
سپردند که چون از دار السلطنه امور رسیده سعادت ملائمت در پانصد سال
ایشان قسمت نمایند و هزار روپہ شازادہ کلان و نصف و پنجاه روپہ شازادہ
محمد اورنگ زیب و دو سب و پنجاه روپہ سلطان مراد بخش معنویان بود و مبداءه باشند
امید که جلوس مایون ابن بشا سلیمان نشان که باعث آرام رسین در مان
است بران مربع نشین سربلطف ربیع سکون مبارک میمون خوشه نال
درفنده شکون و دران ابن بشا که نامشش کامران مانند اود در خرج برن
نبات دزار مغنون و بدوام مدار فرین گردد و حلیه مبارک و انخرفت
که بد قدرت سبحانه صنع با کمال و منت از خلق و بدیم بسفتم
را بر اجل صور و احسن لادیم نقش لینه و از انرو افش مراد بر اع بود و حسن راجه
چهره بردار صور موجودات و نقش غرار صنایع کایات که خانه بزرگ ساز
نقدیرش بمقتضای صنعت کامله و حکمت بانو توانگون اشکال در لوبه در کارگاه
مراع بر لوبه استی به بهترین و جلی بلوه داده بر صفحه وجود در موجود جانانه

نمایان از نفلس و نوادر مدلی و معدلی و جواهر و ابر عالی و شرافت بندی و ابرانی
که دیده روزگار همچنان بدیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانند
انگاه بادش برادره عالم و عالمیان و لایه نعم جهانیان بلکه منوطه صاحب کرمه کتیا گور
محبه خلافت گری فرقه العین سلطنت غنمی نظر یافته عنایت بادش بی غیر کرده
حضرت خلیفه الهی جهان آرا بیگم مخاطبه بیگم صاحب که با فرونی رای و شوش
نظر بدگیرس بر ارکان و الا نظر که عنوان انوار دولت اند مسطور نظر
بادش دیده درست هم تاین مادر و الا و همین نشان گور و همین پیشکش نظر بدگیر
گفتی خداوند در آورده و دیگر بر دکان حرم عصمت و عصیان پر و عفت باندازه
دسترس رز و سیم نشان نموده جهت نفوذی بر رسم و لوازم مبارکباد و پرامون
آن روشن چین چون ناله کرد ماه حلقه بستند و بادای و عای مزید و عاید
بیا و پر خفته از آن مرکز و ایره و دولت تو از شما بافتند و بعد از آن محفل و الا آن
کنج بخش بدل افزین که خف و کفش موج های در باد و عروق و شش رکهای
کان است و دلاک مهر و میقد رو به میانوی حرم ماه سلیمانی و دلاک مهر
ولاک رو به یکم صاحب دلاک رو به سلطان مرا و شش و سواری این سیم
بروشن را بیگم و مساوی آن به نر با با نویم غایت فرموده و بیا نه همین با نو

اند بجز در نیامده از بدایت مد طریقش و عقد فیض خواهر و بزرگ و جبین جبین
خواص و عوام گشت و گذشت و از سر به چینی خوان احسان دیده دست گرفته چنان
بجز ز کرم و در گردیده هیچ گسسته ابدی را معصوم نماند که محمول است
در آن حسن فرج بخش و در بخت خیزد همه روی زمین در پیش لب زبانه نه تنها
سازد شربت شد نو سازد که برگ بخش عالم شد نو سازد جهان آن روز
داد خرمی داد او نه ز مادر گوئی آمد حور زانو چون انجمن خاص و عام با تمام رسید
پرو و حضور پر نور بر جرم حرم سرای خلعت کرده شبستان سلطنت را نورستان
ساخت تخت مستند ارای خلعت انجمن برای مشکون دست صغیر و فیه صفت
شعبه جمیده سات بگانه روزگار برکت لیل و نهار آینه صفح غر و خجلدال موج
بحر و اقبال مهد عیار از چند بانو بیگم محاط بهمت ساز محل بیگم خوارها میسم
ز لبالب از محل دگر بر دست نیار بر فرق سهارن آن سر زده پاشان
افشان و بیدار ای انجمن بر سر خورشید شاکر زده یالایی بر فرق دریا نشاند
اب کمر از سران بحر افضل گذشت و خود پیشانی آن کمان اقبال خدایت
گشت چندان مرور دید انبار شد که در دریا بی اخضر ملک کوشش های صفت
لائی گشت و چندان محل بالایی هم رخنه شد که کمر خور اصل طرار کرد و بعد از آن

کامیابی مسیح مخلص لیسع عالی ساریده از انواع عنایات صورتی و معنوی خود بصورت
دینی بر خود داری یافت ^س بادشاه زمانه شاه جهان : خورم و شاه و کامران
باشد : حکم او بر عداوتی عالم : هیچ حکم خدا روان باشد : بهر سال جلوس شه
گفتم : در جهان بادشاهان باشد : هم چنین شعیب ای کلبانی مخاطب بی برهان
که در انواع بدیع و صنایع و اوصاف هنری دل روزگار است این تاریخ بدیع
یافته ^ع جلوس شاه جهان داده زیب ملت و دین : و زینت شرع و خدا
حق بمقدار ساینده ترمان تاریخ موافق آمده نویمان دولت از نوختن کور که و
نیزه و امثال این خم روشن و لباس سبزه سپهر اسرار طنین ساختن در ^م ^م
و سر و سرایان نیز با نیک ناز عیش نوای عسرت بر دهنی مقتضای وقت
و حق مقام راست کردند در آن نور و زیور می و عید فیروز می عالیشان بجهت
جلوس اقدس جشنی نو زمین و بر می بخارین صورت از سنگی یافت که اسرار
انجم بر سر بر چهار پایه انجمن چارم شسته دستار کمان ثوابت سپهر سیم ^ع ^ع
آن نشن متعده نمایشی و دستار کمان ازین معفت منفرد نگارگی یافت ^ع ^ع
بزم بهشت آیین در جلوس مسیح بادشاهی عالیه خاصه سلاطین ^ع ^ع
بانگاه که از یکی طبقات اعیان ملوک معاینه مانند مردم دیده ^ع ^ع

از نام مامی القاب گرامی آنحضرت زود یافته رشک افزایی مهر افروشد ز کرد
نیش کردید نقش سکه بر خود باید در هم که از گمان می در هم بود از نام مایلش
خود را کرد آورد و دینار که از سر گردانی دل تنگ شده بود از سکه و ادب
سر خداداد یافت سیم را عقیدت جنتی حاصل آید و زور اسرخ روی است داد
در سیم نموی غرضید از شوق سکه اش تناب کردند و بنا بقص عبار ماه از فر
هش سگشته خود را دست ساخت اگر اهل تلو سیم و زور را از شرف نام
مایلش کنش کردار بریده جاد هند مل ندرت و کرد اهل سخن رقم سکه را از زین
اسم خمسه سوسن کردار بر زبان نقش کنند حامی سخن نیست آن سرور را لطف
فرخنده شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی از آن مغرور شده که منع جهاد آن
پادشاه سلیمان و گناه و بوقتنه و فساد از روی رنق رانده و وجود مشابیه
و مناسبت اوضاع و احوال پسندیده آن برگزیده محض قران اعظم
نقد صاحب قران که سه صد و شصت و پنج است با جود شاه جهان و با
آمده جمهور از نام از خواص و عام مردم مبارکباد و شریف و دیکه از یاد و در دست
بجا آورد و شراعی بلاغت و بار قصاید و گلشن و لوح بدائع این حکمت
دقت آن در رشته نظم انتظام داده برض احدی رسانند و از جمله حکیم

عطیہ فصیح زبان از مرآت حمد الہی و نعمت حضرت سالت پناہی صلوات
و سلمہ علیہ مدارج مبرز را بابت پادہ کردانید و بعد از آن با دای محمد سلاطین
دودمان و الا کہ شخص دین را بنظر نہ عرض عشرہ اند پر دختہ از بہر ارادت
بقلم اقبال اسم سامی صاحب قرآن اول را مطلع فرما نامی صاحب قرآن
ثانی را احسن مطلع کردانید و بنا بر رسم معهود و سکنام دزد اسم برگی از بر زبان
ابن ہاشمہ برگ منشی بعدای غنئی کرانماہ شریف جادوئی مخصوص گشتہ چون
از قبض القاب ہمایون دو کر نام نامی حضرت سلیمان معانی بعنوان شاہجہان شاہ
عازمی سلمہ الہ تعالی و القا کہ مجموعہ این عبارت وانی اشارت را در عمدہ
محاسبان دیوان فضا و قدر با بعد و کریمہ انی جاعل فی الارض خلفہ برابر گرفته اند
و فانی فضاحت را بنہایت درجہ بلاغت رسانیدہ زبان را موعجہ چشمدہ ابحاث ساخت
شرفیت بدشت غنمت فاخر زنگار کہ از نعمہ کرانماہ ترو و پراہہ روزگار بود و الا پادہ
زودیدہ بر سر دکر نام مبارک القدر خواہی رزین مالامال از انواع از و گوہر
رشد کہ صفحہ ردی رزین زرا اندود و گوہر نمود گشتہ روکش خراج برین افتاد
بن ساعت مسعود چہرہ زرا کہ مبارک کہ نہیں ترو دی ان یکمین
و حواسی با سار سامیہ چہار بار با صفا نور و صفا پذیرفت و ادبی گیر

مردی چشم اهل نظر است که فروغ انوار الهی گزیده چرا از دلا گهران بر شایده
 که چون بیا فوت و گویا کرده و چگونه سر بآسمان نشاید که سایه داری انقباض
 کرده بیداری کرد مایه فعل است که سعادت کم گشته را پیدا ساخته کوی کرب
 نور است که بر سر در بای فیض طرح اقامت انداخته سایه خو کرده
 سایه اش نوزان بود نور سعادت بایه اش بر سر شانه از خشن
 چون کل ابر است بر فرق رسول با لجه چون از خسرو و انش برادر
 کما را نی نشن و بعد عافیه آمل و آملی پست حاتم را از سلیمانی و شد
 و سلم را باران و سر افتاد و خضبه بلند او از کی یافت که نام برادر شربت
 گردید منع گوهر مقصود در مشت گرفت کوس از شادی نوشت که بنجد علم
 نشان بلند نجیب یافت کمال سرایه فتح و قیغه آورد و بنری سبیم است
 بر د سلطنت را دولت قوی شد اقبال را بخت جوان بر دید آسمان
 زین بوس شکر بجا آورد و در کار قال بیک زوری زد و فتنه از شرم سرمان غرق
 گردید بیداد و دشواری داد و باب منع و سلم زبان تنهت جوهر کار
 کوه شاد رخند و امباب ویت و چشم چون دولت و چشم در ادای
 بیداد و حوج سعادت سکایی و فرخنده قال از خند و مقارن جلوس می چون

گوهر نگار را که تقدیر فزونی در فیه داشت و سبکی کرده با پی سادت پیر ابر بر سر
 ننگ گذاشت و با طالع نمری و نخت با بری بر قرار نخت دولت آفری بر آورده
 امید خدایی را اگر که مقصود بهر ساخت نخت بر سنده نامکاری خبر ابر نختند
 که نقش در عایش درست نشسته و ناخت سر مغفرت حرا با وج بر سانه که از فر
 سعادت گردید ع ناخت گوهر خود ناخت گوهر خود یال سپاس جهان
 خدای را که سر انجام خوف نخت بر کر نخت و سخن افسر بالاند پایه بر
 بر آسمان رسید و درجه اکیلی با گشت ناخت را از تقا فر سر با بهمان فرد و نمی آمد
 و نخت را از ارشادانی با بر زمین می رسد پایه او رنگ از کرسی گذشت گوئی
 و بهیم با کلیل رسید چون آن دلا پایه بر نخت حسردی آرید چهره سها یون
 سایه بر کرد و نخت کردید خبر رزین خورشید و از ارشادی بخرج آمد و از بلند
 گوئی سر با وج سپهر سود لغابی اله فر خنده چهری که از زمین سعادت کرد
 از تاب گردیده و ماه را در دایره مخالفت کشیده ریشهای زرتار او
 چون خط و شعاعی از جرم خورشید نمودار و عقد های گوهر نگار از وی چون نشسته
 های باران نخل ابر استخار سحاب است که لولویی با بر و سپهر است که انجم
 نگار دینی نی گفتم ملک تدویر قمر است که حامل سعادت جاد و الی گردیده

در روز سعادت افزور دشمنه که از بغض در دو معنی است سیالت و زغرل معنی
ببینی بقیه نماند انتخاب گردیده و از زمین ظهور خاتم انبیا پیران دست سعادت
انگشت نماند بعد از گذشتن سه و نیم گری که بجا بقیه سخنان ساعتی
یک ساعت و چهار دقیقه باشد بطالع فرخنده فال ساعت سعادت کمال از تیرگی
که در ایام پشاور ادگی از اقامت آن والا اختراش شش سی بر شک فرازی تیرگی
فرمود نباید آسمانی و گوید صاحب فرازی بر که خاک رفتار سوار گشته و خانه زن را
مانند خانه طالع سعادت امور ساخته تخت گری بر ساری بر میان لبه و پیش رو
غاشیه زنان روی بردوش گرفته در پس تن گذاران صاحب جوهر سرخ مانند
در پیش فرمانداران والا که خاتم کردار در لب در دو تومان ارک در الحلقه که الا
که چون قلمه بیدر سپهر اربع را گردیده و برج نمانش باوج خاک نوبت سیده
مانند معنی در شاه بیت و خوشبخت در بیت الشرف نزل فرموده و فرخنده سا
که سر باده سعادت روز افزون و پیرایه بخت مایلون بوده ساعتی از نمان
مایلون فال که سعادت اردشگون کرد کلاه سپهری را که جوامع انجم در صبح
او کار زنده بود سپهری بخشیده و قیامی خسروی را که اعلی سپهر والا استوار گشته
بودن نیم اغوشی داده مکرمل مراد که از منطقه آفتاب گردی بر و میان لبه

ازو گردد و درین فرودگشش چنان طالع خوشبختی روشن چون ذات و اوصاف
این پادشاه سکندر این که سعادت ایند و اینست اوست مرات این اوصاف
بود در میادی حال دفاعی جهانی از خطه مایه انباش می پذیرفت و در انکار
از دانی از لوح پیشانی او جلوه طور می یافت و از روی او می باید که آن این
که نخستین شهریاری را طرودت خوانند بخشد و از جمله نورش باشد که این از
اقبال افتاب سپهر جهانی عوار گردید و آخر شناسان کامل نظر از انچه طالع
سپاسش که عنوان نام سعادت است احکام گنجی سنانی فرامیگزند و روش ضمیران
بنگوا حال از ایند تخت و انباش که ایند زعمای شاه دولت است صورت انال
مشاهده میگردد و لاجرم فرخنده روی که در گمار در از روی ان شب می بر روی
آورد جلوه گر شد و محسنه صحیحی که چشم افتاب از خوف آن می جست بر می آید
که از فرخنده فال از روی آن را شگون مبدانست بر آمد و مرادی که تخت بلند
اقبال فال ثمنای مبر و محبول پیوست یعنی طرز زنده اورنگ اقبال فرزند اهل
عمر کرده حضرت بر کنده غایت انصاف سرایه اعلیٰ خباب سبحانی پادشاه
دین پرورش شاه دایره داوگر ۹۱ اوج ده کوکب بیک اختران شاه
جهان صاحب فرانست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق معجم جمادی الثانیه ۱۰۳۳

همان بر سر خلافت اند مخدوم و دوازده نور در میان بود در میان دارالبرکات
المناف و انجمن جلوس همان خدیو بنین دران مالی صاحب قران حضرت
شاه جهان بادشاه عسکری در دارالخلافه اکبر اباد سعادت
مبتغای حکمت کما سبب الی بران زفته و مجازی عادت اله برین نهج جاری گشته
که در خلال هر صد سال که اساس مانی دین و دول در راس پذیرفته محل نظام
امور عظام و انتظام سلسله نظام دار السلطنه دوم در ششم مشیت بر وجه اتم صورت
هر انیه دران حالت زینبان را در کیف حالت کیف عایت امان مکتبی عایت
نبت لنگی تمام بایقت مبرنه عالشی نایان صواب خباب سالت مرتب صلی الله
وسلم و حمد و شانه باشد و بفضل الطاف عام حضرت باری و باره اهل درگاه
سلطان و بزار عدالت شفا بر روی کار آرد که روی زمین را از نور عدل احسان
ارسته طبع انصاف پروری هند و داد و گستره و آری نسخه ... کتاب عالم
که این صنفه صنع الی است نوشت روز فاتی مقامی از این سمت فرمانروای سرانجام
پذیرد که خدایش کار نامه اقبال باشد و جمیع شش مشق فرزندی نقش کشیدن
و جلالت و خلود و شش نسخه پرورزی نیم خورشید و سکه مالا و شش شبت و
مرزبن گذارد و سپهر برین پیش قدرش از لال گشت و بنابر بر آرد

بر سبیل مردمانی درود اندس با ترازو و سترس سرگرم خافشانی شده استقبال
موکب اقبال نمودند و ناسم خان حارس قلعه و خزان علی الفور بر سبیل بدر برد آمد
از در یافت سعادت ملازمت و شرف زمین بوس درگاه سعادت و دو جهان
اندوخت و با مادر در خوشبختی مگر مگر موکب منصور که همواره با مادر و آسانی قرین
مردانی است متوجه فرارگاه سرب خلافت پناهی گشت و پادشاه وین و تبا
پناه بهمنان بخت و همکار اقبال پناهی که در غرور و الا خداوندان این دودان
جاویدمان باشد قبل سوار و خسل عرصه در افکند فتنه کنی پدر ارشده همه اسرار
در درگاه برکت نعاب پیاده و سران در اطراف بدین آیین روی برآید
علامی اعلیٰ بهدستی کف الحصب دست بر عیای دوام عمر و دولت از منتها که
نظار کبان عالم بالا از مناظر صفت طیفه گردن محرمات افتاده حیران آن کعبه
و در به عسرت بودند از باغ نور نزل تا گنگام نزل در دربار و دقخانه شهرت نه
امام پادشاه را و گی از در و سو بچین کف دربار چون سحاب گوهر بر ازل
کوی و بازار کشود به سر نجه رفتان چون شاخ شکوفه روی زمین را در رفتان
سبم گرفتند و این روش نمایان در این شبان غل غنیل نزل فرخنده
ساحت بر سعادت نزل نذر کور کشوده بنابر اندک بار عت نختار مسعود بخت بپوش

[illegible]

ز بارت و وظائف اهتمام که عبارت از اعطاء صلوات و صدقات و نذر و درویشی
آوردن و چون نذر نموده بودند که بعد از فتح را مسجدی رفیع اساس در خرابین روضه
بترکه بنهند و در بن مدت از عدم عده روزگار فرصت یافتند بنابرین درینو
که کرامت شد اساس دوت جاوید قرین از بر تو اقبال انحضرت اسحکام بنیاد حرج بن
یافت حکم به بانی مسجدی عالی بنیاد اسکندر بر درجه نفاذ رسید و صوبه اجمیر و جاگیر
مهاجران قرار پذیر گردید و در اثنا راه حسیع بنیاد مثل جان عالم و مظهر خان معموری
بهادر خان ادرنگ و راجه بیگ و انیرای و راجه بیارت و سید سوه و غرابها
در منزل خود را بعبادت عبادت رسانیده کامیاب دوت صورت و منتهی
میکشند و رود موکب محمود شاه بنیاد اقبال قرین دوت
و سعادت انبیا در انصافت اکبر آباد و ادرخشن سرلو منزل بایم
آنکه به پیروی سعادت ازل آورد و در درخانه اورخشت از دوتی بزرگ میروند
شده اند و از یادوری بخت خدا داد و در انصافت از بی نصیب کسی کامل و بی
شامل کامیاب گشته اگر چه چند دوری بنابر مقتضای اراده فضا و حکم مصلحت بقدر
جواب نفوق سنگ راه مراد آمده مانع تا فراموش شد باب مقصد ایشان گردد
و لیکن باندک روزگاری و کمتر فرضی روزی در آنکه که ان حجاب شیر خویش را میخورد

نواحی انولایت مرکز اسلام لغیرت اقصای شد از آن که بر جای بدست می شد بود
 از ادوات منشی و اخلاص از منشی به استقبال موکب اقبال شتافته در مقام نگه داری
 نیز در مقام شرف ملازمت در بافته بود بنا بر چهارم حادی الاول ۱۳۰۰ هجری
 بمقت از از پر نور سجده استناده مسجدی مکان فروع دولت بخشید به بخشش مانان
 کشید و ارمغانیت خلعت کراناید و در خمر مرصع و شمر مرصع و در مکه کی لعل فطی چنان
 نژاد که سی از از رو قیمت داشت با قبل حاصل کی ساز فقه و سپه عرانی زن برین
 علاه امانت و استغناء یافته و محال گاهیش بحال برقرار مانده مرصع گردید و نهم ماه مکرور
 مطابق است و منعم فی ماه الهی سنه الهی بر کنار نالاب ماندل ادین خشن و زن
 مبارک شمشیری سی و ششم از عمر جادید پوست زینت پذیر گشته از پیش ابرم
 و سرور پرستی انجمن حضور نگار فریب و پسند آمد و انحضرت را بطرفی معهود
 بانواع نفوذ و سجده جمیع آنها برود و او را باب بازگشت پذیر گردید و از آنجا بمسجد
 کوچ نموده بعد از چهارم حادی الاولی پنجم بهمن ماه سر زین خدایک اچیر از من قدم مبارک
 نورانی گشته عمارات و کث و منازل زیست آیین کناره ساز از زوایا و یون
 رکش منور خیزت گردید و یون زوایا بر پیروی روشن حد بزرگ از سازه
 مرد فیه شریفه حضرت خواجه معین المسک و النبی نور الدین نور الدین فرزند فیه فرموده او را

این ترسیل نو از دولتی به بین الدوله و سایر دولتیان بود شملبر عایت نامه
و اتفاق نسبت باسل و اتفاق ان عرض الدوله با اتفاق سایر موافقان در جامع در
لاهور خطه را با لقب مستطاب کامل نصاب نمود و نیز از این سرماه و الاکار باشد
بولاقی نظر بند که فی الحقیقت برخت سر محبوبی معنوی سیه حال نیز کی بخت بود جای دیگر
محبوس ساخت چنانچه معنی از زویه زندان نیز در او مکر منتقل شد و سوم جمادی الاول
که کور حضرت پرست خان مشهور برضا باور رسیده فرمان مشتمل بر اشاره
بولاقی و غیره که دست او بر پنج ف و دو کونا نظران بودند به بین الدوله رسانیدان خان
والاشان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داد بخش معروف بولاقی و سایر
مکمل و ظهورت و موسسک پسران سلطان و انبال در کاشاب برادر بولاقی بیخود را
که نظر بر صوابید و رفت نظرنیل محبوس بودند بدست رضا باور داد و داد و در
چهارشنبه ششم بهمن ماه ۱۱۰۰ جمادی الاول ۱۲۰۰ ارکنا می ساخت گنجی خلص
را و بهجت اباد عدم را می ساخت
و در هکوب جابه و جلدل شاهی با سرحد ملک رزنا و سر فروری
من او از اسحاق یوس درگاه والا و روالی که در طی این
سایه اقبال همان چتر فزنده آن مایون فال بر دقت حد و در امانا و بحر و امین

صفت و نالوا بی سیف خان را که عده بودند تعصبات شده بود بهانه شفاعت ساخته
از سلوک مریدان هر یک نخبیدند و شیرخان دوازده کردی شهر موضع محمود آباد
سعادت ملازمت در یافتند هزار شرفی لطفیه تدر از نظر از شرف گذرانند و سبزه
مثل نزار امیری ترخان و مرزا ادایی نیز از زمین بوسه ای چنین صورت سعادت و در چهار
بافند هفدهم ربیع الثانی پنجم دی ماه شصت و سه سر برین تالاب کمره که در ظاهر
شهر واقع است از بر نوقه دوم مرکب جاده جلال نازک رفت همان رسانید
و هفت روز از موضع مسند سر بر خلافت بوده معاملات الصوبه نظم و نسق سامان
و احوال کوکبان پرداخت تا آن بابت شیرخان منصب چهارم از ذات سوار
و صوبه داری گجرات سعادت از روز گردید و مرزا عیسی خیرت صاحب صوبه کی منصب
چهارم از ذات دوم مرزا و پند سوار اعتبار یافتند بر انصوب و ستوری یافت و سید
دیرخان باریه با جمعی از بنده ای بهم ای رکاب سعادت سر بلندی عزت شد و شیرخان
از نواحی شهر عبرت خلعت و شمشیر صر و سپه و کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
و ۱۴ دانه مرکب سعادت کوچ در کوچ منوجه در الفدغه شده و در کشته بست
دویم جمادی الاول شصت و هفت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
در سبزه نیش از نیش و مرکب ایصال و قبول که بسوق و در و در این طاعت

هم در آن کوه بختن و شکوه آمد معصوم از روندن آن کتی موافق و تلخواه صورت لب
روز طرف آنور رسید و لبر خان باده به سعادت زمین بوس رسیده از دریا شرف
کوشش و تسلیم سر رفت تا سمان رسانید و در سر افرازی تجویر منصب چهارم از
وزارت و شش هزار سوار پایه اعتبارش بوالای کر آمد از سوانح ایام غرض داشت
شیرخان است اگر بگرات با نهمینون که از نوشته معاتبان چنان ظاهر شد که بلی
اصف خان سپه سالار پهلوی بهر ای اقبال پادشاهی پادشاه از ده ای سمان چاه
در سوار و شهر لاهور با شش هزار سوار ای جنگ خف کرد معصوم به فتح اولیای دولت
که نمون علیه اعدای خدفت شده درست نشین گردید و آن ناشدنی مقتدر و دل مجمل در
مطموره قلعه لاهور بزرگان پادشاه اعمال گرفتار آمد و چون معصوم آن عرصه بهر فرمان
رسید بمر و گمانی آوازه فتح اولیای دولت نوای کور که سلطنت از بزرگوار
که از دیر باز سر ضد و رود برید و حصول نوبه نصرت داشتند گردید و درین نزدیکی یک
زار لغاتمان دکن بگرات از به ایشی سر علیه بیشتر بیسته منزل بمنزل در راه شرف
ملازمت بنمودند و همدرینو لا خدمت پرست خان که بجایت سیف خان دستوری
باقیته بود و در چهار کردی دارالملک بگرات شیرخان را از اتصال فرمان جهانمغای
و سردبای خاصه سر علیه می بخشید سیف خان را بدرگاه آورد و نواب ممتاز را

ما علم داشت آن خود مورد استغنی بود و برسدین عرض داشت او از گدازهای بسیار بی
 منفرد نبه نفوی و مکر شد تا برین شیرخان با انواع مراحم و عطف باشد و آنکه
 سر فرازی بصاحب صوبگی گجرات بود مشمول گردید و ما موشد که دولت را
 به صرف خود در آورده بمردم معتقد کاروان بسیار و بی توقف سیف خان
 را نظریه توقف خلافت آورد و چون فرمان قصاص بران باین مضمون صادر داشت
 لوایب علیا ممتاز از انانی بنابر آنکه بهمنشیر مکره خویش که در جاده از دواج
 بود محبتی از سرحد افراد متجاوز داشتند در حواصت بخشایش زلات او نمودند
 حسب الانشاء لوایب قدسی القاب ضابطه دار که از علل انان خاصه بود و نسبت
 آن فرمان پذیر شد که بر سبیل استیصال با جدها باشند و سیف خان را از اردو
 شیرخان حایت نموده مستقر و سهال علی مرت اشرف سرور ساز و چون
 آردوی جهاپوئی که کوچ در کوچ می یافت سیاحل در بای نریده رسیده از
 کتبه تا تیاره عبور نموده در مقام فصد سنور که بر کنار ان دریا واقع است به
 تتران گوریدند و سیارخ یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق ۱۲۸۰ و در راه به
 ورتن میراندند تحریک سال میانون فال سی و منقسم از سن اقدس به جنگی و
 فرخنده و آنرا بهشت برین و در تقسیم کلبا علم نفوذ که بکنه برآید کام تمام

نماشتن و چون انحرکت ناعظیم ارزان حقیقت ناسپاس معاینه نافهم لوفوع بیست و
برین سرتمام ولایت بالایی کماث بتصرف نظام الملک در آمد بحال خود را یا
افغانان معتمد خویش سپرده بامروم خود و در پامی شور خفت که قبل از قضا محال
حضرت جنت مکانی از قبل سعادت جدایی اختیار نموده در جاند و ر که در حال
محال نظام الملک است اقامت گزیده بود و درین زمان پنهان بیست و نه ترک
سده شورش و آشوب می نمودیم چنین چیزی دیگر که بار و کوبه اتفاقی بلباب
داشتند مثل راجع گنج سکه و حبیب گنج و غیر اینها بنابر اسناد معروف تمام در دست
مالوه میباشافت و در آخر کار یادانش انحرکات ناسپاس که بتو یک شوخی
و تیره رای از سر زد و اورا از قضا سرای گردان ناسپاسی خود یافت چنانچه بر
سبیل تفصیل انت اهل لغاتی در ضمن احوال جلوس و سالیون ابن نگارین آمده بایست
بر زبان ملک و نایب نگار خواهد آمد بامحید چون سرحد گجرات سر منزل مکتب اقبال
و مرکز رابات حبابه و جلال شد عرضداشت ناصر خان از نعمایان الفویه که در
آخر خلافت شیرخانی یافت مورد قضا رای احدی گروید و رای جهان اید
بر حقیقت مضمون آنکه مشتمل بر نسبت بی احدی سیف خان صوبه دار بود بر لولای
آنکه و تو همی که آن خان ماما عاقبت از پیش از انتقام از حضرت نسبت دفع عظیم

بود بافرمان جهانمطالع مشتمل بر انواع غایات شرار و برزور و آشنی حبیبی
کل دکن و خاندیس و برادر بدستور سابق نیز و خاچمان لودی و سوری باب
و مکتب مسعود منزل بمزمل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد و چون جان نثار خان
به برادر پسر رسید آن اتفاق آیین از غفلت و خشوتی که داشت قطعاً نمایی که مناسب
انوقت و علایم انبیا باشد بجا آورد و مطلقاً پاس مرتبه خود در نشانه موافق
دستور العمل خود و درین ادب این کار کرد و چون خامد کور استخوان او که
در آنکه لی اخلاصی و ناسپاسی تمام از آن استنساخ شد بر کنون ضمیر و قرار داد
خاطر او و اطلاع و اشراف حاصل نمود و حسب الامر اشرف مراجعت نمود و عقیدت
احوال بمرض القدس رسانید و خاچمان باین لی را اینها گفت نموده بعد از
بر آمدن جان نثار حقیقی با تمام الملک هم عهد شده چنان را با بیان ناکیده
مجسم ساخته و در آن وقت که گزاردان اعمال متعلقه بالاگماست نامه نوشت که
دلالت را و آنکه داشته به برادر پسر و آن کونه از ایشان او را و درخواه
گماشته بنوشته که در مکتب خاچمان کردند و اسپهبد ارخان که از سردار نیستی
تتمت می ارادت و دست بیت حاج را کار بسته مشرب صافی حسناشی
بایش ناسپاسی که در سخت و حی می خورد را تمام نگاشته در احمد علی

که انبقسام و تقبی خاصه در ولایت غنیم با وجود قلیا و لایمی و کثرت اعدا از ایشان
امر موافق صلح و دولت نیست و چون الحال معلومت علی سلطنت که نظام کل عالم
و نظام تمام ممالک و بلاد بدان منوط است اقتصادی پرداختن با ثبات این جزئیات
نمیکنند مناسب وقت آنست که مملکت چاه و جبال بدولت سعادت بسبیل
استعمال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت نمود تا بر دوی رود و راه خفته و
برابر باب نجی و غما و سد و گرد و در عایا و زیرستان از اسب و شترستان
در امان باشند از آنجا که همواره منظور نظر انحضرت امری بود که رضامندی و محبت
خانی و خوشنودی و تسلطی در ضمن آن مندرج باشد در خواست و تنخواه امان
بفرمود مفرون گردانیده سوم ربیع الاول ۱۲۸۲ در پنجمین دراعی مسعود
افتاب شمع لواء و الا در ارتفاع مایه ارزاه صوبه گجرات توبه اردوی پایتخت
بصوب دارالخلافه عظمی الفانی افتاد و همانوقت امان الله و بایرید را که معتمدان
دیرین که مرید پرستاری و خدمت کاری از اقران امتیاز عام داشتند برسانید
فرمان عاطفت آن منظمین خبر رسیدن بانرسی و ابلاغ توبه خدمت و مرده
توبه مملکت انبیا ارزاه گجرات نزد بین الدوله فرستادند و حال تنهاخان
از بندهای مرتب مایه جالب پار که کمال فراخ دانی و معامله منہی و طر ششاسی و شتر

خالد اقبال و طلوع خضر دولت بی ازال آن مظهر موعود زمین و زمان را سرایه
آرام داده از مناسب حوالی ابن بیت کاشی سوار معرکه آخر الزمان
آمد بدست معرکه پادشاه کاب کن و ام حق مقام ادا نمودند مجمل در درخشند
نوزدهم ربیع الاول ۱۳۳۸ هجری قمری مطابق ۱۶ در راه سال بست و دویم جلوس
جایگزینی نیازی که در عرصه بست روز از موقع بهر نماندش این تیر بر معصود
پوشیده بود و خبر شفا شدن حضرت جنب مکانی بمقام دارالخیر خبر که در اول
نشین جاده حیدرآباد بهار چرخ بر دوازده اوج نسبت یعنی دارال حضرت شاه بلند
اقبال بود رسانید و چون از راه رسید گشت به امتحان که در آن نزدیکی از فور
سادت ملازمت آنحضرت استعاضا یافته بود شایسته رسانید اورا ابر شنبلی
کاشی بخشید و بوسیله آن جان رفیع مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت
واقع را بعضی اودش رسانید و خام دستور اصف صفات را از نرسدندان
روبر کارگر زاننده معصوف قول خود محمود آنحضرت از شمع خرابی نماند غم از روز
هک و عین کشته دیده مبارک را شکست با خند و زر کمال بیانی و مقیاری
به بنیة نوزدهم این مقام و اقامت مراسم عزاداری و گویاری بخشد و حال
مناظران و سایر دو تنخواه از روزی بهار سر در زمین گذارند بعضی از ایشان

بر آورده بجای اسوار محبوس ساختند روز دیگر بمن الاوله کوچ کرده بشهر درآمد
باز برفت پرداخته دیر است حال بعمل آورد چه آن دستور العمل دیران کانیان
که صلاح دید ضمیر منیش همانا اشارت بر تقدیر نمود چون در برفت صلاح حال
عالم کون و فساد و رانقاده ماده بصیرت آن ناقص بصیرت دید مردم سوز
دستور فضا و قدر دیدهای آن توانا نفر اهل کشیده ازین راه ابواب فتنه
بر روی مردم سد و ساخت و در باب حجت ازین تماشای موش ازای
اعتبار امور و لبره بینای رسیده کمال عسرت کشیدند بمن الاوله بعد از وقوع این
سوانح حقیقت واقعه را بپایه سیر اعلیٰ عرضه نمود و التماس بعمل توجه خيال اقبال
رسیدن چارسی و رنظام ضمیر پستان بوی و اولاد رسانیدن جز رحلت خورشید
جنت مکانی و نوبه فسخ خوف عسده خلع و پناه پناه پناه
چون وقت آن رسید که زمام بخت و کث و معاملات و در آن خلاصه آدم بد
این دالالت و اسباب اند و کارهای آن ترتیب پرورد و عطف ازین راه خشنه
پرداخته همیشه کاران کارخانه ابداع است در نظر تحقیق بکوشش محبوسه دارند
در حال سامان طراز آن در الصنع انجا و دولت و اقبال را و سپه پنهان
موکب جاده و جلال آن شهسوار عرضه وجود فرستادند و پیوند استیصال قدم

ادرا از حضور استغفار و اعتقاد اندوخته مصدر کاری کردید لاجرم ادرا را
فرقیته خندان در راه نگذاشت که خبر بقوف ان فرقه لفرقه امین بدو رسیده
ناچار از دستگیری آن مشی بکار که در سر راه بکار او مانده دست نهاده
برقرار داد و با هزار گونه خوف و عجب معاد و موده خود را مختار بند لا سحر
انگند و میمنه الدوده منور منوره دار الهفته لا سحر کرد و در نور و کبریا
بانع مهدی قاسم خان که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود درین منزل
رفضل خان که در آن امان حیت میرسانانی داشت و از قریع سائک گز
جنت مکانی کار خانه جات باو شاهی را به لا سحر رسانیده بود و ملاقات بکین
شناخت و شایعی حیل او که در مدت اقامت لا سحر و قدرت شهادت که همه
در دودخواهی است و بنده اقبال را با بس نفیحت ان بیجری آورده و ترجم زن بکانه
فسرده او شده بود و شکور افقا و و بهر ان زور به سوار استخوان
شایسته خان و ادوات خان بنیشتی بدرون فکوه زنه منبه خزان کار
خانجات باو شاهی نموده انگاه بزور خان و حیت خان خواجه سراز بکجه
کتابت کردن مهم شهادت که بهم مهات بود و رسانده ان دو معتمد و دودخوا
ان در زرا اعلی محال برده را که از فرقه کوه از بشتی در درون محل کوه بود

را نیز ذبک خود جاداده بودند پس سگ و پهلوت نیز در همین قوج مورخ
چون این ستوده سرداران عظیم الشان است که در امثال این احوال
فیل سوار عرصه کار دارند می آیند با سوار و پاوه دست و دشمن را از ترس ایشان افتاده
باعث بنزدی اولیای دولت دینی و غم شکست قلب اعدا گردند و در میان
سجاعت و جلالت و نبات و تکلیف ایشان استکار گشته بدین منقوبه
صاحب عرصه بکار را فایم نگاهدارد و نابیران درین نور غمخوارند و زمر فیل سوار
شده اطراف مکر را بنفرد و درین در آرد و پیادگان کاظم را بسزایم
بر و طلب نمود و مکنان را بکار گذاری اقبال از بی دولت هم بر بی روی
دری داده بنزدی فیل در زور بارور بار و افرو و نا آنکه دشمن از آن فریضی
بکار گذاردی اقبال میرزا با دشتی که کار امضای حکم مضامین و افتاد و سکند
مخالفان را شکست حش داده پرانند و باخت و شهریار فیل از اسماج جبر
شکر خورش از فوط تحلیس بمید نور جهان بیگم که در منزل او بود سوار شود
با تفاق محدره مذکوره از آنجا بر آید که خور با بیشتر برسانه افضل خان
که انوف در لاهور اقامت داشت همه با مبعضای دولتخواهی شاه اقبال
دشات استقبال شهریار می نمود و در غده آن دشت که مبارک است

با خواهمی که هنگام توجیه کشمیر در لاهور گذرشته بودند همراه داد و میشد الدوله اصف خان
 با وجود قلب او و کثرت اعداد عدم وجود حساب کار در زمره فروع شدن از نشانی
 فتنه برخواست و امرای عظام که ممکنان بجهت مد اهل عیال خود در کشمیر بار صدها دل
 و پنجه و خاخر شده و در باب مخالفت از پیشتر سماعی و داعی گردیده و باره ملک
 او بجان و دل کوشیده و افیج مفرور را که از همه جهت پاره هزار تن میکشند
 نورک شایان و نرسب نمایان داده زور شنبه یازدهم ربيع الاول شنبه انظار
 ۴۸۰۰ بانگاه و سه گروهی لاهور نزد یک پل و یک در برابر بخانان باین دستور
 صف مصاف و بال آرست هر دو لخواجہ المومنین مختص خان اید و در بخانان
 مکتب سنگه و لوراجه بابوشرف الدین حسین ولد سیدنا محمد محطیب است خان بخان
 با دیگر بیاوران که محطیب التمش شایسته خان شیرخواجہ خواص خان نامردم مسعود
 بنیر خان سید جعفر سید عالم و دیگر را بچوگان برانوار اراکون بخشنی میرزا
 اشجاع مردت خان بزکمان ملا رشید مهابتخانی حکیم حماد و بیاد یک با
 سایر اعدایان حواله صادقی خان خانمزان میر حیدر شاه سوار خان محمد خان
 راجه روز افزون جدیدی گویش ازاده بای بلند اختصار سوار در فرج
 نامدار بخش در فرج قول موسو بخان و اصالت خان و سید خان و دود

۵۸ اموال فریبیل و سچ لک از بزرگوارم بازگشت شده باقی آرمینه فیت و سوار
کفایت با بدارانکه خام طمعان و دشمنان این احوال اندام باین هوا و نموده
در لشکر شوند و با از انداز میرون نه نمند پیوسته در پی پیدا کردن اینطی که گشتام
چنانچه بر جانشانی زار ایشان یافته کمان می برزند دست از پی برده میل نمید
گفتند نمایه عسکر او بار سلطان شهریار با جو راز و داور بخش مشهور بود و می توان
شان از منف شان و عصبه و داور بخش و خانشار ابره بهر لشکر شهریار
چون شهریار را کرده کار زباده از زبانه خویش معاظمه پس گرفته بعیت عدم عبارت
و بعیت منصوبه معاصی ننید و ندید و در سنی نمید شد و خود بنار و کوشش مشغول
گشته معاشرت را بنا از نمود کاری چند بار گذاشت و کرد و می که از از خود
رو زمار و دین عرصه کار زار از حیران بعیت بوده کوشش و نادب او
خود نموده بودند و گرم و سرد و غنیمت و شرن گنبدی بخشید و کارگزاری با از او
از عهد به سوار پیش از او و امثال را که از جنس خواجه انوار کس که نمید نزد او
آمده بود بهر داری فرج خود خام رسانخت و همراه لشکر فقره اثر فرمودی جدید
خود که همه جیت در انوار زباده از با نموده هر زار سوار بی سرد و پسر از جیت
بودند بمعاذ به نور انبیا فرستاد و سیر محاربه از انوار خانه و نور خانه و سیر محاربه

اسپ نسیل و نقد جنس کس نیست می افتاد بر آزان مجبوری خود نیست مگر در برابر
 عدم ضبط و ریلد بی مبرری اوقفته جویان روزگار که چنین دوری را از رخ نهجوا
 در عیس و رفت که نوع سنگامه یافته بودند اسپ نسیل مردم خصوص از طوایل
 باشا بی بخود سگر کشیدند و آن کوتاه نظر خود عیال ناموس امر را در منزل خود
 جا داده نفرزند نگاه میداشت و بر اسمی نیا سجار چندی از غرض پرستان ابواب
 خزاین باشا بی را نبر کشوده سرور را چون کاش رگنده غوز روی اعتبار شمرده
 بشمار و بیدار بج مردم خود و بجسمی رویشش که در آن لا بر سر او اجماع نموده بودند
 میداد و مردم نامناسب را بمناسبت عالی نامزد نموده بخیای بی بی استیم
 بساخت بصورتی که از وسایری کوشش پندستان نیچه در پنجه قضا و قدر می
 کرد و غافل از آنکه ناداده نتوان گرفت و ناتوانه نتوان برداشت خاصه باز
 نشین دولت که لغویب وانه بدام در نیاید و دست باشبانه غفای قافیت
 و رفت دست افتاد و کفایت بران برسد بجهت بی عایت ضرر ابدی سببان
 ملاحظه قوانین دیوانیان و در چند روز فریب متقاعد ملک و پنهانند از خزانه عامه
 باشا بی و مخازن معموره امر را بمردم بی اعتبار مجبور که سدر بن ابام سزاکر چه
 محول بر آورده در بی او افتاده بودند چنانچه تا حال با وجود کمال نقصان

چون بان دستور اعظم رسانیدند که نور جهان بیگم درین حال نخبال محال از خاطر
 برون نکرده سرگشته ای دور دراز نمیدید و در غنیه نامها بشمار بود و در
 سر انجام مہات منہاد لاجرم آن فرخزادہ عباد الہ بنا بر آنکہ اینجمنی بسبب علل عظیم
 ناجار حسب المصلحت او را در رعایت صلاح دارین بیگم محصل باشد و بی برآوردہ
 در منزل خویش جبار و مخفی بمانی خرم واجبات منہاد در ضبط و محافظت خواہ
 سرایان ممنوع ساخته بخار و چہ کہ محل اعتما و بودند کسی را نزد او رسانید
 و در صورت سلطان و اراشکوہ و شیع و سلطان محمد در گنج رب را از او
 نموده خدمتکاری و پسراری این لہذا و خان لغول بغض نمود و اینجمنی بنا بر آن
 بود کہ خان کوہ را بنی مصلحت اتفاق با باب ملک و عباد و مخالفت با ہمین الدولہ
 بنفای زندمان حضرت شایہ ہم بود بدین سبب کمال توہم داشت و لہذا در
 اینوقت کہ بہ ہمین الدولہ توسل نموده بودند آن گستاخ امید را کہ پیوند خویشی و
 عم زار و گی داشت پذیرای این سعادت ساخت تا اینجمنی را رفع زلات و
 محو تعصبات روشن و بدین دست او بر مسین خویش ای و امنی باغبان و رفیع
 باعاض عین با پال کرد و محمد شہدار در لہجہ مست فراین امراد اصحاب و منافق
 کہ در دین و نحو ای انحضرت با ہمین الدولہ اتفاق داشتند دست و زاری آغاز

که نشست در نهایت بیکر کاهی دور و دراز افتاده بود و چون پناه از نشیمنی دیگر
 نمانجا نمود نفس بریاد و در ساس مرتبه جوشن قناعت نموده گما داشت نشسته
 کار خود را غنبت شمرده و بیکم این اندیشه صوابها چون در حقیقت از هیچ و فهم دور
 نمیست بنا کاهی ساخت و در پیش مراده نامدار را خویش در غرضه قیل صادره
 جمعی از سپاهیان که پاس ملک متغیر میدارند و هنوز از بیم ادا این بوده اند
 قطع نظر نموده بودند بدور و دایره منسل خورد و در آورد و با بیطرفی نشاند
 راهم راه گرفته است است از دنبال راهی گردید و چون موضع بنیر نزل گمانند
 بین الد و نخست جمعی از امرای عظام را که پیشتر در راه بنیر شده بودند و
 خواهر الحش که همواره در باطن اردو اعیان دولت انحراف بود با خود متغی
 در جمیع ابواب و در نحو ای خصوص استقبال شهریار و دیگر متغیان با همنان
 و پیمان بعد در امان بسته خاطر ازین مبر جمیع سخت استگاه متکفل بنیر و کفین
 حضرت جنت مکانی شده سامانی که در خوردان باشد و ادا باشد بسیار
 داده گردید و باین شاهانه بخش مبارک السز در اردو راهم نمود و در
 مناصب و اولا را هم بخش و اولا که سده و شصت نفر است ای بود و در
 سده و شصت نفر سارنده اسر و کرب در باغی جنت آیین جنت جادید سپرد

۱۵۶ درین هنگام که نزول اجلال مولا جلال شاه بلند اقبال و دوست افتاده از
فرو صفت و رابط نور جهان بیکم دست بران دست شاه را دایماندار بپوشد
و بنابر مقتضای رسم در بر نیز رو نگار دست ثانی نامزد این امر عظیم القدر نامی پذیر
باشد تا باعث گرمی هنگامه اصحابی ضروری گشته باحوال سیاسی و رعیت که انبان
در حقیقت بی سر و حکم رمه بی شبان دارند بر آگندگی راه بناید و نیز دست او بر
برای اسبغال شهر یار و دوست داشته باشد لا جرم باین مصلحت او آید
نامزد خانه در حال ماری شرف غلخانه را بنین نمود که لبرعت باد و سیاح
بعد از مدتی برای برآب و نش زده خود را بخدمت شاه بلند اقبال رساند و چون
بهی دقت افتضای عرض داشت نویسی بنمود و صفت معامله را از برای عرض داد
و بجهت مزید اعتماد بهر خود را بدو داد که از نظر انوار کفایت بگذرانند تا بحد
شدن بیکم بولانی را همراه گرفته تا فوج خاصه خود و جمعی از دو پنجوان که اعتماد ملی
بر ایشان داشت برین قصد متوجه لاسور شد که پیش از استواری بنای معامله
در سلع و قمع سیاه و موسعی حبله مبذول داشته بخوابت الهی و بازار رود گار
و کرد بنیاد بکنان برآرد و چون بیکم از غنمی که کامیابی یافت دید که در راه
لایق فضا معامله رنگی و دیگر بر کرد و از تاریختهای رود گار منصوبه بین نفس و دیگر

نیز در عین شدت عارضه ضعیف النفس که مدت آن بقدر کوشیده بود و گاه و بگاه
 آن استاد منمود متوجه دارالسلفه لا یورشدند و بنا بر آن روز شنبه است و هشتم صفر
 سنه ۸۵۸ مطابق با پنجم ماه الهی سال است و دوم عکس در عین راه از
 منزل حکیم بنی بجام قبا شناخته و در منزل قدسیان مقام گزیده یکم بنابر مقتضای
 اراده فاسد که همواره مکنون خاطر داشت و اکنون بی اختیار باطن را از لایق
 با خود قرار داد که نخست بولافی را فراوان آورد و خدی از دوتخوانان را که از
 ایشان پیوسته بر خذر بود به پنهان نگه داشت طبعه بعضی را از امامی و برخی را
 از نجفانی سازد و از این روش باید صحبت خاطر انداخته یکباره خارج البال بکار خود
 بردارد و اتفاقاً همین الدود اصفهان که همواره در صدد دوتخوانی و مقام مدو
 دوتخوانان بود و پیوسته سعی در استحکام و زامد دولت ابد پیوند می نمود چون
 درین ایام بفرار و خاطر او بی برده بر منبری بصورت گماهی یافت لاجرم از
 راه خرابی بنی عالمان و مقتضای مسکن ملک دولت نجاست که با وجود خبا
 صاحب سعادت بی سزاوار خلافت و پادشاهی حسن باطنی با فرد در سنه ۸۵۸
 گشته برین سر عالمی عباد و در حال ادبایی دولت نامدار را از منبری خردار
 خسته و لاتی را از آردا و کان طبعه در قند خود نگه داشت و بکار آورد که

سبده جنبانی او بار در آن تزیینی که از بات اقبال الصوب دار السلطنه ^{الاعمال} لاهور
یافت تا آنکه بیگم جدایی او را ضعیف بنمود با جمال کریمیت خواهی تو ای بیاد و زین باب
سهرایی نموده از حضرت ضیبت مکانی حضرت گرفته او را راهی لاهور ساخت و
از حبه لطیف آسمانی که از امارات طور اقبال ادلیایی دولت و عدالت او بار
شهریار بوده در بنوقت از پرده غیب عالم مشهود جلوه گزاید آنکه نور جهان بیگم
ازین راه که شاید کار او روی بر کند مدتی پیش ازین محفلت داد بخش لب
سلطان خسرو را که یولانی استوار داشت نامزد مردم شهریار نموده او را نظر
میداشتند و از آنجا که حکمت الهی اراده دیگر داشت چنانچه حقیقت آن عجب
بر اصحاب نصرت اسباق کلام کمال طور خواهد نمود او را در بنوقت از شهر گرفته
حواله را در آن میان میفرستای نمودند و چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند ^{اقبال}
دربار داشت او بود و منع قضا و دفع قدر در اشغال این احوال فصل دامن و
زبان آوران و بند دولت روبرو شان میشود نور جهان بیگم با وجود آن بی
اعتبار و افتد او را صرف در مزاج مبارک و ملک عنان اختیار اخضر مطلقاً
در نیاب راه گفتگوی بل محل نقش کشیدن نیافت در دقت شهریار ازین باب
ادبار و عنان کشی شور و خجسته روانه لاهور شد و در آن تزیینی حضرت ضیبت مکانی

که بسبب بسیاسی یادداشتند تتر لهایی و الا یافته لعجب صوبه های کلان
لواهی استقلال برادرشته چون خاطر از عدم مواخذه جمیع داشتند هر چه خواستند
بیمجا با بیل آوردند و اینمائی باعث فساد نظام عالم و سورش اوضاع و احوال
در آن خلل یافته آدم گشته بدجرم محکم مقدمه مکروره آنحضرت را با جانب دعوت
داعی حق خواننده این عنایت برادر حضرت دست نشان بد قدرت ایجاب
آنحضرت نشان دهند در صورت معنی مثل مشهور که فی بزر جنتی فرار گشت
درست نشین آمد گشتی از جلوس مایون آنحضرت مبارکی از ارم بدست و از بدست
قبل از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را دواع غایت در درگاه مبارک
را جدا گوید لطیفه چند غنمی انگشت که بعضی با خلفانی که بر غم ناقص نامه ایشان
پیشرفت استعجاب بودند در دسر از میان برده بجای خود راه ادبار سپردند
و بی خواب کسی تخفیف اندک بسی خوشی پیش بر خاستند و تخفیف معالجه آن
که چون شهریار باشد بی در شمر عارفه در اثر القاب گرفتار شده موی روی و
محاسنش میزد و سخت دهنش میگریست از زلف آتش آتش ایله زده و دو آرد
او بر آرد و نفع اینمائی رسیده ایقدر عجب که بانی روز رحاب اخفا بدون عفت
بیردن آمدن نهایت سردست و خانه نشینی هم خالی از فاضلی نیست

رضا مندی آنحضرت بنوده باشد بر روی کار جلوه نماید بنابر آنکه به پیشینی بانی عدل پیش
 یابرجا و آسمان پرست یکدم اساس لبت یل شامی یغایی خداوندان آن نیرنگ
 قدم نماید در بنصورت با عوض صاحب کارخانه بیکارگی فوت نشود کار برداران
 عالم بالا که پیوسته در پی سرانجام مصالحه این جهانند و اورا بجهانی عالم دیگر خواهند
 و با بس حیات مستعار از و استماع نموده عنایت خلافت و الایجاب دولتی
 دیگر بپوشند و افسر روی بر سر فرخنده فرد تارک مبارک باجوری دیگر
 اورنگ باشویی روی زمین را از برکت قدم خمسه مقدم اذریورخند و بوی
 این اجمال صدق شمال از حال حضرت جنت مکانی و فروع باقی کور افسر
 جهانگیری و جهانناست از پر نو تارک مبارک و الا حضرت شاه بلند اقبال
 دو انمود و بهام سابق اهتمام است که چون حضرت جنت مکانی نسبت ایجاب
 تا دل منوات و بنابر افراد محنتی که بنور جهان بکیم و شتند سر رشته جمیع معادلات
 با و فوایض نموده بودند و بکیم علقه فوی پیوند که از رنگد کمال آسانی و خدا مبارک
 او علامه و نورش خاطر اقدس شده بود مطلقا از گفته او منحرف نیاید و منظر نمودند
 و این منتهی تا جایی کشید که رفته رفته از رنگد از حاجی عثمان دولتی تمسک
 عظمه صلاح دولت رسیده فتور عظیم معابدات ملی و ملی را وقت در این جهان

سجده بزران استخوان شده صاف نفیس بداید و از نیکوهای روبرو
بسی هزار نشیب بلند و پست پیش آمده بسی از نعلیم مناسب و فضایی است
صورت لب و صاف بای و نرم بای صیب اتفاق افتاده از طرفین و از
منبر نامور گشته گشتند و جایجا در خاک ارباب صیب گم گزنا به جان غریب
کاش را و بی نیت جاوید نمودن گنجایی ابد که نهایت بگو سر را می سپاست
اندوختند الحمد الله که انصاف و ضمن این بیه نیرت احوال از سابق بای
شاق و مزد و بای و شور و حرکات عقبه همه حاکم شده روی و ثابت را می
کره پیشانی و چین چین چون ساکنان طالع طریقت طی رودار و اطوار نمودند
بیان در حال حضرت جنت مکانی حکیمه باشد به در انعم
جسد وانی و عبت و انمی این وضع ناگهانی

خود پروران کارگاه که از رنگ آمیزی بای نیرنگ با نواع اطلاع دارند
بگو میدانند که مادامی که سرالوستان خلقت گبری از جو بار عدل و حسن
آب حور هرینه اشجار بروندش مانند نهال سدره سنبل و بارور بماند
و طوبی نال سایه اقبال بر نزدیک و در آفتاب بی سرکان گنی را از نمره مقصود
کجا رساند و اگر خود نورسته از و خلقت اراده الهی بعمل آمده نقشی دیگر در

بی انداز و خاصه با نجاریهای تازه او را بدلال مکارم و عنایات محو فرمودند
و از نوید مواعید و سپید امیدوار انواع عوطف و دل کرم هم مراحم باد شایسته
ساخته بر مراتب اعتبارش افزودند چنانچه بدین امید سرگرم جانفشانی
و جانپاری گشته در صد و دهانی و هزار ک نفیران ساقشید و در غرض اول
خصوص شکام نوبه پیوسته سرخفت است چنانچه نگارش بدین خواست همه
در راه انصاف جانفش بینها نموده با هر طرفی راه خود پاک ساخت و بسا پیش
حسن اخلاص و صفای عقیدت بر مراتب و الا و صاحب عالی ترقی نموده بکتابخانه
و مرتبه سپه لاری که بالاترین مراتب مناصب است سر برافراخته سر بایستاد
و افتخار اعقاب و سایر خورشین امانده ساخت و نیز چون قدم او بر آستانه
فرخنده شگون و مبارک فال آمده میگرد رسیدنش نسبت به خواهران این
دولت پادشاه پادشاه رسید و ایام محسن و الامام سیر آمده روزگار موفقی راه
سوافقت با سالکان طریقه و تنخواهی پیچیده از در موفقت در آمد مجدداً
فقور مدت پنج نه قرب که روزگار اختیار و زبان افشان و انهمان بود
با جلال سزاواران آن عزیز کرده حضرت برگزیده عنایت انصاف راه
باقیه درین ضمن تقدیر اخلاص لعل ابن صفای سیرت بدان و انهمان

از درویشیم عهد سوزان خود می بیند باید که مجرای اول زور موقوف داشته فردا
سعادت کوشش در باید مبادا البت گفتگوی لولع معامله نمک و مزاج کند عکس
بهتر نیست که کعبه نموده بکترل پیش برود چون واسطه بردن غالب شده بود و خانها
عهد ارجم که از زخم های کبابی در دل داشت بمیانچه امحاج انصرام مهم و مهمه
خود گرفته بفسد پیکار را مورد بر آید و بودی اختیار گشته راه فرار پیش گرفت
دو منزل را یکی کرده از آب نهند گذشت و ما اصفهان عهد و سوگند و میان
آورده مدارب بسیار خورسته و التماس بفرستادن لشکر تعاقب موقوف داشته
روزنه در بار نمود و باید از هر محبت غنیمت نهند در میان آورده روی اندی
استان بهر شان آورد و بنایخ بست و یکم ماه منور شده مجری در درانگیر
خیر اسیدم کن و مقام این استان سدر نشان که کعبه مال و امانی نام
بجا آورد و بنایر انتحایی این درگاه از بار خورست زبان امان یافت و مقام
عقد خورسی معاصی نامتناهی شده از زردی غمخوار زاری زینهار بی غم و حزن
و محضت کرد و بنایر مقتضای انچه باطنش طبعی داشت در باب جان نیا
آورده نمودن تا گریز مرگ و لازمه قوت است دیده داشته از گناه
او در گذشته مطلقا به روشنی های او بر روی او نیاورد و نقش جرم و جنایت

مثل کشته هرگز از تنه بافتد بدست افغانان فروختند و صابت خان بجای
 دو کوبک کوثران خود سوار شده چون محاصره یک دیگر دید رعایت بهم و سوار
 خود را به تنپاه و دوتخانه رسانیده التماس لطیفی این بنابر عفت الهی نمودیم
 اشرف کوثران عاره این فتنه فرو نشاند عاقله کور را انما به دفع در نظر
 دان پایه و فرورد لها نماند و از همه جهت خصوص سمت قبل را حیوان مورد
 استغفال و اسناد آورد و عقب بناده آن آبرو که داشت بسیار کمی پیرفت
 و داشت که بلاخره کسناخ روی و پناه را بی بادی نعمت مخفی شاد و
 جهانی بازی آورد و بداندیش کلی رسان خود ممدربن دارندش و سوار
 کرد و از نا بکار در کنار رود و خود می شنید ناچار با حیا طامام بدر بار می آمد
 جمعی تر گردش و دوتخانه میداشت بعد از کوچ در کابل در نزدیکی رسناش
 موضع مقدس رسانیدند که پیش از خان خواجه سراسی نور جهان بکیم و وزیر احوار
 جز از راه دور همراه آورده در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراهم آمده
 منزل پیش از رتاس بدن جمله سواران را به غریب ساخته حکم نمودند تا هم
 لشکر از خدمت و جدید جمیع پوشیده مسلح و ملل از ورود دوتخانه تا آنکه از رود
 و در وجه مستعد کار بالینند انگاه مصحوب بلند خان خواص گفته و فرستادند که

را هیچ بر نمیداشت و شماری از کار خود در درکار بادا و شش گنار که مختص بی بی و بچه
 کافی است بر گرفته بکنان را در حساب نمی آورد و مع دواک صاحب معامله
 یعنی خداوند مالک را نیز بدخل مطلق و خود را مطلق الفان علی الاطلاق
 ساخته خلیع القدر کنار خود برداخت و با جمعی گفتا ما کرده خود را و درخواه
 کما سال حضرت منمود و درین لباس جمعی از را جوت و دست بی ادب
 که شک دار بی انحضرت بر داشتند چندان در خدمت عالی سوار کسی را روی
 مرد و دل قدرت سخن کردن از در رسم نبود و این بی بر طبع را نمی شناسد
 بسیار دشواری آمد و محرم آید به عیالی جمعی از اعدیان کبابی بر سر شورش
 آمده بر سر چراگاه گفت دگو نمودند و یک نفر اصدی کنایان شکارگاه از
 دست در حیوان نقل رسیده اعدیان دیگر که نزدیک آن فرد آمده بودند
 سه سینه زرم و یکا گشته بر سر دایره را حیوان نقل رسیده اعدیان
 دیگر که در رفته و جنگ عظیم در پوسته اعدیان تیر انداز و برف انداز
 جمعی بیست و هشتاد نفر را برادر ابوار فرستادند و فریب برار کس در
 کابل نقل رسیده را حیوان دیگر که بکشته چو ایدن و در پرنات و مواضع
 دست زفته بودند از بنجر جابح شام و مردم مواضع را حیوان را یافتند

۴۱
افغان را با شاه خان پسرش بقدر آورد و عبد الصمد نجم و ملا محمد نوی را که مرد
مجموعه استعداد و قابلیت صوری و مثنوی بودند لقیل رسانید و این مسئله با خود با حزن
برد از آنجا که حکمت کامله ربانی در خلقان بعد از تعلیم لغت نوع انسانی در می
و تماس و ترتیب اولاد منحصر است نه حراست مرآت سیاست بلاد و عناد و پنهان
جویش و خفود و تسویه صفوف مصاف و لاجرم تسویه برکت و سرورای این پادشاه
متصور باشد و فتح و ظفر و امثال اینجالات همانا نوعی از محالات است چنانچه اگر
تجربه فرمودند آن رسیده که دولت در سلسله که فرمانروای آن این صفت را
باشند چندان باید و لشکری که کار فرمای آن باین طبقه باشد لا محاله فی الحال
می باید اینهم را مارگزارای زن برهم زن معامله بود که سیاسی بآن کثرت عدد و دست
از خیل را جوت کوتاه سلاح که بجای دست زدن پای ایستادن دارند با وجود
قلب باین علت شکست عظیم خورده اکثر اعا و لشکر پراکنده شده سر خود رفتند و یک
نظری زده از میان آن مجتبه بیرون رفتند چون عرصه غالی شد مهابت خان را
سارعی و مراحمی نمایند لاجرم در مهابت ملکی و مالی با بصیرت خاطر فرغبال مدحال نموده
هر چه بخواست بگیرد و در غزل و نصب و نسیل و جنس بکنان و سایر املاک
کلی و جزوی مملکت برای خود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت و اعیان

بگذرد و مهاجمان پل را آتش زده و دوزخ سواران عمامه‌ای خود را بجهت دروازه و به
برکنار آب بازگشت بست و نیم جادوی آتشی شسته و صفحان با اتفاق حواجه‌ای
و دیگر عده که با وجود منع انصرت همراه نور جهان بیگم از گدازی که عاری بیگم
در راه پاپاب دیده بود و فرار گشتن داده بسبب آنکه سه چار جازا رب عسوق
و نفس البسنی گذشت در وقت عبور مقام افواج میمانده هر سوار بی بطرفی افتاده
و صفحان و حواجه ابوالحسن و از روزن خان با عمار بی بیگم و بروی قبیع صفحان
با جمعی فیل سپان شاکرده و بر امهات گشته جمعی کبار و بعضی بمیان که ناگاه مردم صفحان
قبایل را پیش روداده همه را در سینه تبر و فلک گرفتند و بی اخبار مردم
برگشته سوار و پیاده و آب و شتر خود را بر ملک زده قصد گذشتن زنده و قبیع
مردم را در پیش زنده فیل بیگم رسیدند و حواجه خان حواجه سواران
و مردم نور جهان سکیمی را با جمعی فیل رسانیدند و در زخم طوم فیل بیگم زده بعد از برکن
از عقب زخم بر حواجه فیل مگر رسیدند و خواری تمام فیل شتا نمود و بیگم
با دشمنی رفته فرود آمد و حواجه ابوالحسن که از رسول خان مفضل با به آب
بود هنگام شتا از آب جدا شده بعد و ملحق کشمیری جان بسبب بروی
داد کس خود را فلقه آتش رسانید و متعین شد و مهاجمان بعد از رسیدن از آن

از پیش بردارد چون مهتاب خان که از اصل کارگامای شبت و دیده پرده آرد
از رهنمایی بر خسته غصه منتهی که در حجاب مدارا بود آشکارا دبی پرده گشت ناچار
در پی نکند داشت خود شده بر سر چاره گری معاند رفت و در صید و میل ضایع
مندی و غورسندی بیگم شده مقام اظهار طاعت و انقیاد عایبان در آمد و
هر چند چایبوسی و لایه گری نمود مقید تقیاد بی اختیار در انوقت که دستش از
سه سو کوناه شد و در جاده کار خود در ماند لغزش این اندیشه که بدر بار آمده بر آب
ساخت خود از طغیان و عصبانی که بدو نسبت داده بودند باز ماند و این غمیت
را نسخ با فوجی عظیم ارا چونان کیدل و کمیت بی درخواه اجازت انحضرت از نور
منوجه درگاه نشسته چون در کنار آب سبت بار دوی چهار سوی سبت بحال ان
انوقت تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نمود و همین حضرت خلافت مرتبت با
بیگم و معدودی چند از خوشی و خدم و درین سوی آب مانده بودند ناگاه منجه بخوابگاه
انحضرت در آمده بنشین بوس نمود و در ظاهر خیاں نمود که عرض من ازین
و در تخرامی و نکاهبانی انحضرت از آسب دشمنان و لبت نهادن لقا کشیدن
موافق شماست و در بنجال نور جهان بیگم انبیا فرصت نموده خود را نشستی
و انکه امر او سران سپاه را بر سر خشتین کرد و آورد و همان با خورشید که آب

ناگزشت دست نهم فروردی ماه سال سبت و دویم جهانگیری عمارت های خوش و
نشینهای لکش که در آن سرزمین نشین اسانها و غیر بود از نزول اسرار
روکش فلک اعلی شد پناه آوردن رکن السلفه صباخان بدرگاه گیتی
چون نور جهان بیگم در همه وقت و همه حال بنابر امور برد و تنخواسی خود نموده
نه دل ساعی و دینباب شده ساعی با صید بجای آورد و در نشید سبالی کار
شده بار مفیدی آموز ناگردنی گشته بجان میکوشید ... مال این احوال را
بخاطر نیار در ده دیده گوناگون از سر و عفت و دینت عفت انعامی پوشید
چنانچه در پیشرفت این کار مفیده علمی که پیش می آمد مرتب آن شده مطلقا
در ازادش صلاح این دو نموده اید بنیاد که از بر توان بدین مایه عفت و این
درجه دولت رسیده بود بنود و مصطفی چند که محض مفیده و پیش نهاد تنخواسی می بود
در لباس دینخواهی نظر از نور جلوه گر ساخته صلح های فاسد موبد و گشایش
های با صواب میداد و آنحضرت بعون امور نا رسیده خزانة خواجه بر ذوق رضای او
عمل نمیدادند در بنود که باغبان و خود و روش گیتی بکام اوسته زرع جسمی مودوده
همین مصابت خان را که از داعیان باطنی پرور بود و سنگ راه مدعای
خود میداشت که بعد از اخیل در اخیال او کوشد بدرگاه طلبد نه با سبانی

آمده به سلطان لطف الهی موسوم گشت و مدت لبست و دو روز از سر زمین
 در اقامت موکب سعادت رشک فرمائی فرودس برین بوده چون زیاده
 برین لطف در آن ولایت موافق صورت بدید رای کین پی پیرانیا مدینا بران
 باز سواری نهضت دکن از سرنگنده خاطر انور سر بر زده اندیش کوچ بر حال
 اقامت غالب آمد و حکم این غنیمت صایب زور شنبه نهم صفر سنه ۱۰۴۰
 براه رن و ولایت بهاره که از مصافان کشور گجرات است موکب منصور
 سعادت نموده به سوی مقصد رهگرای گشت و در تنه تاباک و دشت
 پچمل کوچ و در مقام قطع شده غره روز ماه الهی سنه لبست و یک ماهگیری در
 تاباک نزول اجلال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت و در بنو لاسید مخضر
 خان و رضا بهادر محاط مجتبت بهرستان سعادت آسا فرمان اقبال
 شاهزاده ملال رکاب ملک خورش مراد بخش گرفته شرف طبوس سنه
 بافتند و چون در این ایام سواری تاباک در نهایت شدت گرمی بود و موافق
 مزاج مبارک نیامده حسب لایق التماس نظام الملک دارا فخر خیر که در نهایت
 دلگشایی و ترهت فضا و غایت عذوبت آب و لطافت هواست بخت
 اقامت موکب جابه و جلالت انصرفت متور شده باخصاص این سعادت

مکوب انبال نمود و با کتفه زیاده بر سجد چهار صد سوار و در رکاب سعادت نمود
صدقه آنها نیاورده خود را به پناه سکه که پیش از بیگانهام بر ج و باره و توب و تفکیر
مصالح و تسکین داری پرور خفته بود و در انداخته بدر قفه و مفایده کمهست است با وجود
مسح شاه بنده انبال بیاوردان جلالت کمیش ضربه خود کرده روزی پویش بر
قلعه نمودند چون بر در قلعه همه جامه دران مسطح کشت بی درخت و ناه بود
و در انصاع خندق عین عریض بر آب پیش رفتن محال و بر کشن شکل و علی
درس و فایه توکل و در میدان ایستاده به پیر انداز فایه نمودند و هر چند انبال
کس میبایست طلب فرستادند فایده نداد و لاجرم خدی در سرداران مثل راجه
گوپال گورو علیخان ترین و غزه با جماعه منصب و در آن طرف تیرا جل گشتند
مندان انبال کوفتی صعب عارضه خود مسعود گرامی گشته طبعیت انبره
ذبح بر فوت سلطان پرور در جرم ابان مطابق ششم صفر ۱۰۳۲ در حلت
عشر ۳۰ اردی بهشت ۱۰۳۲ رسیده بهشت بر کشن شد مجد مسافت این
که چهار صد و باره کرده باشی است بهشت و کعبه و پنجاه مقام که عبارت
از چهار ماه تمام می باشد بیگانهام اقامت نه چهار دهم صفر ۱۰۳۲ بر نو طلوع اختر
و حدود انور شانزده خنجره مقدم فروغ بخش خدی عرفت کلمه هر متناز از ابراهیم

از دیگرگاه باز سوار می‌سوزین تپه کنون ضمیر من بود و بر وفق مقتضای قسمت
بلاد و در دست که شملیر منست خام و موجب انتساب تصریح پیش مبارک باشد
سپش نهاد و خاطر خاطر نموده بودند بنابران غنیمت اینمعی فرموده که از نوع نترهات
کشور برنگ کلفت و خوش از انیمه خانه پور اندود طبع اقدس رفع نموده
و کرد که در دست از صفای که صفوت نمود خاطر انور زوده نفل تحویل را در پور
بعل آوردند و چندی در طی سافت الملک روزگار بسر بردند لاجرم بر طبق این غنیمت
صاحب روز مبارک شینه است و سیوم شهر رمضان المبارک شینه از بابک
بدان صوب منصف الفاف افتاد و چون در درازا برکت اجبراء بنبر ارسالت
و یکم نارنج جلوس جهانگیری امور و ختام اقبال شد و از مابین زیارت روضه
حوزه مبین الهین الحی و الدین فیض اندوخته عطای و عطا بای محمدرضا
آن نفعه متبرکه که بختی خن مقام بود بجا آوردند از انجا لواری و الا از راه ناگوار انعام
بافت و از ناگوار مجوده بود و از انجا براه حبیب کیم کشور سنده منوجه شدند و غره
شهر بود در امکوت و است چهارم همراه خارج تنه منفری بر اوق اردو
کسیان بودی گشت شریف الملک ملازم شهر مبارکه بکلمت انجا می‌پرداخت
بانچه از سوار و پیاده بسیار از زمیندار و غیره انجا جمع نموده بقدم حرارت استقبال

لک رو به از نقایس و نواد مرصع آلات و جواهر و فلان بنومند کوه بیکرم در آید
که برستم پیش از نغمه انور بگذرانند و امر عالی بر خیمه نقاد و زین گشت که کسان
بمجرد رسیدن فرمان قلعه اسیر در تناس را تسلیم مردم باد می نمود و متوجه حضورند
انگاه بنابر محراب بنی نخب و قایم اقبال با یک صداوت را بت دست میگیر
نوجه صوب با یک برادر اخند و چون زوری چند در موقوف با یک محل توقف
از محل خلعت مشتاق سفرای شایسته که مستند حرکات عفت و انوش خاطر شرف
کعبه مقام وصل و بر حال است یاز پرور خنده اتفاقا اختلاف هوای مخالف آن
سرزمین که بنام در آن آردان حوی مخالفان اتفاق آیین متلون مزاج و فکرون
بناد گرفته بود موافق مزاج اندس بنیقا و دینار عدم حسن سلوک و کسان حصول
کرده حبشی که سر گذشت رشت سابر به بناد می و دو حبشی مجهول است تا آنکه
پیشتر در مقام اظهار بگویند کی جانب پاری لوه کمال مرتب بسیاری و مکرر
بجای آوردند در بنوا بنابر نوشنهای لی در پی اتفاق کشتان بنایه اندیش دار
اغاز پیردسی نموده بر سلوک داده بودند لاجرم ازین راه خاطر مبارک گزین
کرایده رای انور نقاصی آن نمود که چندی بخته تواریب و هوای ناسازگار
نورش خاطر اندس کشتن طبع مقدس افتخار بنایه سفری اختیار نمایند

بکفورت فرستاد و عرب دست غیب که بجهت آوردن موسک و لث از زاده ام
و عبد الرحیم خانخانان نزد سلطان پرور پذیرفته بود آمده ملازمت نمود خانخانان
پیشانی بنابر زمین قدرت داشته زمانی در در سر خجالت بر بندت حضرت خلعت
مرتب از روی کمال عنایت منعم و ترمیم پیش طلبیده و مقام مناسب السیاده
نمودند و فرمودند که درین مدت ایام بر روی کار آمده از انا رضادند و دست
نه مختار ما دشما با وجود این با خود را شرمند نه از شما می بینم از طرف کار خنثی
نمایم بشود که حضرت خلعت مرتب نسبت انجباب بر سر توجّه آمده اند اگر
مخوفان قلعه اسیر و بر تناس دست از گناه داشت آن باز نشسته بنصرف
مهمات باشی و بند و شاهزاده های و الا قدر را در گاه بفرستند مستغنی
وقت و صلح دولت است چون مضمون عراض از باب دفاع لغز و شکر
رسید بنابر التماس و دلخواه آن و کار فرمای سعادت ناچار دل برین قرار دادند
و با وجود کمال عذره محبت مفروضه که شاهزاده های عالی مقام در شش ماه بعد از این
رضا دادند و بنابر مقتضای این رای صواب از رای و دوازدهم سفید یا رسم بخواه
جهاگیزی روز و شب سوم مجاوی اثنای شش ماه سلطان در لشکوه و سلطان
او در آنکس با بین سائسته و ستوری درگاه آسمان جایه یافتند و سنج

رختند و بنیانت محمد تقی از طلب عدد و سحران و یحیریا و عددی اهل لشکر خود
بسنوه آمده با تسبیح نقره و گشته و قلعه و قلعه در آنجا و با وجود خالی شدن
از نیز و ارکاران شمشیر و عدد و زانو نشسته و در مقام مراقبه و مواجعه و حبس
دست و بار و سیرازی و عافیتی بر نشود و آخر کار روزی که شب از روی لایق
راه بجای رسیده با سحران من لعد و فارسی داد و درین فرقه قصه و طبع
که از نزدل قضای بهرم بای کم ندارد و سرگذشت و دوزار آدم کشته خاتمان
مردم را بجاک سیاه برابر ساخت و در خلال احوال عارضه و عارضه و عارضه
کشته مزاج و دج را از مرکز اعتدال منحرف ساخت لهذا از رنجها کعبه فرموده
مقام سکر منزل اقامت حاصل انبال ساختند و رنجها غرضت و عارضه
از درگاه و از انبیهیون رسید که بعد از معادون عالی از بیکانه انکال در
جاگیر ماسنجان نمره گشته فرمان شد که رنجها از ان رنجها راجع دار رنجها نشود
روزه ملازمت سازند و بمهابت خان حکم شد که معینه ساختن دار رنجها از
مصلحت و درست باید که مجبور و درود فرمان سرش از تن جدا نشود
شرف نیرسند لاجرم کمی خدمتکاران مغرب خانند نور اشاره مهابت خان
شدن لشکر بزم جبر و از از گم ندرت و ماسنجان سرش

طیلس

کعبه منویه شده از همان راه پنجاه و نه پور شریف آورده در محل باغ رسول^{طیلس}
از رانی فرمودند و محباصه قلعیه پرداخته نامی برگزینان العنویه درجا گیرند و بی
لغت کتبه نموده نموده و محال باقیانده کرد و بیاینین فرمودند و فرستاده
از روی استقلال نام اعمال را متصرف شده ضبط در آوردند و از آن^{طیلس}
سیرتنداری سیر انجام قلعیداری پرداخته و جندی بدافعه و بمقابله در آمده داد
مقاومه و مجاهده و پنج و شش ماه رد و بدل توپ و تفنگ در درون و بیرون
در کار بوده و رن میان روی محمد فنی از محال و لادری ذاتی و بیای صدار
ساده مانند با و مصر گلی محبا خود را بر آب و شش نیزند و و بر روی توپ و تفنگ
شد و ضرب دست و در و بار روی قدرت و در و بار بجانب انداخته و کشته
با قلعیه و دقخانه شناخته اند و این نیز مقبره خود را در و عبد الله خان و غیره که
پرداخته از هر طرف جهات انداخته بودند بعد از کشیدن رنج غسان گردانیده
از روی لغاف نه بد و او در پرداخته و نه انبفاده را بعوض عالی رسانیدند تا آنکه
میان و لادران بیرون و درون جهات عظیم در پوسته کار از روی عظیم میان
آمد و لادران مغول و مشهوران را بصورت از اول روز تا یک شب و شب
جمله مردان کشتن کرد و از بناد و خود دوبار از آنها و یکدیگر بر آورده خون هم بجاک^{کشتن}

عطف غمان نمود چون انصاف دیدند که نقش چنین نشسته و قصه چنین صورت
از حال حقیقت کامیابی و نهایت اطلاع اگر گردش می رود کار و نقیبات لعل شمار
نمونه معامله دار رسیده دانستند که هنوز چهره شایسته مقصود و در لغات ناخیر و خوش
است لاجرم پیگیری غمان و داری نیز علوی نموده و بسیاری کسان خود را از
چشم زخم نگاه داشتند و زلفه زلفه کناری گرفته تحت ساحت فلک و شمس
بفروغ شرف از نورانی ساختند و سپید مغرور را با ابرضا بهادر در حد
شناخته و مرا در پیش کامیابی فلک گذارند و دیگر شناخته و مرا همراه زلفه
همان راه زد و بسبب نقیصه و نقص معاودت فرمودند و بدار انجام نوشتند که در
لحظه آید معاودت و نیست و عمل نماید آن حال با معامله فهم حکم فلک و عواقب
که هر روز باب تجارت و مرز و حدود و کار پوشیده میباید از روی کار و نقیصه
نیت و حال معلوم و نیز نوشته و معاودت داشت که بنید از آن (مفهوم)
در هر روز و یا نوشته و معاودت داشت که بنید از آن (مفهوم)
نیت و معاودت داشت که بنید از آن (مفهوم)
نیت و معاودت داشت که بنید از آن (مفهوم)
نیت و معاودت داشت که بنید از آن (مفهوم)

مراسم بسیار و خوش گذاری نموده بکار آید و هم چنین بر سر می‌لایم و بر سر
 خود بکار زار در آمد و صفا میداند سبیر از شور کبر و در نمودار عرصه بنحوی نمودند
 پس که کرد عرصه صاف از آنکه لوی لوندای معرکه نور و سمندهای میدان
 کرد کردن هوا گرفت الباق صبح اخضر مانند صحن کره خاک غبار اعراب
 و بس که از شش کینه شعله افروز جدال و قتال گشت برف کردار در کف
 خرم حیات چنین تن از بهادران عرصین سوخته بباد فنا داده نهادن
 اینحال نخست قصا و قدر نورک موکب اقبال از سیم پشیده همی از رض
 فخران سر بر برون عنبت دانسته همه بیکار کی جلو کردان بند بمرتبه که غیر از
 فیلان علم و طمع و غور خیال کسی کرد پیش شاه و الا جاهد مانند و افواج بوش
 مرکز و اران محب و دولت و اقبال را در میان گرفته پس سواری خاصه را
 بر خم تیر از پا در آورده اند از افتخار پروران عرصه کار و شیشه سکار مطلقا
 بهمراسمی که انتفات ننموده خواست که سپاده رخ به بچار آورده خون
 بپاک صدف شکن یک ننه رو بر عرصه کار زار آورده تنها مانند سنگ مرغان
 بر در بای نشکر اعدا زده صحرای کارزار کارسان ساز و که در بن اشاعه خان
 رسیده است خود را پیش کشیده بهمانه و انجام سوار نمود و بعد زاری آهسته

ثابت و بیابانی قلب از او پیشیناهست ساخته نخست از بر در طرف بیستم
 و لغت بمیان آورده تا ویری داد مجاوله و مفایده دادند بعد از آن نیز بر آن بود
 و آنچه که بر یک کعبه مکه کارزار بودند از فرو نورانی خانه بات عرصه لغت
 را که دار البغای جات جادوئی نمائند و امید میدهند قطعاً از مغلوبه ای
 خضم افکن که حرفان بر فن نصب نموده پس بند بر ساخته بودند تا کی نشسته باشند
 روشن شدن آن آوردند و سرچشمه مردی بر در افکنی و حرف اندازی گیر کننده
 عاقبت کار دست و زبان شده بهم در او تکتد درین دار و گیر را چه بهم با
 جذبی از دلیران را چو ت احاطه سپاردان لوارد جوشن این پوشش ارم
 شکسته فرج پیش روی سردار را از بار ساخت و بعد به باد حمله بر
 ضرب بر جای و در نه قبل خاجوت را که در سپاه سنی و فرج سکنی نظر خود
 از بار آورده خود را سلطان پرویز رسانید در بنوقت کارزاری صلیب
 افتاده و صفائی عظیم رود داده چون سران دیگر توفیق میزد و بنا فتد آخر کار
 سردار و بی نصرت خود کرده بایست و صفت زخم میره و شیر از پا آور
 در جانب دیگر سرم یک بر بخشی محاطین بخاندان از قضا حذر و زار
 نرسنموده خود را بر فرج تو بخاک که در بای جوشن افش بود رده جای

مردانه که در کارگاههای و سپاهگیری بگذرانند عصر خود را بگذرانند و در اوقات خود را بگذرانند
 بایک سپرد چهارده نفر دیگر برو خود در آمده کارنامه سام سوار و رسم در
 بر روی کار آورده و در اینها بی و دلیری داده جان را فرای راه عرف فراد
 مردی ساحت چون انصرت بسبب رعایت اداب و مراعات جانب والد
 والا جناب مفایده با فواجی که از دربار تهنیت شده باشد مکرده میسرند تا با
 انکار جمعی که از حقیقت کار جزور تباشند مکرده و ناچار با لطف عثمان الصراف
 مردم اردو سپاهیان ربون سپه و سوری داده در اینجا که مقتضای نزول
 احکام فضا و قدر است و آثار اقدار ان در انشال این احوال حجاب پیش
 و بر وجه چشم و گوش ارباب دانش پیش میگرد و دعای در گنجایش او داده
 از راه نباید کار خود با جمعی فیصل در عقب مانده اکثر مردم را پیشتر تستاند
 درین اثنا و فواج با شاهی ارباب گنک گذشته چون انقسم فواج این
 مطلب میدانشند از اطراف و جوانب رسیده محاصره برداشته تا آنکه
 در بنیوقت سایر نمیدانان بنگاه تمام لواره را با لوازم ان از جنوب و
 وغیره همراه گرفته راه فرار کرده بودند بیکه نازان موکب دست پادشاه
 را به پیغم رضا بجای که اشتن مکره مصاف نداده بخصیصت عزم را از پیش قدم

بیان ولادت با سعادت شاهزاده مراد بخش
 درین ایام بمقتضای ارادت کامله اینرودی چهارگنبری از شب چهارشنبه ۴ دی ۱۲۳۳
 سینه سال نوروزیم جلوس چهارگنبری یاقی مانده دولت سرای سعادت نخل
 و عدیه صفت نواب تقدس نقاب ممتاز از نانی در نور نور و حبلی در روز چهارده
 و الا که در سینه سنگین اساس نهاس لباس شهود روی نمود و در اسباب
 طور آمد و آن شاهزاده بمراودش موسوم گشته این گزیده مصرع سزانی تاریخ
 مذکور زبانها شد ع مراد شاه جهان با شاه دین و دولت چون کوب
 اقبال در شهر شسته مرز روسی و سه در جو پور نزول اجلال نمود از غرائب منبیا
 مباح علیه رسید که دیگر باره فوجی جرار سیر کردی سلطان پرور نیز از انبغی سخنان
 با سابر امرای عظام مخمر نموده ناز و انجانب ساخته اند و فرمان بنام سلطان
 مذکور رسیده که چون خاطر از جانب خانانان جمع نیست و در انجان همراه
 بلند اقبال است باید که خانانان را بطور نظربند منصل و دمنخانه خود در خمیر
 فردوسی آورده باشند و خانان یکم رویت نهاده و اقبال را که شکر کرد
 رشید پدر خود است میرا او بکجا داشته مردم معتمد پاسبانی اتنان من نمائند
 اتفاق میان منجم عظیم علام عمده خانانان در مر حور که در سکر عاید آن در

حصار و حصار بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چارو در و زوزه و تیر و یک هر دو زوزه می
معمور در آن حصار دافع است و در بنوا از آن جمله چار و زوزه مفتوح است و باقی
مسدود و در آن قلعه سه تال چشمه جبرینا در چشمه همیشه جاری اتفاق افتاده
که آب یکی از آنها فریب سه اسباب باشد برقرار اقلعه دافع است که بیسته آب
سیر است و از جمله است که نعمت آن نیم کرده میگردد و در آن حصار
و کار بسیار می شود و از رعیت آن مزارع خندان حاصل میشود که در وقت
و نعلی کار متحصان را کفایت کند و هم در آن حصار مرغزار و علفزار بسیار است
که در دواب ساکنان انبار را بجزا ماه بیرون اجناسی نیست و از هیچ جانب سر
نزار و مکرار ستمی که بکوه کلان متصل است و موضع الحال از اسیر خان
بر برده و از عدم ساعده روزگار فرصت بسر بردن آن کار و شورا یافته
مانسکه در وقت حکومت خود بمرست انحصار استوار پرورش چنانچه عمارات و
نظمهای و گشت ساخته باغی در کمال عزت هر طرح انداخت و دیواری بسکین
اساس در نهایت نعمت و استحکام برانست گشتند اکنون از طرف نسبت
باطراف باقی در محلی کمی نزار و از مبدای بنای این دیر ویرین اساس تا حال
هیچ ریز و سنی بخودست بر تصرف آن نیافته

نمودند و در آثاری راه بنابر مبارک رسید که قلعه رهناس اگر بنحیه بنگاه و بنا
اسباب و اما سلفه و گدازش من بعضی از خادمان محل بیت ابد اصلاح اثر است
از آنجا که ابد اقبال است سید مبارک قلعه را بنابر اراده خاطر اشرف می کشید
لعیب خاطر سعادت علامت شتافته قلعه را بسلم اولیای بیت نمود و خود سر در
سایرند کاشانی در کما انتظام یافت با مجله انحضرت جمیع ال محل معالی را در آن جا
مسح مار و شیشه خود بدست و سعادت را بابت طفرات را به بیت جو نور انفاع
دادند اکنون برای شادابی ابواب سخن مجله مذکور از حضرت رفعت نسبت آن
نموده میشود قلعه دیرین بنایی رهناس که از نهایت ثبات آسایش است بر کوه
گذشته و از کمال حصانت حصار حصانت برادر و کوه رسیده در سوار
برج و سرزاری عروج از در جات است عید و ایدیشه را کفعم خرمی باقی برادر
نسبت صاحب این احاطت سایر فلاح روی زمین بهیه حساب حاصل می آید آن
رفعت شمار در مغرب رویه پشته و بهار و اقله است بر بالای کوهی آسایش یافته کرد
کردش از طرف دامان کوه شازده کرد و شامی است و مجله قلعه اش قرب
بد و از ده کرده از قلعه اش اکثر جا بنام کرده و کوچی مذکور بکوهستان کلان ممتد که
مکانه منتهی میشود پیوسته است و چار دیواری و بنای است که تمام و است

تعاقب در سبب فضل شیار بر لطف افاضه از راه انعام خود موقوف می نمودند
 و سران سرور بر دارنیز کرده و موقوفه نمودند و بدین ترتیب سر و مفت کشور نشاند
 و مبارکباد و فتح بمساعید حضرت اعلیٰ رسانیده موقع تحسین و سوار شدن گشتند
 مجملد چون ابرار هم خان بکار آمده جهان بکام سوار خوانان گشت از بیم سواد اور
 عرصه سواد آن کشور که چهار سوی آنرا را جاد مردم مورس فر گرفته اند اسپه
 نعلب بکامکان بر ملک محروسه با شاهی بر عوز و اصل یک بر دلابات مختلفه
 با شاهی دست اندازی کنند صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را
 محفوظ داشته آن پروازند بنابرین دقیقه باین غنیمت صایب با سحره رابات
 انخاب شجاع را در وجه کمال ارتقا داده از راه خشکی بدولت مقرون فتح و تصرف
 متوجه ده که شدند و بعد از رسیدن انجام ملت نمودن احمد بک خان قزلباش
 چهل گله رو به نقد سواری و دیگر اجناس و بالند فیصل لغبد ضبط در آورده داران
 را قسم داده بصاحب صوبه کی بنگاله سرفراز نمودند و زن و دختر او را با یک
 شاه نوز خان همراه گرفته متوجه ابد باد شدند و در آخر از وی بیست ماهه اصل
 پند که در انوار بکیر سلطان بر زمین متعلق بود شده و از انجا بدینک با گنک عجب
 و ابد باد نصبت فرمودند و انتر عاکیر داران منصب داران انصوبه کرده ملوک

شاهیانی نهاد از همه پیشتر در باخان که بر اول کوب اقبال بود خود را با حاکم
خان سردار اول ابراهیم خان رسانید و بنزد خود درآمد و در حمله اول
او را کشت داده بر قوچ حواله داد و قتل او را درین اثنا از آنجا که مقتضای قدرت
کسبه از کتابت اهل صوبه پیرانش شاهی که بکار گزاری خواجہ صابر و یمنان نرس
ست توغلب داشت و بر و شدخت محمد خان مهند که لمبی از اول و در وقت
بود باریشان بر بسیاری درآمد بعد از غلبه دست بردن بانی با مفساد تن از
نستمان دختان خویش سردار و دی نعمت جاد بر داد بنگانی ابراهیم که سب
سردار بجای سپاهی است و بر ابر گرفت و امداد مانع او سر حجابی کاری بر
بهوش بر خاک عرصه کارزار افتاد و درین حال فرخ خان بزرگ جنگ از جاد
درآمد بر قلب ابراهیم خان ناخست و در میان غلبه ناکند بر اینجند بهم در
و بمبارده چون بکد کرحون آب بعبید بر خاک پلاک بخشد و از حمله کساران عسک
شاهی داد و پادری داده کاسنی بر روی کار آورد و درین کرمی سناست
و میری از میان عبده خان که نخست اتفاق با ابراهیم خان بر عروزه اورا
ساخته بود انسترن سردار در بخت نشان نزد خان بزرگ کرده
مقارن ان سپاهی کشت بافته و گردان شدند و عسکر شاهی بعد از اقامت ابراهیم

مقاومت نبوده و برادر فرزند ابراهیم خان از خبر فرار او دل شکسته
 فی الحال از دریای تاجپور عبور نمود و دریاخان را محاصره نموده اطراف او را
 بچندین حصار و کبرشل محاصره که دریایانش بود و همچنین بهادران بولادوش
 این پوشش احاطه نمود و چون دریاخان و همراهان او انگونه و مخمضه شده بود
 از در آمدن سبب بر دست و جادوهای فتنه در پناه برده ملام فخری و همراه
 شدند و دل بر کار گرمی تا بید بسته نظر بر راه عقده کشی اقبال کش و نذر
 اینحال عبدالله خان بهادر که در کونک او لیما و قهر اعدا بود بخاکری بر جسته در
 ربن ککادران رنن نور داشت همان طریق پیشه را پیش گرفته بجانب بالا
 رویه آب روان شد و روی سیمت بهاکلپور که انجا نشان کشتنی خیز گرفته بود
 نهاد و باید ازان بمقصد پیوسته و چندین کشتی مکان فراست آورد و از صبح تا سه
 روز سر لشکر بی پایان را با سواران و چهار بانان از آب گذرانند و دیگر
 اسلک کونک و دریاخان نموده رو بدانجا که در دریاخان از نوبه خان
 نذر جنگ کاماسی بایته متوقف بهر اسی همراهان خان را استقبال نموده بعد از
 الحاق باسل دفاعی اتفاق منویه بنه عنیم شدند ابراهیم خان با پسران سوار ارسته
 و نبلان جنگی بدست را پیش رود و از عقب آنها رخ به سوی هوا خوانان رفت

دو سیرای ابراهیم و خواجه صاحب مطلب بخاندوران بهادر و دریاخان و بهادرخان رود
و یغمان ترین و دلاور خان سرخ و کریم و دادخان سیرالی و سیرا در دیگر امر
ارباب مناصب و الایه تنبه و تعیین شدند بر آنکه ابراهیم خان جمیع کشندی را
بالتوی زد و برده عبوداران بدو کشی امکان نداشت خاندان کوزاچار بالایه
رودبار را گرفته محل نوروس محل در باشد که شاید در زاری دریا کنار جایی
بهت افتد قضا را اندیشه آن سردار درست نشین کشند چنانکه کشنی
تصرف در آوردند و آن حال کار طلب بعد از فور مطلب خوبتر و فخر نمودند
در باخان و بهادر خان و کریم و دادخان و محمد خان میهند را پس بعد حوالی کار
بر چیده باین خود را بشکریلا ب ابریز کرند به بجاه سر اسب از آب گذارند
از اتفاقات سینه در بنوقت ابراهیم خان از منبغی گامی یافته با سرعت با و سبب
کنند آن آب شافت و با جمیع نوار و سر راه را مسدود ساخته فی الحال سفینه
مادی چارخانه را عرق کردن فرمود و چون رود عظیم تا جهور سر رسد که بر پای
کندن گنک می پیوند و میان او دریاخان حایل بود احد یک خان خوش خود
را بر سر خاندان کورنمن نمود و درین حال که او با موبد اقبال مقابل شد با وجود
سادران تلاش رستمانه نموده و در آن کوس تاب یغنی در دند ناچار طاقت

بی لقب و بجا و پراگندن برج دباره و دیوار بران دست توان یافت لاجرم
خزار داده آنها را رفته رفته پیش بردند و قلعهای بجای سروده یکی را منبره
جای دیوار انحصار ساختند و تنه بروج دباره را تهی نمود و دیواروت ایشانند
و انرا انش داده برنجی از دیوار و برنجی عظیم را به او پراگندند و چون ازین
راه جاده فتح صحرای الدعا بر روی هوا خوانان گشاده پورش نمودند و
در و بنان بمقام کدافه و محالیه درآمده بر سر رختی بل بر سر جان و مال و عرض
افسردند و موتی از طرفین کارزار می عظیم دست داده بسی سرد در این کارند
تا آن دیوار بند بست در آمد درین میان جمعی کثیر داد و داد و گیر داده نام یک
عوض خان گرفتند چنانچه از هوا خوانان عابد خان رحیم خان اقا شریف حسین
بخشی و سید عبدالسلام باره و چندین نامدار دیگر جان شاکشند و از محض
جمعی کثیر خرج قتل شدند از ناموران ایشان تبرک جلا یزید که قتل رسید
و آدمی ابنوه از بیم سیلاب نفع ابدار بهادران خود را بآب افکنده رخت
بقا بآب فنا دادند برای صواب برای آن نبر عالم آرای فروغ قلوب
بر ساحت ارسال افواج بهر ابراهیم خان اخداخته بصیم ابن غریب
نمود چنانچه فوجی ارسته سپرسته بر در می عبدالله خان بهادر فرود خشک و

اسلام بدین سمت اتفاق افتاده اگرچه در نظر سمیت یا دعوت اسمک جبار
کنایه پیش نیست و مطلب ازین عالی تراست لیکن چون این سرزنش درین
افتاده سرسبزی نمیتوان گذشت و گذاشت اگر او را در ده نقش درگاه داشته باشد
دست لغزش و لغزش از جان و مال و موس او گناه داشته میفرمایم که لغزش خاطر
روانه درگاه شود و اگر خوف صلاح رفت داند از بملک بر جالسند افتد ^{جواب}
نموده آسوده و مرز و محال زندگانی نماید ابراهیم خان در جواب موضوع داشت
که بنده ماکفرت اسمک را به پسر غلام خود سپرده اند فرست و اسمک جان
دارم بگو ششم خوبهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستغایر مجهول الکسیت پیچیده
بخوابن از رودارایی در دل نیست که حقوق نرسبت ادا نمایم چون را ایاز
بعد از اس صلاح پذیرنی آن خان با معامله فهم حکمت تر گرفت لاجرم در
دنبوه از سوار چاده کار از نموده جبار سرداری دارانجان خلف خانمان و همرا
سید مغر و سید جعفر و حاجه فاسم محاطب لصفه خان نامزد و محاسن مغر فرمودند
و سردار جلالت زمار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از حصول
مقصود اطراف آن دیوار است را بی سر بای توپ ساخته بدست لغزش
نامه دادند و چون اسمک نام آن چار دیوار دستور مرسته تراشت که محض لغزش

۹
قرین قنچ و ظفر بسوی مقصد راهی شدند ابراهیم خان از استغنی خیریه لی نفق
بالات پیکار و اسباب کارزار از لواره یکدیشمار میدانست و دیگر ساز
مهار به ارجمند تر معروف بدگاه که دور شده با کبرگر که سابق بر ارجح است
است رسید شهر را بر گذشت گذارنده از سر و دخل آن گذشت و حصارش
را که در یک گروهی اکبر تر و افح است نیاید که بر ساحل دریا اساس یافته دعا
مردم لواره داد و نه بر دخی خویش با و رسید بنگاه شک و مغرور خوشین
و همراهان قرار داد نخست پای خود بگورستان در آمد نگاه حال و انتقال سپاه
در چهار دیوار حصین استوار گذارنده چندی را بنگاه پای آن باز داشت و خوب با مردم
از آب گنگ گذارنده و در آن سوی آب چون جبات خانه غراب با و همراه
بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آید و چون شهر اکبر تر از قدیم سپاه لغت
دستگاه برکت اندر گردید و سلحه آن خدا از بعض نازل حاصل سعادت
دین دبی عالم آب و خاک آمد ظاهر شد که ابراهیم خان بر سر بر خاش است
روی عنایت نشانی بنام او صادر فرمودند معشوش آنکه درین ایام نخست بر
زبانی و سر نوشت آسمانی آنچه لایق محال این دولت خدا داد و سودا گزینم
بنام ظهور جلوه گر شد از گردش روزگار و سیریل و نهار گذاریدها در آن

مکتوب از بیجا پور روانه شده بدگرگاه عالم شاه امیر القصد در شنای نوقت شاه بلند
اقبال در محلی پیش سلطان محمد قطب الملک از راه سعادت منشی خود را بجا
بگونی کی حسن حدیث نزد یک ساقه نخست از راه تقدیم و عطف می یافت
هماننداری و ارسال نزل و اقامت که از هر سر اسم اتصال این مقام است در آمد
معتدی را با سادری کرماند و پیش لایق از نقد و حسن بلاغت فرستاده و بران
از تفاوت و فاق نمود و گماشته های خود نوشت که همه جا در مقام خدمتگاری جایگاه
در آمده و نجه در خبر امکان کنای و رشته باشد بجا آرند چون مکتوب سعادت از بیجا
منوجه او دبیر شد اگر جا از راه ساحل دریای شور و جمل های و شور گزار
عبور نموده بعد از طی مراحل بسیر حد ولایت در آمدند و آخر راه آذرغان گنگ که
نشین حکام القصد است بنیم سر اوقات حبال دولت کرده و فیکه از بیجا باراده
نوجه صوب بنگاه نینفت فرمودند احمد یک خان حاکم گنگ گنگام کوچ مسر راه
بر عبور حبال اقبال گرفت و بعد از رسته داد و نیز شکست عظیم حوزده بطرفی بجای
بازشت گنگام که هیچ جا بند نشده بحال تیار و در و سیاه بحال خود ابراهیم خان
بپرست ولایت بحاکم مانده بنابر گفته زمینداران و غنیم اجنبی و از سر زمین بسیار
که عمر انظار در بنیم روزی دارند ناچار ولایت را با ولایتی دولت

پرو ابران شعله جالسور برزند بالجمله چون بندر محلی بین مکرز راهات اقبال شد در
اشای راه وقت کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والدہ و عیال راه فرار کرد
شاه و الاحا بعد از شنیدن این خبر سید جعفر و خاقلی کوثران معتقد خود را و عیال
او فرستاده امر فرمودند کہ اگر زنہ بدست آید بہتر و آلاسرش بیاورد کہ فرستادہ
بان مصدر البواب بی طرفی رسیدہ و چند تہنیت مہتمات بیم و امید سخن بردار
نمودند و از جا در نیامد و عورات را بہ پناہ بختل در آورد و خود مردانہ بخت
فقد او برش نمود و داد جدال و قتال دادہ جمعی کثیر را با خاقلی رہ گرامی داد
بنیستی ساخت و سید جعفر با چندی دیگر زخم های نمایان برداشتہ احرام بدم تن
شدہ افزود و کوفت ناوک دلدور چون او و ہمراہش بر خاک بکافتند
سرش بریدہ بمختور عالی شناخته و چون از نزدیکی بر پهنور مصحوب افضل خان
باز و تبدل بر برای عادل خان و منبل و شمیر مرصع تحببت غیر فرستادہ در خوا
ہمراہی نمودہ بودند افضل خان و ربیعہ پور از شنیدن این بحال تباہ و در و سیاه
فنج غریب معاودت نمودہ ہمان جا بودن خود را فرار داد و مہمانان
بر اینجہی مطلع شدہ و دکلہ از معذرت این قضیہ نامرضیہ مستحکمہ تفقد و لمجوبی
لبیاری خانہ کور نوشتہ از راہ فرید استناد طلب حضور نمود و بدست او نیز

چند نفر همراهی نموده بغاصه کتیرا از عقب می افتند و اسباب و دواب که درین
 اضطرار در راه از مردم میمانند خاوندی میبوندند و چون نفس میگیرند که گویان
 همراهی نخواهند کرد و در وقت کار دیگران را هم از راه برده حرکت پسندیده
 در میان خواهند آورد و آنها را رخصت نموده قبلان کرانبار را با جمال و انفال
 در قلعه ماسور یا دواجیرام سپرده روز سه شنبه کشتند و سلطان پریز و همکاران
 را چپل کرده تعاقب نموده مراجعت به براپنور نمودند و آنوقت از راه قلعه
 ماسور سرحد بنکانه که در خسل ملک نظام الملک است درآمد و متوجه سمت اردو
 شدند نور جهان بیگم انجیر شنیده با بر اسمیم خان خالوی خود که حسب صوبه
 به استقلال صوبه بنکانه بود نوشت که از همراه که اردو به حسب الامکان
 کوشش نماید تا معاهده کرد شود و لاجرم آن معامله را فهم سران را خود شمار می گفتند
 گردش رودگار محبت بیل و هزار رعبابی بزی داشت و کوشش بجنان بیگم
 انداخته بمقام اقامت هر رسم بی ادبی درآمد و اتفاقاً عذره مباحثه
 رسانید که با حمد بیگ خان حاکم ملک برادر زاده خود نوشت که زاده
 بر مقدور مانع گذارد که عالی گشته بهر طریقی که دست در راه بر سپاه گرای
 بندد و اگر بکجاک کشد خود را و کوشش آن افشاش کرش نموده چون پرورانه

پیرم بیک ارشاده انجمن دست از خلیفتن داری برداشته و قطع نظر از
گذرا نموده روی توجیه بسوی پیرانپور آورد و در توقف خانها نان از تبرگی اقبال
گرفتار شد و جرت گشته در مانده کار خود شد و از رسیدن پی در پی نوشتهها
سلطان پر دینر شملبر و عده و وعید و دلا و سهاقت و دوجوی بسیار و بیاد
چرب زبان بی اختیار از جا در آمده روی راست پس خم طرفیت زد و بگوید
هابت خان رفقه سلطان پر دینر را دیده انقدرت از سماع عبور مویک ^{کلی}
از آب زنبده و نیز خسته آمدن پیرم بیک با و دوشمی در فتنه دیدن ^{حان}
راست عهد و دست چنان سلطان پر دینر را از روی حقیقت شناسی و مبالغه نمی
دل از وفای سکنان برداشته و از اقبال و جدال باز آمده و قرار دادند که در
اطراف ممالک محروسه بولایت غنیمت در آمده و چندمی در اینجا بگذرانند و بنا بر
وقت عمل نموده بچاره کری این و شوار که درست را بگویند و لا جرم بر این
اتقضای این رای صواب از خانم و کن شده و دیم مدرسه ^{فنی} اجناسی می بایست
ه و می فتنه ^ه از آب تنیتی گذشته محایب و کن روز شدند درین
سج و مرج جمعی کثیر از بندهای پادشاهی کام و ناکام جدایی اختیار نموده ^ه
باز ماندند و چون وطن جاودن رای و او را جیرام با نظرف بود حاضر و

برافراختند رفتن سیاهی محض برای آن بود که خانخانان را بادار آنجا نگذرد
فرزندان مجوس سازند چون رای برگشت با خود به سمرقند آوردند و در آن
داده را که سپاهی فرار داده صاحب انوس است و میان داده برسل و سیال
حرف صلح مدکور ساختند و متجان در جواب نوشت که حرف صلح بی خانخان
متعدراست ما و نباید این معامله بگفتگوی راست نمی آید شاه بلند اقبال خانم کرد
از درون محل طلبیده و دو مجویی زیاده از حد نموده بمیان خانه ساختند که چون رفت
که عتاب الهی و کارگری نماید فیض نامتناهی من و مدد کار و کمبری نیست از شما قوم
همراه و معاونت زیاده از آنچه توان گفت داریم از مقتضای جوهر و بی و
اصالت خود ناموس و عرت این دولت برزیده هست خود گرفته کاری نباید
که معامله محالبت اصلی کردید بر آئینه سالهای دراز منموند و دقتخواهی و اخلاص است
شما خواریم بود بعد این گفتگو و و ابدا عهد و پیمان را به سوگند مصحف مجید حکم نشد
بقومیت صلح روزنه اب سرزده ساختند و منور نمودند که از معروف آب بوده
بنامه و پیام نهند میانی صلح و رستنی نماید اتفاقا پیش از رسیدن خانخانان
شبسی جمعی از اولاد دران لشکر باو شایبندگی شایب را غافل یافته از گذر
غبه مغارف گذشتند و دیگر لشکریان سر از نقاب آنها سر کرده از آب عبور نمودند

۱۰۶ دفائی که برای خود زوده بود برای العین صورت احوال میسازد و نمود و بین
دستور یکی از اینها نوشته است همان که در جواب مکتوب از خان نوشته و بمناسبت
مخلص آمدن رو نموده بود آورده گذرانند از روی اغراض خانانش ناراج
اوران نیز بآینه پیر محبوبی خند و چون نزد یک سلمه اسیر که در استکمام و مناسبت
در ارتفاع سواران تور و تفکک چشمه ای بی نظیر خود بر زمین ندارد و راه
بر آیدش و در نهایت گنجی و تاریکی خانه را بی سر راه برستم نتواند گرفت
رسیدند محبوب شریفانام ملازم سرکار عالی منشور و الا مشغله بر ترتیب و محو
و امید بنام محرم الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو قلعه در اینجا فرستاده تا نگذرد
نمودند که بمحور آمدن میر مکرور برای استعمال منشور و دیگر بایلا رفتن گذارد
اتفاقاً میر از سعادت منشی و اخلاص درست بی مبالغه و مضائقه قلعه را
بشرفیاسپرده خود بازن و فرزند فردا آمده حضرت شاه را دید و بمنصب چار
برزاری ذات و سوار بی و علم و تقاره و خطاب و رضی خانی سر فراری یافت
زور و غیر ما خانخانان و در اینجا و سایر اولاد و سلاهی انحصار مناسبت آثار
بر آورده عورات و اسباب زیادتی را در اینجا گذارند تا سه روز خاطر از
سر انجام اذوقه مصالح قلعه داری سپردند گویا کور را بکجا سپانی فله کور کور

انعام داشت و بنوعی نفرت بپایه امارت رسیده پاس مرتبه غایت کرامی و
 حق نمک ندرشته بایر ق اندازان خود را به لشکر سلطان پرور رسانند و بعد
 آن رستم خان از کوزران عمده و تربیت کردای عالی با محمد مراد حبشی و غیره حرام
 خواران بدرنگ گزبان کشته با قوارج باشا سی پیوسته شاه و اولا جاده استماع
 انجرا حبیب ندای باشا سی و شاهی بی اعتماد شده همه را نزد خود طلبیده آب
 نریده عبور نمودند و بنوقت بنبراک شری از بوفایان جدا گشته به لشکر باشا
 پیوسته شاه بلند اقبال تمام کشتیها را با از طرف کشیده و گذر را بقدر امکان
 در حکام داده و میرم بیگ به غشی را با بندای معتقد و جمعی از دولتمندان و علمای
 توخانه در اینجا گذاشته که بحال عبور هیچ متغی نریند و در بنوقت محمد تقی فاصد
 خانمان را روانه نوشته که بیت خدا در بجانب مهاتخان گودر زنه پیش شاه
 بلند اقبال آورده و بعنوان مکتوب این بیت مرقوم بود سه صد کس بنظر
 گناه میسر اندم - در نه به پریدی ز بی آرامی - انحضرت خاند کور را با فرزندان
 از خانه طلبیده این نوشته را نمودند اگر چه غرض و انکار بسیار در میان آورده
 با بنفهمه اشتنا نمی ساخت اما جوابی که از آن تسلی سودا مان نرسید نمود
 ۱۰۱۰ با دارا یحسان و دیگر فرزندان متصل و توخانه نظر نگرند گناه در

در خلوت بجایه در صبح بجهت طاق او بزمی را بیدار حضرت را باده از رخ
او عنایت و مهربانی بسزوا دل داشته در سر باب لی نهایت و محبوی بنمودند و چون
شاه بعبداقبال بنایب کثرت مردم از راه کهماز دریا طی مسافت بنمودند از کثرت
خبر راه دریا متوجه شده ترنم افواج از سر ابدل و جراتها و تهنیت و طرح و خد ابدل
بدستور لایق فرمودند و از طرف شاه عبداقبال است و مفت از سر ابدل و سران
دیده بنایب سرم حضورا خانانان از راه راست عنان بانه جانب و چپ
متوجه شدند و راجه بکرم حاجیت را با دارانجامان حلف خانانان و بسیاری از
امرای بادشاهی در نعمایان دکن را حد ابا که فصل آن طوی دارد و از کورانی
خود مثل راجه بهیم در ستم خان و میرم بیگ پنج فوج هزار داده بنمایب سردار
را نامرد و دارانجامان نموده در بدر می لشکر بادشاهی بنین فرمودند روز چهارشنبه نهم^۹
جمادی الثانی سنه ۳۲۰ باین بلوچ پور و قبو پور افواج بادشاهی و شاه بی بهیم سیده
جایب بنورنگ و در نیت مقرر سواران بناده منتظر زرم گشتند و تو بجانده مار از
هر دو طرف دفعه دفعه آتش داده گنگانه مصاف و مکره زرم را گرم خند
و سخت کوشان سرکش از ارباب لغوش فویه مرد و جنبل بنواختن کوس و
کور که در جنگ زده شعله بنمایب سرکش مانند آتش کین علم نمودند از کثرت

اصلاً فغی بدید نیامده غلافی و در ارک انجمنی مطلقاً صورت زیست ناچار و سنجی
خوشتی بی نیل مقصود و مرز حجت نمود و حقیقت معامله تاریکی بر برای حقایق پیرامون
بلند اقبال غمناخت و در استند که کار ارکار سازی نامه و مقام گذشته لاجرم از
دادند که خود بنفس نفس از غارت والد و الا قدر استعاده باقیه حقیقت معامله
خاندان و دل نشین انحضرت سازند بنابرین غمیت را بکلیه خرم پیراسته
با فواج مضوره کوچ در کوچ منوجه در بار جهان گذار گشتند حضرت خلعت مرتب از
استماع انجمنی نهایت متعبد و متاثر شده بچهره عاقل بعد معامله نمودند و از انجمن
سیرت تمام متوجه شده چون از دارالامک مسکین گشتند و در از زیر امور و سب
افواج بصوابید نهایت خان معوض نموده بر ادبی سپاه طغرسگاه بعد عبدالله خان
متور و نمودند و جوانان کار طلب کار دیده و سپاهیان مصاف از نموده را در
خانم کور فتن نمود و حجت رسانیدن اخبار و ضبط شوارع و طرق سراف نمودند
عاضل از بنده ادبانه بلند اقبال بدست و هدیه نمان شده خبرای است و دروغ
بقلم آورده از طرف اشرف مکتب دارند و اکثری از پندای درست اعلی
راشم متغای و اخبار نویسی ساخته خواست از یاد آورد و لیکن حضرت خلعت
بقلم سازی او از جان گرفته کسی بصورت رسانند و تا آنکه بعضی از مردم را

دلام مکمل دربار حضرت که اکنون بختاب اسد مخانی منصب منجرباری داشت
 سرسوزار است از آمدن منت ممتوع شده بخدمت حضرت باقیست چون^{مبارک}
 رفت و کرد و حشمت بخوبی برانگیخته شد که از هیچ دو الفت و دوست و صلح و
 عار و در میان راه ماند و چندی از بندگای سراسر ادبی طلب مرکب از امر نامرود
 مرصوبه داران را نیز مختصراً طلب فرمودند این شماع خبر امتیقات و حشمت انبیا
 و دردت خاطر آنرا سرور گردیده افضل خان را فرمودند که بر سبیل انبیا دربار^{وال}
 پیوسته و باقی معامله را در لباسی ملایم و وقتی مناسب بعضی از خدمت ساند که این فرزند مدو
 جانباز که همواره در عهد و محفل خود سندی و همه جا در مقام اقامت مراسم رعایت
 حضرت بوده همچو سوره و بی و فرزند داشت خدمتی که بران سرسوزار و اگر کم^{چیز}
 و حضرت باشد بخود گمان نهد و بر دشمنی بپوشی که مستند اندک بایه کیم لطفی چای
 اینهمه و گفتمانی در محسن خاطر مبارک باشد بخود را نمی برد خاصه در بوقت که تازی^{مصدر}
 غمور این نوع نمایان فتی شده تقدیم خدمات شایسته و غیر نیز در خاطر خاندیش^{شاد}
 متعجب است بی حد و در شاه تعبیر و چه این ماه کم نوبی و علت این بایه سرکاری
 در دفع چه باشد خصوص نوع حکمران رضا جو نموده بان قسم ناعطفی دادن چون
 افضل خان از شرف بابا و بوس سرسوزاری یافته خلعه طلب را بعضی ساند

از فرار دافع آنست که چون بنیمیدانست که مغرب جهانگیر جانش بنابر استعدا
عازمه و بر نیه در آنکس جهانمائی را خبر داد و دواع گفته و فسروری از مارک والا
حضرت بلند اقبال نسبت پسر فرزند باوجود سعادت و فقرت این الملق بمیان در تصرف
آموختن خواهد بود اگر معامله بشهریار باشد چون و خسری که از شیر افکن نرگهان داشت
در جباله از دواج او بود هر انیه بر سبب این نسبت سلطنت و اما در حقیقت
اعتبار و ملت و دایم تسلط و اقتدار او خواهد شد که جرم چشم از نیمه مرتب پوشیده
به تشدید مانی دولت آنحضرت راضی نبوده سعی در تشدید قواعد مکنات و گفت و از
و بار نمود و قوت او میبود و حقیقت مخالفت شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرت
خداوند عزت کرده سر کردن مهم قندار نامزد و شهریار گنایند و خود به پشت گری
از علی که از اعماد الدوله مانده بود مستعد سر انجام مهم قندار و خجسته آنحضرت آثار
و مقصدی پیشرفت این کار دشوار آمده مزار استم مملوئی که سالها حکومت قندار
و نواح آن بعد از پدر او و برادرش بود و مایهت دان الملک است با
منور ساخت و بیغرضانه متفرق و بدیدر خاطر نشان نموده و امر به تغییر جایگزین
ممال هندوستان که در تصرف گماشته امی شاه بلند اقبال بود گنایند و خواه طلب
شهریار شد و در مملوئی و دقتی و آن در نیایند و ساخته بجای رسانند که

انصرفت شده بسیار از جادو آمدند و لشکر باریک بستند و تیر فلقه ها را فرمودند که
حصار دیوان و دواب و اینچ و در شاه بلند اقبال تعبیر نموده بنخواه او نمودند و گفته
آوردن لشکر دکن سر اولان شدید نفس نموده حکم فرمودند که چون صوبه مالوه و
احمد آباد دکن بجا گیر او بنخواه شده در اینجا هر جا خواهد محل افامت خود قرار داده
اراده آمدن حضور کنند و بنده ای که در باقی دکن همراه او نمیشد بودند برودگی او
مصور ساز و در بعد از این ضبط احوال خود نموده از فرموده در بگذرد و گفتند

رویه شدن شاه بلند اقبال از برادر بنور برادره ملک و
شورش مزاج اقدس حضرت غلام مرتب از بنو جبه و تخرشید از کار مجاریه

چون نور جهان بیکم مقصورات دور از راه بنایر کار بر خورش طبع خوشنما
تعبیر مقضای قضای ماضی که در عهد است منشور اعدان بطعرا می غرامی منشیان
دارالاشای بفعل الیه ایش در سیده و بدستخط و بر دوا نموده تقدیم راجا به حضرت
ما هو کان بتوقع و دفع و حکم ما برید موشخ زویده این گنگانه اغنیت و استخوان
که سلطان شهر بار چارمن فرزند حضرت خلافت مرتب را نامزد سلطنت نماید
و با وجود جنس سعادتمندی که لباس رسی استخفاف خلافت علی الاطلاق می آید
دل آرا می او حسن و جت آمده چنان تا فاعلی را جایی دهد و بیان حقیقت

بسیار همی این کشور نمیزانند چه از آفتابان قندار قریب جدا کرده است و در اصل
از سر زمین غله بخت خوراک کاروانان نمیرسد چه جای اذوقه انقسم شکر کلاهی که بر
شاه عباس پادشاهی سپاسی شش صنف دبد که مکرر با یک گروه و داد و ستد
شده و نمیزد به پیروی آن غالب نوازان آینه بابرین با چارسو انجام اذوقه
با تمام تمام خیارچم باید و شاید نموده احوال حکیم این مصلحت است است که
خیانت غمان و کمال که برست قندار است بجا که این رضا جو عنایت شود
و اما از این جهت و سایر ضروریات این بوزش پانی نوازند نمود و نیز خزان
پیر از سبزه پانی با انقسم شکر بی عظیم و فاکنند سر انجام باید فرمود و بجهت
است شکر سرور و فانی هم و امید در درجه کمال می باید با هم مردنی
و نیز به پیش ... سرشت امرالش و گنی نامیب و مراست و تنخواه و بجا که
و ... به پیش ... سرشت از در اختیار این و تنخواه و بجا که و بصلاح و
و ... به پیش ... سرشت به بیاید چاق مضمون عرض داشت برای التور
و ... به پیش ... سرشت مصلحت ای باقیمه مرکب از این
و ... به پیش ... سرشت و تا حدی حد و مانده در پی
و ... به پیش ... سرشت شکرش مزاج او

مقصی المرام در راجه بهیم با چهار لک روپیه نقد و صد رنجبیل در باب پیش
 زینیدار کونزدانه دیک لک و چهل هزار روپیه نقد و پنجاه رنجبیل از جانب آید
 از سعادت ب طبعوس در گامه و الا کامیاب گشتند حضرت شاه بنده اقبال
 بعد از رسیدن ماند و زین العابدین را با جوارب فرزان عالی شان دستور
 مراجعت دادند خلاصه مضمون عرض داشت آنکه چون بکلی هست این رضا
 جوی منوره اطاعت فرزان جهان است و پوسته در حصول امراضی خاطر
 اقدس از حضرت بقدر امکان کوشیده مطلقاً سر القبا دار و نموده الا
 نه بخیده چنانچه بر خدمتی که اشارت عالی با فرام آن دفعه یافته از سر فرزان برادر
 در روی جالبی بسرا انجام آن شناسنده الحال نیز حسب الحکم قضای شمیم
 زور شرف که فرزان اشرف پرتو درود افکند متوجه گشت و دویم اردو
 بهشت ماه الهی سال بفرده حبوس سالیون در اصل سالیون در اصل نوبه نور
 شده چون عا که منظور درین ایام از سر انجام مهام دکن برداخته و در موسم
 برسات از زمین مالو و عبور معبر مل متعدد است حسب الامر صلاح وقت
 در اقامت مند و دیده انجان توقف نمود که چون ایام بارش منقضي گردد متوجه
 الهی و همراهی اقبال نیز دال باشد ایامی است شود و چون انهم عده طرف نسبت

جمع کرده از تفکیکی داد و نه و باروت و سایر سامان قلعه را بی ضایع بجا بست کرده بود
لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسرت و قلت غله و نومیدی زود رسیدن کومک از
رنگر دوری راه قلعه را ناچار سپرد و چون درین ایام بمساعی جمیده آن گرامی فرزند
سعادتمند و اله الحمد خاطر از دنا داران دکن در همه ابواب محبت گرامی گردیده بر
ناموس این دولت بزرگست محبت بند نیست آن فرزند این اعیان غفلت
نیز در امت الحال صلاح قوت داشت که از برادر بزرگوار خود فروری متوجه مند و با
اجبیر شده موسم شدت گرمی هوا و بار بگی را در کمی ازین دو موضع گذرانند و بعد
از طلوع سپیل که دقت سفر این کشور است راست لغز است را بمبارکی در گل
از انصاف بخشیده باب میر نوکیان از همان راه توجیه بمقد مراد چون حقیقت معامه
از نوآر شنامه حضرت جلالت مرتب بر خاطر انور بر نوا گنند دست او بر
قوی بخت روزه شدن یافته در روز شرف آفتاب که اشرف ساعات
بود از برادر بزرگوارت غله مند و منت منت نمودند و است و ششم فردا در
ماه در طی را افضل خان و حکیم عبدالله و قاضی عبدالعزیز و کنه داس با
مجموع پیشکش دنا داران دکن در سنا و مان ایشان در هم حسین اجمیر با
تعبه افواج عادل خان و تین تانجات با همی گهاٹ و سنوریانته بود

۱۰۰ از طلای نفیره و طلای زبرجست کثرت زر این مفضل بنشت این زر سنگ نری
انوار مهر انور و غیرت بزم گلشن خج اخضر گردانیدند و زاده و نسل
و طلوع طلعه سپاه نور خوری مبارک با فتح و ترقی
ادعای دست نصرت روزی غلبه غالی و نایم خنده که در عرض ارداو

درین ایام که برادر پسر از بر تو اقامت کرد و بعد از جهت مجمع بهجت و سرور و منیع
نشد و در بود و نگذاشتش توجه عالی بصوب دارالخلافت السلام اراده مکرر
سر انجام نمیداد صاحب و میان که درین اثنا زین العابدین خلف اصغر خان
جعفر اردو را گهنبی سپاه آمده و فرمان عاقلان با بنمیفمن رسانید که شاه عباس
ایران درین اردو مال گدازان سنگ با سنگ لشکر غلوه قندار آمد و چند
در باره احاطه آن بای افشرد و مدتی متعادی با قامت مراسم لغوی دایره
محصار و شنغال نموده روزگاری بایره جدال و قتال از مردن و درون شنغال
داشت تا آنکه کار بر منتهان لغایت گشت سده معامله شوری گرانید و نیز
تبار از آنکه سالی بچندی و بکاشی و بنیاد صدافت و اتحاد از دیرینان این خانواده
عبیه سده صفویه اسحکام داشت عبدالموخر خان لغت بنده که حرارت ان
حصار و بنده مصافات آن بعد از اد بود و یکسره بر شمنی نموده و از جانب ظاهر

پیش رفت کار او مصروف داشته میجو است که بکف که میسر اند نامزد مرتبه
عزت گردد و عده ملا خطه کوفت انصرت که در جوانی از شدت ضیق نفس و
بیشگی کشیده اعتماد بر نام کی زندگی انصرت نمائده بود ملا خطه نموده اراده
نمودند که پیش از آنکه انصرت بهایم بقاشانته و منزل قدسیان مقام گیرند
بمقتضی صلاح رفت با چار با خود و از چنین دادند که حکمت سر انجام معامله دین در دست
با خیال خود گرفته با جلال عبت و سپاسی که زبان در حقیقت بی سر و سر حکم تن
سرور به بی پایان و گنج بی پایان دارند بواجبی بردارند و با اختیار عده را در
اقتدار بیرون زنند و کردند برادران رفیع نموده خاطر در رفعت ارباب
جمع ساخته و عاید فساد بی که از دوری خل دوست محل است رفیع گردانند بعضی از
ارباب اتفاق را از نزدانی و برخی را از انجانی سازند و بدین قصد که نامور نیامی کار
پرورد و شهادت را بپایار نموده و اساس معامله آنها است حکام شایسته آن دو معتمد بر
اربابی از زبان برداشته به تمهید مورد و سفر و سر انجام معاملات لازم بردارند
لاجرم مفضل گفتش ارسته و با خلع لشکر پر دخته نخست سلطان خسرو را
انجانی ساخته بعد از در و دیوار و دهنانه بره پنور را از سر نو بر نواریش خشن
نوزوری را پیرایش بزم ظفر و زوری بر این مگرستی افزور نور اندود و صفای نموده

و دستور کهنه درس هم دوازده لک روپه از معدود شش مصلیه چهل و نهم فصل و سی و
عربی اصیل و جوهر از نظام الملک و غیر گرفته و دیگرگاه جهان پناه نهاد و
شاه بلند اقبال فتحنامه کریمه شملیه نویذ فتوحات عظیمه که در بابی نصرتهای سلطان
فاضل و حال تواند بود و عنوان کارنامه ملوک زمان استقبال را شایان باشد
مستحب حکیم عظیم الدین از رتیب کردای خاص انحضرت که اکنون بمطابق ^{خان}
موضب پنجه از بی وزارت و سوار سرفراز است بمحمت حضرت خلافت مرتبت
فرستادند چون خراین فتح پیش بر انحضرت رسید بسیار از جا و آمده لوازم و
دستار کادای بجا آوردند و از روی محبت عنایت نامه می درج و ب شاه عالم
پناه نوشته است آن و تحسین بسیار و شاد باش و ازین بشمار ضمن
آن درج فرمودند از سورج ابن ابیام الله دومی ترکمان که حسب الامر عالی
از برانپور بمحبت شکار دل نواحی سلطانپور رفته بود و در پنج رنجبر فصل از جمله
یکصد و پنج رنجبر فصل صید شده که در چند حیات مانده بود و بطور انور در آمده از
سورج غم اندوز این سال و صبیحه بامر ضیعه شاهزاده امجدش است که در
روز شنبه اوایل ربیع الثانی اسبند رود نموده انتقال آن به نال
سرارستان جابه و حیدر لال از راجی حاضر شاه بلند اقبال گشت و بامع

راجه در اسل نظام الملک و غیره قاضی عبدالعزیز را بمجلسی قلیب الملک نامزد فرمودند
 و راجه بیهم با فوجی عظیم از بندگان تعیین شد که از زمیندار کوندوزنه ششکشی کلی
 گرفته روزی درگاه کرد و چون عادل خان تسلط و تعادل غیر مرغی یافت در اسل
 ششکشی تسلیم محال مکروره معلول و عاقل در زیره بدفع الوقت می گذرانید
 افضل خان را که سابقاً آشنائی با عادل خان داشت مغرور بودند که متوجه میگردید
 او را به تنه نصایح عیوش از دراز کران خوب بهوشی بیدار سازد و چون ملک
 به سرعت تمام مسافت دور و دراز و در مدت کوتاه پریده عادل خان پیر
 و مغمومات مکروره را به صلاح و دجانی در قبول ان بود حکیمانانه و نشین او
 از روی فهمیدگی سرنا سر احکام فرموده را از ته دل و جان قبول مطلق نموده
 در هیچ باب البنادگی ننمود و در اندک مدت ششکشی مغرور که عبارت است
 از یک روپیه باشد نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع العیاش و لوازم
 و شصت زبیر فیسبل کوه چکر سامان نموده معسوب افضل خان و حکیم عبدالهم
 حیدر که کتبی پناه ارسال داشت و در بر بیهم هم و در یک روپیه با افضل خان کلیم نمود
 و قاضی حیدر عزیزی عزیزی محمد زبیر فیسبل و نه یک روپیه نقد و جنس بکتاب نزد
 رئیس ششکشی مغرور قلیب الملک گرفته متوجه استان بر سر شد و چون

سمان جاه جلال و لاله اقبال درخشدن گرفته فروغ ظهور بر سنستان
 نور بمر علیا خصار از زبانی افکند و سال نخست مسعودان علیا حضرت شکوفه معقود
 و شکفتن در آورده حرم سراسی احمد بر مصلی راس رشک سر البستان ارم ساخت
 و این میلاد سعادت بنیاد و بعد از سپری شدن لبست و بیچ گیری سیزده بل از شب
 لبست و یکم ماه خور و در دوش نهم سال جلوس چنان گیری معالی بسنم حب
 شسته اتفاق افتاد و آن یکم صغری را که بارگی شمع افزور سنستان خلد
 گیری بل گویند نور افزای برج سلطنت عظمی شده شرمنا نو یکم نامیدند و بر نو
 این تسمیه اسم نو را از جمله اسم کبر اسماء سامی و نامی گشت مجله به منبری و لبست
 زور از رون شاهی محال و کن باز یادی در تحت تصرف اولیای دولت در آمد
 و نهانه جات جای لغو غوغ مال و خاطر آسوده فرار پذیرفتند و جاگیر داران بی
 محال معهوده را که سابق بجا گیر ایشان منور بود و تصرف نمودند و بنابر اتماس
 بمنبر منور فرمودند که مبلغ پنجاه کله روپیه که و بنا و داران دکن اداری آن مردود
 گرفته اند بموجب این تفصیل نقد و حبس بر ارم سامان نمایند عادل خان لبست
 روپیه نظام الملک دوازده لک روپیه و قطب الملک نوزده لک روپیه
 بمقتضی تفصیل مبلغ مدکور حکیم عبدالکمالی را از نزد عادل خان و کنت برادر

شده از دست ولایت و در افتاده بود و لازم ادبایی دولت در سر قلعه
و بنحرف بمرئی رافع بود و برادر او دخانه گرنور قلعه سنگین آسایش در کمال
رفت و صحت نباشاده در اندک زمانی از حص حصین را به کمال تمام صورت
اتمام دادند بنا بر مقتضای وقت و مقام بطور موسوم ساخته حسب العلم عالی
افزای مقام با افواج خود در موضع مذکوره قبل بنی دستور گذارند و در آنجا
در به کمر حاجت داشت برادر سوار در غفرنگ و عبداله خان در مقام آره پیش کرده
و بنحرف ظهور و رافع است و فوج حواجی پیش و موضع سپی و در کوه سی آره در آن
برادر خاندن نور و دیو یک نام نزدیک پروکند و خجرا خان با سه برادر در احمد نر و سر کبد
با سه برادر سوار در جالتا پور و چاربا خان با سه برادر در معوج خان و خشی
مکلی بن و او و اجرام و غره و کنیان در ماسور و در بر پور و او و یک نام چای
تاهجات فرار داده راه گران را در رحمت و محبت مخالفان ناسخ خند
ولادت با سعادت فرخنده اخراج دولت شریک با نو میگویم

درین راه که باید او دولت زور افزون بر پرتو ایداد و مدد از فیاض در مدد
و نسیم اقبال و بدعنوان از خدمت غایت و نیز و تعالی و موافقت علم بالا بر سر
و زین بود و فرخنده کوکبی زهره طلعت سسل چنین با سنگنه روی بنا و صبح

و تعرف اولیای دولت جادوانی بود و نایب و ضمیمه ممالک مارکت بریل
اشترک بحال سرکار با شاهی نفیسی پذیرفته خود برز بعضی از فرای مراضع
خیل شتند نفوق و دودمان دند چنانچه در حسیع محال شتند که موزری
چاره کرد در م حسیع سی و سیج کل ربه حاصل دارد از وقت مصالحه آن
نوبت تا اکنون که در وقت تعرف او مانده بود دست باز شتند نسیم
دولت نماید و دم تقدس پنجاه کل ربه بر سبیل پیش و جزانه خزان
در بی ادبی از خود و اعلام الملک عادل خان و قطب الملک سرانجام نموده نگاه
والا ارسال دارد و با مجده چون غیر حقیقت بعنوان کما سی گما سی یافت در قبول
بمان منت و در گشته از امانت فرزان جهانمطاع ستر یافت و فی الحال در پی
سرانجام شتند الیه پذیرفته شده محصلی قطب الملک بر نمند خود گرفت در باب
پیشکش عادل خان التماس صدور فرمان تعیین کمی از بند های تعمیر و نگاه
بنا به جهت کف در ری او نمود و بند های با شاهی چون غیر را بر ذوق موزری
مطیع فرمان بر یافتند حارر حسیع مورد جمع ساخته سمعان فتح و نظر با سایر
بر سوی عمری شتافتند و چون محال بالایی گما ث فلو که قابل شستن فرمان
و نگاه شتند زن نهاده باشد نداشت و فلو که خود در حلقه

از دور غم بر خزانید چون از غمی مکنون خاطر غیر ظاهر شد و خاطر او بیاورد
جانب او اطمینان یافت مسلح یک لک بود به بازر نقشیم محبت مدخیم
غم و کنا بانی آن فرسایند چون فرسایند و مان خزان را محبت رسانیده
نمودند حقیقت اسمعیلی و میرمستات عبیرا در طی غرضت بدینا هشتال
شاه یلند اقبال غرض داشتند از اینجا که سنود بشود بخواریم و جانیان
گذاشت رلاف و تعمیرات مقتضای خدمت کامل صفات و لازم طبیب قدس
سنت انصرفت است و بر عیای امان خامه سلمانان شرعا و عقلا و حب و حکم
مردن و نفرت فرض و لازم معنوا شدت و گرمی هوا و رسیدن موسم سردی
که در میان بود سرعت و محرک بایرن در خواست ایشان تشریف قبول داشت
و باغبانی چون خاطر ملکوت ناظر حکم کنی احوال حضرت خلافت مرئوس
چه حراست او از غرض نفسی که از و نگاه باز عاری و اراج عالی انصرفت بود
و بدیدم و نفس خیر منور و متوالی برسد و اجرم این دل گرانی که از راه
نبرد و علاوه موجبات پذیرش هشتاد گذشته به امان و بی جان
و قبول معامی و معاوده رضا و او در معاومه مسلح باین ضمیمه فراتر رفت که احوال
ت دکن که از عهد حضرت عرش شانی بابا و دی جیوس حضرت صاحب

با عطاء و پروا نجات که عبارت از عهدنامه باشد خط از ادبی از طوق محبان بدست
 این بر غلام افتد مرانیه و ثقیفه عهد و پیمان را با بیان موکد می سازد که دیگر سرانجام
 از خط طاعت کشد و بعد از نسیم محال متعلقه اولیای لبت ابد پیوند دم نقد بخشش
 گراند از خود باب میرزا داران رکن سرانجام نماید و سال لبال در خور حال و قدر
 شکرانه امن و امان بد نگاه و الا ارسال دارد در وجه بعد از سماع کیفیت که اگر غنیمت
 از ته دل بر سر رستنی در سنی است و از راه مکر و پرور نیز که شبهه نمونده و گمان
 است در نمانده از فرار و رافع و مقام غدر خواهی است با بر سر دعوات و حبس
 و بتو از آن مبذول و معاد بر او نباشد شفاعت غصبات بخش عصیان نخبای کسور
 بمقام قبول موصول خوانند و عدالت صدق قول او کامی ظهور می باید که
 بالفعل دست از احاطه احمد نگر باز دارد و کمال جمعی که در بنو لاسیل البعل خزان
 شایان ضروریات فله ارسال میرود مطلقاً مراحتی رسانند و نگاه معانی مذکوره
 صورت بند و بندای دولت سوره حقیقت را بد نگاه گیتی بنایه موضوع مشنه
 یعنی را وسیده در خوریت مناسات او خواهد ساخت و حکای غنیمت طلب را
 در خور خورنه بی انتفاع بقبول مبادرت حبشند و حقیقت به غنیمت نوشته و ستاوند
 بعد و وفوف بمقام تصدیق قول گفته و پذیرفته خویش در آمده بی خوف مردم

قدرت اقتدار او داده بود نظر بخشش بی بابا انصاف را طلب آمان و
ردی شفاعت یافته اردر در صورت و محال در آید بوسه شفاعت اولیای
دولت ادر او را در مقام را خدای خدایان گزیده نمود و مایه شفاعت
این غریب صاحب جیدی از مردم معامله قسم کاروان را نزد راجه برآید
که موز باب بر دو تن از آن درس بوقف شد و رساله به نام های غمخوار
آورد داد و عده طلب آید چون در این زمان که حضرت شاه بیدار اقبال بفرمود
نرمه فرموده بودند و از این چهار کس بی مانند انصاف شد بدین حد فرمود عالم
شهر و مرا از دخت مفضل و بر وفق مدعی هوا خزان را و فرمود عادل خان مسعود
اداری و عارف حسن حدت و اعانت مراسم بکونینگی گشته در پی سرانجام
بیشتر شد و انصاف بر عهده او اعتماد فرموده جمله پرور را به و در ذوق مصلحت آید
او را در این نگاشتند و نگار داشت سر رشته چنان کرده و گفته اعتبار ادر
بر او داشتند و در حق بیس مرید این پایه و الا نه شده اردی زیاد به سر داد کم صفا
و بیکه وقت نیت بیت عیان کو یک سلسله عیان نمود اگر در این نیت رقم
غمخوار خدایان تقصیر نیت بیکه کشید و اید از سر نو مافیه بیکه این درم خدای
و بیکه نیت و در آن حق نیت و اید از سر نو مافیه بیکه این درم خدای

و کمال افتد در قدرت انبساط را بنظر داشته عموم محال را بر نظر اعراض می
 پذیرد ای استحقاق خلقت علی الاطلاق از سعادت بار ملکنا دارد که
 چون نصرت و فیروزی روزی روزگار بزرگت انباشت گردد و در انتقام
 در بناید و سزاوار فرما سوای و پادشاهی اند و تمند اقبال مند باشد که خون
 بر اعداء و دولت ظفر ناقه از هیبت عالم بالا بسط بر سر نشان فایز گردد و علی
 و لشکر قلب غلبه لوامی و فرافروزی نماید چنانچه مکرر بمعنی در مجاری احوال اکثر
 متبده شده که نسبت معایه عالمیان خاصه و گمان بعمل می آید از خلد در دولت
 که چون غلبه نیرای تها از بدیش دید که بکره نمایی سعادت زور افزون و کثرت
 بخت هایلون ساعت بخت فحشای بنایان صورت بسنه پی در پی نصرت می آید
 پایان فوج روزگار دولت ماند در گردید و اروی کار کج نشینی نفسها و لی بزرگ
 کار در صورت اقبال دنیا داران دکن را چون ظاهر و باطن تیره جوش و وجود
 دکن در آینه انگار فرسود بخت سیاه معاینه نمود لاجرم از سرانده جوی و انحراف
 روانه بر سر شاه راه راست اعانت آمد و با وجود این درجه بار و دهنه
 طغیان و اسکوت روسا نهایی عصیان باقم انواع حرارت و جبارت که بر انتاب از فکر
 مرزب پیش و در پیش بود با نواز تر بدل غفوه که در عین رسیدار استقبال و

واقع و خصل غرض کرده بدگاه دالال و استند و محمد خان شاری و محمد علی
که با ضعیفی از بنادران لایق محال با بنی کلمات نامزد شده بودند بعد از صرف اعمال آن
ولایت بهای گیگات برآمده سراسر کلمات و رعایات حسب الله استند
صورت است غیر محض شنیدن آنچه از جادو آمده بدست و باشد و مقام چاره
گرمی این امر نقدیری که کارگری ندیدیم اینجا عین بی تاثیر است با فشرده جادو
سند و بکار با پشت برار سوار بر رانگاه اندر محال با هم فرستادند در وقت
حسب الکلم را به بیستم برار و با نقد سوار یک یک محمد فی رسیده جادو در راه
در میانان او را گوشمال ببار داد و همه را آواره بادیه ابدار و شسته
و در اسارت حقیقت را عرض داشت نمود و گفتن و شفاعت و انکار و رسم
و پند و ننگی و اعلایت و زلزل بنعل عفو گناه امر و دالال حضرت شاه بنده
و برزقین سبکش کل و نسیم محال منقده ادبایی است و در سواد اقبال
خبر و بی سوز و آتش می بود که مصدر حق غل ای بود بیاطن نکرد انداختی
در حق و این سیر بود مگر لطف حق نه بدان نه بدید برادر انداختی که غل غل
بود خوشگوار و حاصل منقده مطالبی احوال دالال حضرت شاه بنده اقبال
که در هیچ صورتی از خط ایمنی غافل نمیشد و همواره در لایق نظر داشت

۹۳
که در بند او دست گره اشکال کشوده بطور آذرد و بخت آن گروه بر اندیش که از پیش برده است
بود و بخت گماشته و بنال آن مدبران را تا منظر نگاه ایشان است که است
در بن فتح نمایان اکثر چار پادان بار بر دوزخی ایشان از بسبب و شتر و
دگما و فتوح غنیمت شد و چون لواری نصرت شمار موکب نفوس رحمت افرشته
شد باز فوجی تازه روز از مخافتان بنابر رسم معهوده و کهن از حجاب موشون خواص
از پنجس ظاهر شده شوق خشمی آغاز نهادند و بپای خنجر بی که با هزار سوار جبار
هر دلی فرج خواص بعد از او بود همراه جاسپار خان بر همان و جندی دیگر از پادان
جان شمار و در روی آن مدبران شدند و سزای بد اندیش آن را در کنار دوزخ
ایشان گذارند بکنه فرصتی آن کم فرضیان را از پیش برداشته در بنال را به
بکبر حاجت جلور بر رسیده مالفاق خواص آن گروه مدبر را تا بک کرده نگاه
نمودند و در وی ایوبه را از خمی ساخته فریب و دوزخ کس را بقبل رسانیدند
و جمعی کنیز اسیر و سنگیر نموده باقی آن سوخته اخزان بخت گشته را گشته
باید را باز ساختند و چون بعد گماری غایت بر در دوزخ و دستیار خنجر
ساز ازین دست نصرت همی تازه و فتوحات بی اندازه روزی روزگار
اولیای دولت نامدارش هیند اقبال اید سردار در حقیقت و قایم را از قرار

با نمرده هزار سوار بوده بشند متوجه شدند و با فی سرداران بدفع فرج و دیگران
نمودند و چون در آنجا مانعیم رو بر شد کار از آنجا بکشد و از طرفین مراسم
جلالت حضور نمایان یافت مخالفان با وجود کثرت سکوت و صلوات ادباً
دولت خویشان داری نموده از راه پور در آمدند و با وجود قرار گرفتن در آنجا
داده چندی مای ثبات و فرار افشردند و بنا برین قرار داد می محمد و جلالت
ادانموده داد و دار دیگر دادند و آن مایه ممکن و نامداری که زیاده از امکان
پایه فرو مانگان بود می آورده عاقبت پی ناپاشند و غنایم بشمار از پسر
و اشغال اینها بدست ارباب تاراج افتاد و چون عبدالله خان و حواجه الکاشی
در راه که حاجت با سنگ گوشمال فرج و دیم که فرج پی بود و داد خان دادند
را بی در نشان سر بایه قومی دلی آن فرو مانگان دوق پایه بود و شمارشان
دوست و پیروز ازین میکشند شتابان گشتند هنوز دو کرده را اطمینان نموده بودند که
خیل ادب از سنبال مرکب اقبال نموده از دو نمودار شده نخت را به کمر حاجت
بنا بر مقتضای جلالت ذاتی با پیچمر از کس مار طیب برسم بر ادبی بکشان
پیشتر پیش روی ایشان را گرفت و با مجاهدان عسکری حاجه و حلال
نمایند از پی ایشان تا خفت و مار دست بسته که کارها می رسد

سامان غلّه و تنبیه بر ما محتاج فعلوداری نموده انگاه بناخت و عازت شمس
ولایت اهل خلاف محفوظ سرزمین ماسک و سنبله که معوره نرین برگشت
ان اعراف است به پردازند و ازین راه و طرق دیگر شهر حبیبی که اردود
رفته رفته ضعف و ذن ایشان مهیا نموده یکباره غفیم را پنج برکن اصل
متاصل سازند و حکم غریمت صایب روز رشنه لب و نیم اردوی شبت منوب
سمت باستقامت تمام از سلسله برآید با جوهر حبشی و اما و غیر که احاطه نموده بود
ادویه نرین لب و نفران تنغ بدیرمع گذرانیدند چون افواج منصور لغام
موکلی بتن رسیده در ساحل بان گنگا منزل گزیدند خازن افواج غفیم از آنها
جاسوسان ظاهر شد و اجرم تبرقیب افواج پر خشمه بنابر علامه مقتضای ایضا
و حرم که عده نرین ارکان سرداری است ازین فوجی هزار سوار هزار پیاده
مخاطب اردوی هما بومی گذارشنند روز یکشنبه بسوم خور و اول قیام ازین اقبال
خدا داد اردوی هست بلند همت بدفع اعدای ددن بناده بعد از ظهری دکرده
دیدند که دکنبان قرار میفایده موکب اقبال داده افواج معهور خود را و بخش نموده
مستعد مقامت البانده اند سرداران سرخیل سعادت را دکرده
ساخته در انجمن در راجه بهیم سوار چه با فوت خان و مردم عادل خان که نیکو

بر فوج راجه بزم جیت که در اندر در چند ادبی عسکر منقول می شد ادب و تادیب داشتند
 در راجه تنها بدلقه ایشان پرورخته و میبایدی ظهور علیه او دارا بجان در راجه میسر
 بنزله از جانب دست چپ و در راجه بیستم از طرف دست کوکب رسیده بر کمر نیم
 حمله آوردند و کمان را چون از پیش ایشان پریشان و پشان ساخته جمعی را
 قتل و برنجی را و سگید نموده محاربت نمودند و بابر آنکه مخدولان بنابه اندیش
 مانندی سزا خورده و دگر در خود ناب مفایده امولک اقبال ندیدند ناچار بپار
 گرفته از مقاومت بقاعده در زدند و غیر نظام الملک خود پست و بعلوه و دو
 برده بودند و آن هنگام مصیبت وقت اقتضای محاصره قلعه نمیکرد و لازم
 صدور بیداری جنگی خزان ایشان دولت برین فرار یافت که در اطراف و
 انصاف و لایبت اعداء و دولت باخت و تاراج در آید و بابر آنکه فوجی از
 مخدولان در تنها محاصره سکه احمد نگر اشتغال داشتند و ضمیر خان از مله های
 دولت که اکنون بسته در خان مخاطب است در اندک بشرا بود و سکه
 با شائستگی تمام منبام نموده بود و درین ایام از راه عسرت و پشیمانی آوده
 کار بر پیشگی کشیده ناچار این از پیشه بخاطر راه دادند که نخست بابر احمد نگر
 --- و ضمیر خان و سایر بندهای رازر معینی محاصره نجات بخشیده ببارگ

پیش گرفتند افواج حبال اقبال سه جاسر بنال ایشان گذشتند ماکر کی
 هیچ جا بنان بمران نقاب را منبسط ساختند و غیرتیه روزگار سپند از
 وصول موکب نفرت شعار یک روز از هجوم میل عب که عکس اسمانی است
 شهر را خالی کرده لغام الملک و اهل او را با خرابی بقعه دولت آباد و ستاده بود
 و منظم سپاه را در برابرش که قطرانها را پوشیده بود بادیه هزار سوار کارانوده بود
 شناخته در پناه آن قلعه آسمان شکوه که بر فراز گور رفعت قرار داده است نشسته
 و پشت بکوه باز داده عاقل از اندک اکثر میل خون و آب و نش در بهای سبک نشین
 کند صدمه سنان خاوار را بیرون کشاده چون شراره کم عمر در دمبر ساد فضا بر
 و مانند قوه سبب بنیاد زمین که بر خاک ملک افکند ما سرور که اولیای دولت
 بساطت داخل مکر کی شدند افواج اهل خلاف از آنجا فراموده بدار الوار
 برست شناخته و اردوی کبسان بوی ته رور در مکر کی جلالت است
 افکند ه سراسر آن معموره احداث کرده عمر که در مدت باز ده سال صورت
 آبادی و اتمام پذیرفته بود سوخته و بران ساختند و در شیشه بست و ششم یک
 کرده از مکر کی گذشته منزل گیرند و روز دیگر از موضع کوچ کرده پسین که
 سه کرده راه طی نمودند افواج غنیمت پسرداری با قوب خان ماکر نشسته

نوشت رسید بیدرنگ با فوج خود بر ایشان تاخته عرصه مار زرد را که برسان است
 و در عین کوشش بای مروزی که از طریق روی نمود پیش از آنکه شاد صبح چهره
 اقبال برافزود و چنین مرد مروزی در شش شل صادق بهادر و غدا که یک
 و دو یک و خواهد خام و باقی به یک و خدی دیگر از بهادران عمده و مراعات و تانی
 حلال کلی کوشیده در رفت و در به شهادت رسیدند و درین بیماری که اکثر مفسوب
 فوج اولیای دولت ابد زمین درست نشین افتاد و فرورخان جنبی با فوج خود از
 و غا پیشکان دکن و عرصه و غافل جان در باختند با جمله از آن زور که افواج
 و الا در بای کلمات را با رفعت و اقبال را رفعت بخشند به بابت و نیم از دی
 ماه که شش کردی که کی نشین جایی بگرام لاک و غیره بر اوق لغت شد
 اکثر زور مفایده سپاه اقبال با مخالفان دولت ابد بودند اتفاق افتاده چنانچه
 و غیر نصیب اولیای دولت قاهره گشت و چون با همه برای لغت و الا که منظور
 به مومع جخل نهاده که در چهار کردی که کی واقع است بر زور و مسود و غلند
 و فوج غنیم سپاه کلیم با زور برشته و حال اینتر شده است مفایده با اولیای
 دولت جاریه فرور نموده بیدرنگ با هم در ادخیه در یکدیگر را میخند و پس از در اگر
 بسیار که از زور و طرف زد نمود بدستور معهود مانند بخت و عیش گشته اند

۹۰ با چندی بیشتر شد و از جمله خال اقبال سید علی محمد باریه اظهار صحت نسب نموده
شجاعت و شهامت دشمنی بر روی کار آورد و چندی از کینه نازان دکن را در
عرصه بکاری سر ساخته بر خاک بلاک رخت انگاه زارشان رهنمای کرد
که بر روی آور سیده بود هر یک بر خضر شهادت خود گذشته بآن ابروید
بدربافت درجه شهادت نهاد و صید خان خان برادر فراد خان حبشی که
در هند و بازی و زرع بندگی انصرت را غره ناصیه بختندی نموده اگر چگونه غنای
سر خروبی سعادت انداخت و سید مظفر باریه که آنون بیادش بسو بندگی بگنفت
صفت بر از بی صفت بر زر سوار و بختای خانی سوز است و در آن روز
چهار خشم نمایان خورده و در مکره افتاد و دود برادر او سید جمال و سید باریه
شهادت شدند و در طی اینحال که راجه مکرما حبیب شجاعت بر اول خشم تنهال
داشت با فوت حبشی که سوز را قول غنیم بود وقت نایب با آن فوج خود را
باجمال و اقبال اردو رسانید و چون در سوز از راه سوار می رفتند و کثرت اهل
در دود و داب و در واصل غرق بآتش روشن شده فوج خد اول را با سبانی
باسانی مهتر نایب حضرت عظیم باطل اردو رسید و اکثر اسب و سواران مردم
تباراج رفت و چون راجه بهم از دست انداز با فوت خبر یافتند کثرت

نمودند درینوقت محمد تقی بانرا در سوار ولایت برادر محمد خان بناری با فوجی حصار
بهاک خاندیس رسیده محال متعلقه بادشاهی را متصرف شدند و در ششماه بنام
سرداران از ان مقام کوچ نموده پشت کرده مسافت قطع نمودند و در دیگر سر
دیگر علی بنوده تیرلی رسیدند بموجب نوشته سرزنش نمود غیر سایر مقهوران از شهر
و تجمه در آمد بهر نسبت با صواب و عنان کشی را مار و بر روی موکب اقبال شدند
قصارا اول ایشان که وجود بی بود جادون رای و از دن رای و سبای
رود کلهوی ملود و ولاد خان و لشخان که مردم کا طلب غنیم بودند استظهار داشت
بر اول فوج را به کبراجیت بر خوردند و چون این کتبه فتح و ظفر و دیگر سادات
بار به بر مندی داشته ادوا و جیرام و کنهی سردارین فوج بود بمشایب شیراز جا
برآمده بر ایشان حمله اورشوند را به نیز نامردم ناز و در حوزر اسانیده بکار
در آمدند و در بی از طرفین جنگ نراز و بوده در آخر امر بر روی اقبال آسمانی و
تغویت نامبد رانی باعث صغف و دین مخالفان شده رانه منع شده (منبع فغان)
انش قنار در خرمن هستی ایشان زد و چنانچه تنگ را در که کسان جمله که
رو باه باز را اعتضا و قوت او شرک شده بودند و نیز روی و سناری او
مردان و زنان و عساکر صغف شکن سر پنجه جلالت به سناری کشتاد

۸۹
 بازگ خود را شنید و مردانه رسانیده بود و جلور بر محکم درآمده بر وجه بنویشت نمود
 با نفاق بیکدیگر ایشان را از پیش برداشته بر فوج عقب که پشت مخالفان بود
 دوند و بکنه فرسنی از کم فرستادن را بی با و بیجا ساخت و در بنویشت که در اینجا
 نیز بدفع ایشان متوجه مقابل بود لغوی نازه روز که از عقب سپاه و آن آمده
 بودند بر خواجهم خود را بر ایشان زد و باندک زد و خوردی چون بنزدی آسمانی
 با در افتاد و لغوت بازوی شیران پنجه دراز تا بید غنایت را بی دست بهم
 این روغنیم با پی کلم آورد و شکست درست خورد و دست از سینه داد و بر باز
 داشته از زیر تنغ رو بگریخت و در اینجا تا یک کرده عقب سکنان داشته
 قریب دو صد کس راتنه تنغ بیدرنج گذارند و منظر و منظر مصادوت معکوب
 پوست و زور بخشنه و هم اردی بهشت ماه الهی مطلقا در ایشان اثری ظاهر نشد
 و در دیگر موبک مسعودیه کوهی رو بگریخت و در اقبال نمود و درین محال
 و محسن شده جمعی از راه کمانی رو بگریخت و اردی از کوه کوهی گریزان گشته او
 بیالای کمانت نهادند و ادلهای دولت زور و خشنه و در او هم ماه و زمین
 عرصه کوهی که از کوهیه رو بگریخت آسان گذارند است قتل گریزند و در دیگر
 بیالای کمانت زبر آمده جهت انتظار وصول تمام عسکر نصرت از مرد و زور و

و کلمه سینه و ستار مرگ نیست داشتند مقصود رسیدند بکی شیرین و در دهم اله در می دل
مقصود گوشه نیرنگان که با فضل از خطاب عالی است کامرانی دارد و کنگر
از در دیگر معنیان فتح و غفر از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملک پور شد و چون
افواج غنیمت سی بسرا یافته بود در عرس راه وصل نمودار شده در منزل بختی
داراب خان در راجه بکر اجیت مانندک باید مرا می که عدو ایشان سعادتمند
از راه رسیده بودند و چنانچه راه سرداری است که از کرد موکر اقبال برآمد و راج
جایجا قرار نزل میدادند از دشمنان و دلا در خان از جمله مخالفان کم فرصت و
یافته با چارده هزار سوار از یک جانب برآمدند و سه هزار سوار از دوازده رانم بود
از خود جدا کرد و پیشتر فرستادند که ما رسیدن ایشان خود را رسانیده بسیار
در آید و چون آن بد از ایشان که بان اندازد و در کنار اختیار کارزار و ببران نژادند
نزدیک رسیده کرم بان اندازی شدند و راجه خواست که با سنگ برافروختن
انجا در آید در اینجا بتمام مخالفت در آمده تا هنگام رسیدن دلا در خان صلح و
در هر خلوی نذیر داین خوف سرداران سرایه و میری غنیمت شد بیکبار با کینه گنجینه
نیمه چشمی و چهره دستی در آمده و در مخالفت راجه چشم از مقتضای حال
مصلحت وقت پوشیده بجا حمله و در بینا بر ایشان تاخت و راجه نیمه نذر و بزرگ

غنیم دیرانه از قرارگاه خویش بک کرده پیش آمده و لاوردان سردار بای را
استقبال نمود بهادران مویک اقبال بمحرم مقابل بهیجا بادا مانند سعه که بر
کمال زنده خود را بر صف آن سپاه بختان تیره را می زده تنغ آتش آسبغ
از ایشان در نبع بدشتند و چون آتش سیر بود بر بلند می گرا می گشته یکی بپشته
در آمد و اشغال آن آتش سرکش که بچنگ و میر در گرفته بود در خرمن سن
بسی صفوف آن بشتی با کس افتاده و دو از آنها و آن تیره و روان بر آورد
بیکبار مانند خیال سر از زمین افتاده و یک از کناری بدینند و چون به نزد
کار که از می اقبال در ضمن اندک رو خود می سر فوجی از افواج قاهره فوج بود
خویش برداشته سر بدینال آن کرده تیره که برسم نقاب مفت کرده از اقبال
ایشان ناخن بودند خود را از اس عا دل اباد زده از میان آب آتش جان
منفی بدر بودند و در آن دار و کبر زاده از پا افتاد آن خون گریزان شکسته
ششصد کس اسیر و دیگر گشتند و غنایم به شمار از اسب و شتر و خبری بای
و سلم و قاره و اسنان اینها است غازیان افتاد در آن چقیقش محض عود مدون
الهی که لازمه اقبال نامتناهی است از خیال اقبال و دین که پیوسته از کل
شجاعت ذاتی ناخار خار برداشت زخم پیش رو که غاره تازه روی آوردان

چهل و پنهان تصویر مجت نموده سی هزار سوار و هزار اراده هزار سوار خندار
هفت هزار سوار و هفت مکن اسپه گزین در سر کار خاصه سی و دانی از بند و ایادی
بودند آنگاه نوزک افواج قاهره توجه نمود و افواج کلی را به پنج قسم تقسیم ساختند و با سوار
شش هزار سوار و هفت مکن نموده ترتیب صفوف را بموجب ذیل منظور نمودند و حواری
در انجمن خلف خانان و دو فوج دیگر با تمام عبداله خان و خواجه ابوالحسن و شیخ
و دو فوج دیگر براجیه بکراجیت در راجیه سیم که مرند عنایات انصرت اخلاص داشتند
نقویس رفت و سرداری کل در انجمن بکراجیت با بن عنوان که انجمن کنگش
در منزل از منعقد کرد و دکن در حقیقت رتی و دق و حال و عقد امور کلی جز
بهستواب ای صواب این راجیه بکراجیت منوط باشد باجمعه شب شنبه
و پنجم ریح الاولی شنبه بهر یک از امرای عظام منصب در آن خلعت و ذیل
اسپ و بزرگ و شمشیر مرصع داده عکس منصور را از بر آینه و سوری دادند
و مکتب سعادت حسب الحکم سحر و بحیث نموده فردایات بوش در برادر
در آن نموده روز جمعه چهارم از پیش از آب نیلی که بر کن شهر میگذرد و عبور
در یک گروهی منزل نزدیک روز شنبه پنجم طلوع طلعه نماید نمود و همین که بر
سمت معصود گردیده یک کرده را قطع نمودند با قوت جیشی سردار کل افواج

آب اقامت نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده بنالایکهاست رساند
چون خان عالیشان اسمعیلی را که مشهور بنایت و دقتی است بود از میدان پنهان
و باقی امر انشلی عبداله خان و خواجه ابوالحسن و در این میان بر این کنگاش صبر
که بظاهر صلاح وقت از شمار آن بجهت نما و در غش الام خلاف رای و دانه
کار فرما پسندیده درین باب منعوق الکلمه شدند انحضرت جواب فرمودند که
مقتضای دولتی کنگاش و نیز بهین بود که بعضی رسانند تا حکم نقد بر عید
سعی پذیر انگاه نفس نفیس در صد و سر انجام این کار و اتمام اینهمه و شوار شده
بجست بختی که منصوره و نهاده لوازم بقای آن غایت اتمام بجای آوردند
که اوقات فرخنده ساعات را صرف همین معنی نموده غیر از ادای واجبات
و ارتکاب قسبی از معتصاب طبعیت و ملاکات نشاء و لذت از خورد و خوراک
و غیر اینها برداشته چنانچه هر روز در حضور انحضرت کار پردازان سلطنت طلب و تنخواه
سایر سپاه خاصه کوکبان برآید که مدتها محال جاگیر ایشان در تحت تصرف
و کنیان بود برآورد نموده بی دست ساختن سنا و وجه مطالبات که از
روی سپاه بعضی رسیده بود مقیدان خزانه نقد تنخواه داده مالی الحال
تمام می کردند تا توفیق در تهیه ما محتاج بانی نشود و در عرض اندک تسلیتم

سعادت ملازمت در پناه حبیب الامیر انصاری بجهت محفلت پیشین معاودت
و بعد از سه روز دوشنبه ۱۵ جمادی الاولی ششماه مکرور خطبه بر پا نمود
مقدم بهجت لزوم امن را آن ساقی سیر و تواران که پوسته این
دولت عظمی را از حضرت واسطی السلام با استعدا نمودند بر طبق معاودتی
دعای و کام و منفعتی ابرام گشتند چون افواج کشید مخالف در بندت که عرصه خالی بود
بمیز احوال و محافط احدی با خاطر حسن کناری دوست درازی جوده از هیچ
چشم غمی ندیده بودند بنابر کونه لغوی شوح چشبی در بنیفت هم ترزل مجذوبه
نداده هم چنان بای بنات و فرار بر جاده استوار افشوده از جادو دنیا ندانند
خانمان که صوبه دار و مایه دان اولایت بود با تفاق سا بر ندای باشی
برض معدس رسانید که چون انبرته کثرت غنیم از غلبه دیگر است در بنیسم که
گرمی هوا کمال شدت دارد و ترود و در نهایت دشواری و اکثر کوب کوب
آفتاب از تنگی خوراک و کی مملکت بموضع غفلت در آمده اند با وجود اینجالی بود
فضل بر کمال بر سر پیش است بنابر آن پیش ازین کارش نمرد که اولیا
دولت با وجود قوت مدد میبایست انبال انصاری از روی جد و جهد تمام
خزانه القدرش رسانند که از آب عادل آباد بگذرانند و خود در پیش

موافق ۲۰ جمادی الاولی از شهر سال مکنور باد و هزار سوار خاصه و پنج و شش هزار
سوار با شاهی لوازمی غفر یک کرمکب سعادت را العلوب بره پور از ارتفاع
در کنار آب نزیده جشن شرف افتاب عتاب در ایش پذیر ساخته و در بنجال عبدالم
خان فرورد جنگ که حسب الحکم دال با سنگ کرمکب اولیای دولت از جاگیر متوجه
شده بود باد و هزار سوار بارودی غفور بن پیوسته از ادراک شرف لبط بوس
سعادت و دجانی انداخت و از حضرت سدر بن منزل نرسب افواج خشمه عبدالم
خان را با گردی انبوه بر اول عکر ظفر اندر در راجه بکرمکبیت بر العمار و خواجه
ابوالحسن حر العارف قرار داده خود بنفس نفیس با دلی قوی در قلب افواج مجید امواج
باستوار مرز قرار گرفتند و باین دستور افواج سپاه منصور را و ستوری عبور آب
دادند و پس از گذشتن راه سمت مقصد پیش گرفته تا بر نوید دریافت بمقتود
که از اشارت سراپا بشارت دولت یافته بودند همچنان بخت و اقبال با سر عتاج
را می شدند و بخت سویم فرورد و بجا مکنور چار چند طایفه خطم بره پور را مکرر اریان
اقبال و مورد مکرکب جاه و جلال ساخته چون خانم خانان از مقدم فرحده قدم
از عسکری دم خور گشته جانی تازه و سرت بی اندرزه یافت و حال شهر را
مجنبدی از امرای غلام سپرده خود استغفال جمال اقبال نموده و همان عتاج مکنور

و حسب الحكم اندکس صحن خاص و عام و دتخانه مقدس روش ملک اسرار و بد
گناه عیش و عشرت گرمی داشت مقدار انجمال و بعضی خانان و سایر از برادر
بهمینون رسید که چون جمعیت نفوذ خاصیت است که غنیمت نزدیک شصت هزار بود
جرار امانده بکار است و در مرتبه و میری و خبر و چشمی است آن بجدی رسیده که قدم
از انداز خود پیش گذشته شهر بند برادر و روزی کمال محبت خاطر احوال
بنام بران به اندک باده جردی که در رکاب سعادت اندر رود بر وی غنیمت شدن از
علاقه خرم و اجناس و در است احوال صلاح دولت مقتضی است که با گناهان
سایر ادبای دولت ابد بپوشد و ارام و منبسط دارند که نامرد و همراهی هوکب و گشته اند
حال اقبال در موضعی که مصلحت را می گیتی آرد کند نفع فرا بید چون مضمون بعضی
برضی اعلی رسید و جمیع دولت خزان همراه سر که ملازم رکاب سعادت بودند نگاه
بنام سعادت انداخته بر طبقی انهمینون با لفاق کلیه صلاح و نفع دیدند از آنجا که نظر
با سنگان با عید الهی را از نظر بکار سازی غایت الهی است نه بر کثرت اموال و انصار
لا جرم را می دوتن و آن پسند طبع مبارک بقا و چندان نفع فرمودند که بخشان
مقام نزدیک از مخرج منظور نمود ضیاع بخش کردند انگاه کار و رای اقبال خدا داد علی
بنموده و افتاد بر عین و مضمون الهی بنوده شب و شب شنبه شانزدهم فروردین ماه ۱۶۰۱

آمده بودند با ایشان اتفاق نموده و یکبار باره اراده عبور نمودند محمد تقی مردان در
سوربای قدم ثبات افشرد و ششم سر و پا و بند و ق گرفت و به سر روی جد
جد روی آن نباه ایشان تیره رای را نگاشتند گذاشت که از آب گذارند
چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بر هم یک و سایر بندهای پادشاهی شتاب
تمام اعتبار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا محمد تقی پیوست و
بالتفاق از آب گذشته با ایشان رو برو شد و آن جهالت کیشان و می چند
ثبات قدم و زریده بیان اندازی پرور خند و چون صد میه پاداران لشکر سید
از سر ایشان رسید تا ب مقاومت نبوده پبی باشند و از هجوم سپاه رب
بخوبن از جا رفته و همراه فرار نمایند و پاداران لشکر شکن جو شیران صید
اگن و نبال آن ردها به سیرتان را از دست نداده تا چهار کرده طرفی تعاب
په بودند و در غیرت نهیر بسی از محمد دلاان مغرور القبل سبیده در محبت نمودند و آن
محمد دلاان تا لواحی بر پور هیچ جا عانی باره را باز کشیده سات قدم نورزند
و چون خبر فتح سبامع جابه و جلال حضرت شاه بلند اقبال رسید روز شنبه
بست و منعم ریح الاخر ششم بحری ماسحه رایات مرکب دالایه و صول
قلعه هندو اگله امراد بن محفل حشبن نوروزی و انجمن شادی فتح و فروری نمودند

غایت پروردگار نمیرسند و گفت او کثرت لشکر را علت تصرف و عدم آن
میدانند در بصورت نظر کثرت اعدا و گفت اولیا و سستی یقین همرازان و این
است خزان ملاحه آن است که اگر کوچک و بزرگ برسد خدا نخواسته از صف
عقول ایشان چشم رحیمی روی نماید و چون مضمون عرض شد مرزای جهان
و صبح یافت و دگرتری از شب جمعبست و نیم ماه مذکور گذشته خواهد بود
با چهار هزار سوار از برگشته و پیاپی در خدمت فرمودند و در ادبیات که خواهد پیوست
ببخشی که با هزار سوار جز از لشکر خاصه خود همراه داده بودند نفویق یافت و حکم شد
که ایشان بنابر رسم منقلبی لبرعت تمام پیشتر روزه مقصد شدند و چون خواهد
بود بای دولت ابد پیوند بواجی قلمه نمود و رسید و محمد تقی و دوست خان از زب
و صواب ایشان اطلاع یافتند فی الحال با سایر هماداران از شکوه فرد آمده بودند
اعتیاد بی بدو و مستغفار نزدیکی طلبه موکب جاه و جلال همراه هزار سوار غنیمت آوردند
جنگ صف کودکان و مختل با وجود ایمانه کثرت با کثرت آسمانی و کوهان خود
غیبی بر نیامد و حال بر تصویر و برادر گزینند و محمد تقی و ادبای دولت برسم
تعیین توپخانه و بیانی ایشان را نموده شدند و چون افواج غنیمت کینار زبده از
آب ترش شده و خوشی و شیرینی یافتند و غنیمت که از غنیمت رسیده بر آن سوی آب

زینت انجمن عشرت و زیور نرم سرور بود در حضور انحضرت شکشته برارباب مستحق
قسمت نمودند و از آنجا مکتب مسطور بشتاب باد و سحاب از آب عبور نمود
از روی کیهان لوی که شمار خفوات باران در یک روز داشت بمرعت
باد صحر و تنه بی شعله او بادیه کرد و در حله نور و کشته کعب و در کعب و منزل را
بی هموزند بخانجه در هیچ مقامی قطعاً مقام ننموده اسایش و آرام بر خود حرام گرفتند
خداوند طاهر خطه آوجین مرکز ربات جاه و جلال شاه بنده انبال گشت در انجال عید
محمد نخی که در انوار پاسبانی قلمه نمود و در عهده او بودند بنمیتون رسید که بستم
اسفند ارشد مسطور فرنگی معنوی تا شست هزار سوار و گیتی کبک آرب نمرده رسیده
و مجروح رسیدن آن خاک ران انشی نهاد مانند باد از آب گذشته که بهر لور را
بی سپر گذاشند و همجا بارفته رفته تا نواحی قلع آمده خدی بیست و نواراج بود
اکنون با پی کتل رسیده اراده دارند که نصرت یابند و خسل شوند و بر روز رنده
در ماه سربازی و جانفانی در آمده با وجود دشواری محاطت قلع از رنده خمال
و بسیاری سگشت و سخت محاصر بدافعه مشغول اند اگر چه این مردی جالس جابار
در راه و بی نعمت مصیفی که خدای مجرب است سعاد و دارین خود می دانند ازین
راه اندیشه ندارد و کین سابر کواه لغری چند از پست غرغان که بسر تارند با کین

در مقبول یکم معلومت و بدو وقت استصواب آن ای صواب سرالموده استغنی را
 که من هیچ الوجه حسن مطلق بود بهمه وجه حسن متحسن دانسته و در حق آن خبر ابرش
 دعای خبر کرده استند عای نفوس در باب حصول سرمدات خصوص استغنی نمودند
 درین ایام که بنارنج غره ربیع الثانی سنه هجری موافق است و ششمین ماهی
 سه چنانچه در جشن دزدن قمری سال نهم از عمر اید چون آنحضرت در کنار رود پار
 چیل غرت کاخانه چنین بل رکش فردوس برین گشت و از ادب این بنم
 بهشت آیین بر صل آن نرگوز اثار نمود و ارجات بحری من تمیها اذن نثار برین
 نمودارند صورت استغنی بر مرات العفاد ضمیر نیز نوافل گشت که درین فرخنده
 جشن ضیعت آرا و سر منزل نرگست پیرا که وقت و مقام تقضی طرب دلت و
 زمین و زمان محوک عشرت است و است برک سطره لذت عیش نمودن بر بحر
 است و بمقام قبول توبه اقرب خواهد بود و لاجرم قرار بر آن دادند که سدر بن عابدون
 محفل بلبل خاطر و نه دل ناب کردند و با وجود آنکه در بندت هر یک مجروح
 ندیشش منویج باد کشتی نشده همواره در مدد امرند و کور مجبور بودند و همانا در صورت
 توبه لایم نباشد بر استغنی نایب آسمانی توفیق سلوک طریقه ناز گشت با قه حبیب
 شراب و دراب رود خانه رنجید و صیغ غروف لکله و غره در صبح که

بسی سال رسد دیگر ایشان را بدین امر منتهی نمودند و این منتهی کامی در ایام
حشمت که هنگام عیش و عشرت است نه از روی رعیت طمع بل به تعلیف از حضرت
برعه چند معدودی پوشیدند و پوسته کمال بدست داشته جوایمی و سیله نوبه می بودند
درین راه که بدولت و اقبال متوجه فتح و کسب میشدند باز بنابر عهد بعضی و الا ساندند
که چون افواج عظیم را از نبرته پیرومی دیگر است چنانچه براتب متعدد و ده در عدد دولت
از دیگر مراتب افزون بر آید ایشان که از روی تسلط و غلبه تمام شهر بند برکنار
که از روی وصول مجددان در آینه رنگ و نمود خصال ایشان صورت بسته بود
همه جای صورت نشن و وقوع محاصره لاجرم مکنون خاطر است که چنانچه حضرت در
مکانی بابر پادشاه طاب تراه هنگام اشتغال بجدال از اسانگا از اسکا شرب
شراب ثابت شدند و بیوت امامت و جبر نداشت احصای بهم ان سادات
و عا از حضرت بر طرف اجابت روی داد و فتح و پیرومی روزگار را بخند و ناگوار
گشت آن بنا بر منند در گاه الهی این سرورین ایام که چنین همی در پیش است پیروز
سنت سینه از حضرت نموده حلقه استخبات دعوت در باب طلب تعرف بر دین
از آن قبول الی البته بر در و از الفتح زدند و بدین دست از برترین بل منافع
و بنادین ابواب فتح و ظفر بر روی او بک دولت کشند حضرت خدایت منت

با او بود و فرجی بیشتر از احدیان و بر قنذازان با نجاه لک و پند نقد همراه دادند
 و سلطان خسرو ازان باریکیم و حوب مکانات بی ادبی که از نسبت بوالد و الا قدر
 سرزده مانند مردم نظر بسیاران نظرند جاوید آمده پادشاهی کردار گرفتار شده بود
 و در بخت پادشاهی او بخواجه ابوالحسن نقیض شست و از او سرای بی حرکت کیهان
 شکوه سعادت پذیرگشت حضرت خلافت مرثیه بمنه خفیل حمیت خاطر شاه غنیه
 اقبال نگاشت او را بکولای آن عالی قدر مرجع خنده و معل سبلا افواج
 بحر امواج موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال کنیز رود و بار چنیل و از لشکر بی بر
 خشن و دل مبارک فرمای سال سنین از عمر شریف باوشن نفوس نو بر از برای کرامت مصمم و برام
 که در عرض ایام رو بپای داد
 چون حضرت شاه بلند اقبال در بهادری کس صمیمی و غفوران کردان نشو نمایان
 سایر کدات و موزان باطل کشنه خابر حراست تائید آسمانی گاهانی خود نموده
 بودند چنانچه از سنین نقیض ناست و چهار سالگی لشرب عمر غنیمت فرموده سلطان
 مصفیان نشد بودند حضرت خلافت منزلت بهنجوی که در مقام خود سمت گذارش
 بانست این حضرت را از روی جدد تمام بر اندام شرب مدام مجبور نمودند و در حور
 امرا حضرت بنابر نهی شریعت از کتاب این شیوه نامحور فرمودند و با و سر می و غلبه
 رک بسیار ازانی میکرد و بعد و پان بر طبق این منتهی نمودند که چون عمر شریف

نمودن تقد جان را اشار راه خداوند کار خود میکنند جوهر سندی زبان عبارت از است
که آن کرده در وقیقه کار به نهایت تنگی کشیده امید مددی از هیچ جانب نمی ماند
نخست سراسر اهل و عیال را سر از تن برداشته انگاه بمطرح جمع خود دل بر ملک
نهاد گشته می شوند چون مضمون آن برای در از ظهور یافت خاطر مبارک بخت هم
شده از سر نو غم غلافی زندارک الغایقه پناه آندیش را بنور عید حرم آورسته
وزارنج زور جمعه چهاردهم دیماه الهی سلمه بدوس جایگزینی مطابق غره صفر ششم
شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از در سلطنت لاهور بد القلوب حضرت دادند
حضرت با چار قب مروارید و زرشمشیر و صخر مرصع و بل با ساز نقره و دو آیه
زین و ساز مرصع بر سبیل فرخندگی سکون مرحمت فرموده ده کرد و دام الصنیع انعام
نمودند و چون موافق منصب سی هزار بی داد و دست از اسوار و دو سپه انعام
چهل کرد و میشد اکنون مجموع پنجاه کرد گشت دست نامور از مردم متعبران سر در را
نظر رحمت ساخته برین دست و خجسته و غیره سر از اسوار خند را جبهه حاجبت را
حضرت و صخر مرصع و آیه و فیل و افضل خان و پشت نامدار و دیگر از خجسته و آیه
وده تن دیگر از خجسته بیما نوا خند و چندی از امرای نامدار از شل عبدالله خان
و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و سرور خان و سید نظام و مستند خان که بخشی گری گشت

باشاهی عوامی با خواجهی بنابر فرط استیلا ایشان دست از آنها باز داشته میگردانند
اول بنانه مهر را احکام داده مدت سه ماه مجادله و مقابله و درافعه و مقابله در شمار
گذارند و چون غنیمت بحسب عدد و از ایشان افزون بود و نیز از سه سواره مارا میدود
ساخته بودند چنانچه اصلار سه از دوقه پهلوانان میسرید و مدت محاصره با بمداد
شدت عشرت بنهایت مرتبه آشفته و کشید ناچار از کرب و پوری فرود آمده در بالابور
قرار توقف دادند و آن بزرگواران بالای گکات قناعت سپود نخست در اوج بالابور
بنگناری دوست درازی در راه مارا بخوی ضبط کردند که رساندن غله منعقد شده
مارا بکلی کشید ناچار و دهنوان خواه و خواه دست از نگار داشت بالا پور میزدند
بر بالابور پرستند و بمعنی باعث و میری قیم گشته و رفعت مساعدت و رفعت شمرند
و بعلت تمام دلاوت متعلقه باشاهی از دکن و خاندیس و برادر که در تصرف ادیبها
دولت بود نیز بخت محاصره بر بالابور پرداختند و چون مکر حقیقت این را فو از دار
واقع بر رازی اندکس بر نوا گشت و در بنو لا در غرض داشت خانمان مشتمل است
افراد عسرت و تنگی وقت و شبیه احوال خود بخان اعظم در وقت محاصره میرزا بان
سکرات و بر بل لغری انجمنی که اگر بر شش حضرت عرش ستانی عمل نموده این قیام را
را از قدامت از او لغزیند ناچار نیست بهنوده را چو تیان مار کرده بعد از حرم

۸۱
به سلوک جاده بندگی و طریق سرافرازی اندام نمودند و بر سر تقدیم مراسم عید ادر
و جانبازی و ضمن نسیم ملک و مال حرف عهد و پیمان آوردند و در حواشی
روند لاجرم حضرت شاه بلند اقبال در انزلیته دیده و دشنه از سر نصیران بی پایان
در گذشتند و به شفاعت علم عذر حواء مطلقاً ایشان را بیکناه انکاشته ابواب را
السلام عفو عاقبت و در امن آبادان بر روی رزگار ایشان کشودند چنانچه سابقاً
و فاتی ان مفعل نگاشته ملک خفای بکار آمد و چون در بنو شاه بلند اقبال از
جاده بیدار کشید بنیو نظیر و سیران کلش خدا از برین نشاندند و زرعید انداز لوده
بر حسب عامه اردو افکندند و در لوده داران جزیره چشمان بنره رزگار بار کی قطع
نظر ارمایه داشت مانده نموده در لواجی بر پا پور باخت و ناراج پر خشتند چنانچه در
منتهیان محاکم جنوبی مشتمل بر تحقیق طبعان آن بنایه کیشان بدر بار سپهر در آمد
خانخانان نیز در طی عرضده شهنشاهی متواتر و متوالی بر برای عالی عرضداشت نموده خاصه
که در لاهور رسیده این است که سره دینداران و کن نظام الملک و ملک
و عادل خان با هم اتفاق نموده لشکری تفرقه اثر که عدد جمعیت آن زیاده سران
پریشان و مانع اشتغاله مترنجه هزارتن می رسد فرام آورده نخست دلاوات
بالاگات را که در دست اولیای دولت بود در بسته لفرق نمودند و امر را در

چون بپوشد رسم و آیین خجروان گوناگون آفت که هرگاه ایستادن در درگاه
و در هر ای وقت رخصتی مانند چشم از همه سو پوشیده و شیوه اسوده کردن
پیش گرفته بر سر کار خوشین روند و از ملاحظه نوزم و دودینی و عاقبت اند
در گذشته بی اندیشه رحمت عیان با پی از صد انداره خود بیرون نهند شاید
خصوصیات احوال و کنیان حیران مال است که از دیرگاه باز خاصه از عهد صحر
عیش انسانی که بر باد شاه سوره این بیمار ناموار می سپارند و چو ته عهد و میان
شکسته این خلعت نموده را در می سپارند چنانچه برابر که باز خواست خود پوزگار
بران سخت رویان است رای بدستواری میکشد از راه و راه بازی و حیدر
در پناه زبونی و غرور از رای آمده جان تنفی از میان بیرون می برند و چون است
اکتار از صدمه سر پنجه قهر شیران بیشه رزم از نایبی رمای بانه عرصه العاصی
می بیند بارش سرک شده بر سر اظهار و لیری می آیند چنانچه بر نهی که سانی گذارش
پذیرفته مجرود توبه شاه بلند اقبال بر الصوب از صدمه سطوت و نسبت و منصب کب
جاء و جلال انقرفت ز زلزله و بر دایم دکن و تزلزل در ارکان توان و تحمل انقوم
بد عهد جان شکن افتاد و در قریب و ثبات قدم را دایع نموده صبر و آرام را بفر
باد باد کردند ناچار برابر رسم منور بیدارنگ با سنگ اظهار امانت و طلب شفاعت بجا

سخن میرود چون حضرت خلعت مرتبت از سیر مشروبات کثیره خاصه غله از فضل انوار
بخش معروف بشمار کام خاطر عطر گرفته دال و شادمانی دادند از روی اجابت
هندستان از صفو کده ضمیمه سیر از حضرت جلوه نمود نمود و بنا برین غنیمت صواب آیین است
و دویم مهر ماه الهی ششم جلوس حاکم میری اعلام معادوت لبست مشهور در گشت
سمت ارتفاع پذیرفت درین اثنا عرض داشت خانان بدین مضمون رسید که چون
درین ایام مکر منصور از پای تخت خلعت دوست شناسند در صورت خوف بر اثر
اهل سرحد و حصول عموم سکند و لایات جنوکی کمی پذیرفته لاجرم دکنیان طایفه این کوته نشین
بدستور محمود رفت یافته سر طغیان بر آورده آید و بر اطراف احمد نگر و اکثر مصعات
آن دهنی از سایر محال دکن را بدست در آورده چنانچه از آبادانی کم فرقه که شبیه
بایستوده بشان است کار بر اولیای دولت سنجی پاک گرفته اند که مزیدی بر آن
منصور باشد حضرت خلعت مرتبت بنا بر اشاعه اخبار از جادو آمده از خوشن داری
بر آمدند و طریق و جواب انتقام این کرده بپناه سپرده در مقام خلافتی و
تدارک این امر نامرغز با سرده فرار دادند که بعد در دوسعود در سلطنت لاهور
سر انجام مهمان دکن بمهر شاه بنده اقبال باز گردانند باعث ارتفاع مایه افشای
لواهی و الهی شاه طبعه اقبال بار دویم با سیر مجرور و دشمن

عمارت ابن آدم کده را بدو حضرت نفوس فرمودند چون شاره عاقله السرد بر بون طبع
باد از فاده محرک آن منتهی گشت و بصورت بنادان اراده جاده را بر اساس منعم
بناده بی توقف نرسد آیین باغی با جمال فصاحت در آن ساخت که موطن روح در احت
است طرح انور به بدرنگ رنگ رخسار و لغیر علاقه حال کسی کرده آن منیع دوم
روح سعدی تفریح خاطر را فرج بخش موسوم ساختند و بسبیل استیصال امر فرمودند که کارزار
شکار خاصه شاهی در وسط باغ خیابانی لغرض سی درعه که منتهای آن برل منتهی میشود
ترتیب دهند و آن شاه نمرانه پنهانی ده دراع عرض ساخته از وسط حصنی خیابان
برای نمایند بخوبی که زبرش گاه آب آن تال و گلش دل باشد و مداران نیز در
بجا عمارتی در نهایت فصاحت بنیاد و تربت و کعبت تمام بنیاد نهاده
تمام رسانند و در پیشگاه عمارت حوضی جنب سی درعه درسی درج از سنگ نشسته
شکل آبشار را و فور را آب زند که آب آن شهر نزار باشد و در آن حوض برود
که بکسر فرستی شاه نمر که نور با خوبی و مرغوبی هر چه تمام تر حسب تربت نیت چون
نیام خاتمه غرایب کنار از راه منبخت بمنرض بیان احداث و سب بنیاد آن فو
آمده و بنا برین در توصیف و تفریف این نسخه غلبه برین جاده آدای حق تمام نیست
بار در ذکر خصوصیات احوال را بوقت ذکر بار گذارند باز بدین آیین بر سر شیشه

همواره اوقات فرخنده ساعات بسیر و شکار آن نرسد ایاد صرف شده بلی
 خبرش حال اینمینی بنود و حسب الحکم والاد و نسر مات و کشتن آن سر زمین چشمه سار
 کوثر آثار اینجا بجا عمارات عالی اساس بنیاد و پذیرفت از جمله در انشای گلشن
 آن نسخه هشت بهشت گلرینی و گلشن و گلشنی خدا افزین میبرد و آید که با طرف
 آن نهال گلشنی دل پیوسته و از جانب و گیرد امان کوه پاک نام منتهی میشود
 و از امرای آن شاه نرسد کوثر اثر که در آن فضای غزلت افزا مانند روح
 روان در محاربی عروق مدسی بگردان ساری کشته و منبج آب آن بیکر با
 زلال چشمه جوان معبرت افزای آنها ریحان چشمه الس نسیم آن که تعبیه
 چشم پاک در دامن پاک فتاده و باروی زمین از بر تو آن چشمه سار است
 چشمی بنشای سر ا پای خوشین تاب و او و چون آن سر زمین آرامین که کمال
 قابلیت و استعداد تربیت فی نقشه ما امکان بغض بخش بود منظور نظر اختیار آن
 و دفره العین اختیار ادلای ابشر اند بنابر خواش مصرطی که خاطر عاظمه بلند
 غلبه افعال را با جرات باغات و بنیاد عمارات نالذات هشت نفس اینمینی در
 صبر نرسد که بمقام نرسد آن بیولای اولای رافضی خوان در ایند قضا
 در آن حضور این اراده بخاطر خطر انحضرت عالی حضرت جنت مکانی بلا فاصله

در شهبان سلطنت نگاشته بجان یکیم کریمه خانان حرم کرم شاهزاده نبال
مرحوم داده نذران خان و الا مکان اسالده رشتند که انالغی نموده مراسم برجا
آرد قضا را بعد از انقضای یک سال فیه ماه و کثری از عمر شریف آن بلال اوج
بر تبه نذر سبده محاف قضا و اخراق اعلیش دریافت

بیان فوّه حضرت، جنت مکانی چها گنیماد شاه لیسیر و شکار و کلد و دیار
کشیم بهمنانی شاه بنده امبال و ولادت شاهزاده امده بخش و و حال دیگر

چون همواره کنون خاطر فیض نثار حضرت خلعت بنامشیده به جلور غمای و زنباشی
شور انگیز شترین نمایال کشیمزنی تلغیر در مبادی موسم بهار بود و شوق نفع شگوفه

وکل و تماشای لاله و سنبل در عقوان سنی سباب رودگار و میدم بر مرتب جوش
می افروزد و در بنو لاله خاطر عطر همه جانب جمعیت تمام گرانیده هیچ سوار هیچ درگاه

خانه بود لاجرم چشم شوال شکسته ارباب جاه و جلال بدر بنیت ارتفاع بافته
چون سپهرند مخم سرادفات جاه و جلال شد مهد سعادت نواب مختار از رای

از مقدم حخته مولود مهبط انوار برکت و مہمنت اید حضرت خلعت بنامشیده
ادامی شهنیت بمنزل شرف انحضرت شرف زرانی و نموده بنا بر غنشی که سپهر

کشیم در شند لاهور اوست چپ گذرشته از راه لعلی و دیوار که دورترین است

نمود در سر زین بی بهشت این نواجی نور قمر که بیاع و سره آشتنهار دارد و در بار
حضرت خبث مکانی در همان روز بر نزل شریف شاه بعد از اقبال شریف قدم دوم
در شنه بانواع غایت و مهرانی پیشش و دلجوی نمودند و با تمام عوطف و مهر
ولد بی و نوازش فرموده بپرسند که زبان حرم سرای خلعت را بر طلبیده
مرسم اتمام را پاس داشتند و بعد از ذراع خطایف تعزیه و تسکینه که لازم آن
ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای سعادت بردند و همان لحظه در
خانه بیت مبارک بر آنحضرت پوشیدند آن کریمه کریم النسب صبیبه رضیه
آرد و بی گسسته ولد را و مال دیو از اعظم راجهای معتبر این دیار است چنانچه عمو
در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشند زور شنبه چهارم منبر ماه الهی
بیشتر است بجزی کرامی گوهری از درج خلعت و فرخنده اختری از برج
و بر بار تو نباید در حرم سرای سعادت صبیبه رضیه شاه از ارخان خلف الصدق
نزد آنچند آنحضرت با نقد مهر برسم نذر منبر آور آورده
تخت منبت مرتب آن نمره کورس بر لبان دولت
بر جای است به نیمی تراد و ساعتی مسعود اتفاق مقاد
لم فانه به نیمی تراد و ساعتی مسعود اتفاق مقاد

بجلم فرار داد مقدمه صفت بنیاد شادی را پیوسته غمی در پی است و هرگز
عاقبت الهی در عقب لاجرم در عرض ایام که در کار کجاست و مقاصد حسب المرام
سوار خوانان شده بود و در دشت او دار چرخ و دار بر طبق از روی خاطر و دقت
مدعای دل موافقان گشته و شاید فتح و قهروری چنانچه در نخواه اخلاص برسان
بود و روی نمود بحسب اتفاق دشمنان شاه بنده انبال را بلب حلیت و الله صده
کوه کوه الم دارند و پیش آمد و عیار محبت و مکتف و کرد و دشت و کدورت
از رنگدانش و الفی که بدان عیسا حضرت داشتند در انبه خانه خاطر اندک شکر
که نورسان قدس و صفو کده انش بود راه تبت کعبت انجمنی عم اندوز این صورت
داشت که در ایام مقام فخر که آن کریمه و الاحسب در خاطر اکبر آباد در باغ
برکت نزول داشتند عارضه خوف عارض طمیت قدسیه ایشان گشت و چون
سنگام و فرج واقعه بود که ناگزیر مقتضای طبیعت انبرست در رسید و نواجا
کری می نمود بنفاده لاجرم ان رغبه مرضیه دعوت داعی ارجی را بکوشش می نمود
رضا پیوسته و در نارنج مجازی الادی ستم هزار دست و دست مجری این
در ابله و هجرت نموده در روضه در السلام با مقصودات فی انجام محرم
آمده در حضور خباب با حور عین را گرم گرفتند و بار صفت آن خالص نیست

عبد اقبال و جشن وزن مبارک شمشیر آرایش پذیرفت و چون از ادای مراسم این
ایام محبسه آغاز فرخنده انجام پرده خند در مقام تبرک تا سر آمدن ایام علق
که در آن روز در آن مذهب کبری شمع تمام داشت رطل آفتاب خند و سدرن
و آن منبت نشان هنگام باده روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال
هشت هجری قمری در معرجه عالم نبی تبرک اعظم بر تو تحویل شریف بر عزمه شرفخانه انداخته
در سر اسراخت کتیبه و نور کسره و حسب حکم اشرف بادیه می خاص ملام
و تهمانه منجور این ساله ادب یافت و در پین امام عشرت انجام بعد از انجام
عیش چهارم جمادی الاول در شهر مذکور در آن مذهب که بر باد را گزراست اقبال
فرموده از رد و کوب گیتی کت ماه و توبه و مصالح مکمل ایوب در اعمار و اعمار حسب
نظران داده نمودند و سایر منتظران از مصر عرب را که چون چشم بر آن کنعان از
ویران گشت بر لوز و صول بشارت برید سعادت فزید بودند سرایه اعمار
اند و خند و این موسیبت آسمانی نسبت بدان زلزله روی زمین در خارج عزمه کرد
بهشت سال چهارم جلوس کشیری مطابق چهارم جمادی الاول در شهر سال
هزار و سب هشت هجری است و در بیان از حال عقیس مکانی در جده ماجده شاه
بند اقبال از بن عالم فانی بدو انعم ابروی دجور رحمت ایزدی

تخت ازین پایه گشت عرش حجاب : چون باین فرود اقیاب آید : اسر
خیش بر هوا چو حباب : خانه از بهر سال نابخش : زور هم اقیاب تمام :
دستخبر در بی دیگر این تاریخ یافته : گوهر تاج ملک ادرک رب :
چون از مقام کوچ فرموده صوبه مالوه مرکز اعلام دوت و اقبال و مغرب خیم جا :
جلال شد خشتی بهشت آیین در عده اجین حسب الکیم بر زمین با شادانه آدین
باقت و حضرت جنت مکانی بنا بر رسم ادای لوارم شادی و مراسم مبارکباد
بدان انجمن عشرت و شادمانی لشریف سعادت ارزانی دشند و حضرت شاه طه
بلند اقبال بتقدیم و طایف پاندار و تار پر داخته پیشکش لابی از لوز در جوبه مری
و کانی با پیچاه رخبر نیل موبند از لوز اشرف گذرانند و حصول موکب سعادت
مصفی و منصور بدر السلطنه فتحپور و العطار انجمن وزن مبارک شمشیر
سال بست و هشتم شاه بلند اقبال و ادین حسن سال چهاردهم جلوس هماگنیر
ماهیچ رابت فتح ایت موکب مسعودان بادشاه عنایت محمود بست و هشتم دیماه
موافق غره صفر سنه هجری پر نور و درودها چون بر کوه دامن و ارس در فتحپور
و شب در و دیوم بران معدن فتح و ظفر اضمیه و درگاه جیل اقبال در گرفت و در
آمین زور سعادت اندوز نبی مبارک سال بست و هشتم از عمر اید فرین حضرت شاه

ولادت مایلون بعد از انقضاء سبت و هفت گریسی و سی و هشت پل از شب مذکور
در برکنه و حدود انقضاء فاضل روزگار ازین شب گرمی استقامت تمام گرفت
همی نزد مسمیت زدم که منقح کشیش کار دست برکاب بسیار سعادت بی شمار
فوج روزگار اولیای دولت ابد بودند پادشاه و پانجمه پیران دارالسلطنه فاضل
نعمه مانده را بنابر مصالحه نقد در پرده غیب نگذاشته بودند بخوبی که غریب ادبی
خواهد نمود از عالم بالا بر سبیل استعجال نامزد و نوامی این قره باصره خلافت نمودند
شاه بلند اقبال نابرسیم محمود آیین مقرب از اشرفی لفته نذر اشرف گذرا
اتمس نام آن شاهزاده و الا که نمودند انحضرت خلافت مرتب از غریب
روزی را که نسبت افسر خلافت در ب اورنگ سلطنت است سلطان اورنگ
موسوم ساختند و چون در مواقع دهر گزینی که بایست حس ولادت از گویان
سرای سعادت داشته باشد بایست نشاند ازین روانه و محفل طوی بود
که در بنو لا به بتول انحضرت مغرور بود فرار یافت و در باب نارنج میلاد این قدسی
شاعر جاد و کلام طالبای کلام داد سخن داده حق سخنوری ادا نمود و پانجمه انقی
برودیه نعمته بالطف و جود نهاد کرده داد و ایندیاد جهان حلقی مجبور
عالم ناب: نور محمد و گرفت حساب: نامش اورنگ زیب کرده ملک

ارباب محاصره ملوک و دومی الافق دار و امرا بی والا مقدر گشته و یکدم بر آن نفر
نیافته چنانچه از حید فرما نزد ارباب و سلی سلطان فیروز مدتی متاخری درین دادی
داد کوشش داده چون چاره نبریر با دست و مصلحت تاخیر تقدیر بر نیاید با ملاقات
را به انسر زین را بجای فیروزی قلعه را گرفته اگاشت و اسیر فتح آن در گشته
بدینوقت باز نگذاشت و در و مژده و شلو و و خلافت و جاد و متعارف
طلوع اختر سجد و را به و عجب میلادش از زاده غلبه اقبال اغنی را بر افسر
درب اورنگ و استر می سلطان اورنگ در درام جلالت و در اقباله
چون چمن طراز کانیات بقای اخفرت را بقیای کتی سپه ملک سرشته نبات
و قرار بنین و زمان و فورم کون و مکان را بوجود مقتضی الحود اخفرت و بسته چنانچه
بیکر اسبقی و کربانت که فزاعد اورنگ خلافت و سیر دولت اخذ اوند و لکده
سرمدی را به بیرونی عطای شازده های بلند اختر نامدار که تا مقام نبوت خود
مسعود ایشان باعث شانت و ممکن اساس انبیاءم خواهد بود استقامت و
تکلیف بخشیده حاضره در بنبر که بتاریخ شب کیشینه یازدهم ابانماه الهی موافق
پانزدهم ذی قعدة شمس شمسین و دولت و حریم ساری خلافت از بر تو طلوع اختر
سعادت افشا کنند شازده والا تراد فروع انوار طور و ضیای غلبی طور و این

لبرض مقدس رسید غویا با سپی رزم کجاست بفرموده معیان ایشان سنبده امرضا
 جزیان بجان بخشی همگان صد در یافت و بجز در و در و فرات جهان غایب هر یک سگه دلد
 نگویند قلعه دار که درین روز و دوازده سال داشت همراه سکنه که خویش و کار گزار او
 بود بابیر را چونان قلعه را خالی کرده برآمدند و هر یک سگه خود را بر خود را بجا به
 کناح راه در آورده کلید صدارت را تسلیم راجه نمود و بابیر او ایامی داشت
 پیوند داخل قلعه شد فتحنامه بدرگاه کنی پناه ارسال داشت و جمعی از کلمه بانان را بخواست
 اموال بران کما شته از نمایان نشکر نگاه داشت این دراهم صادر در صورت
 صوبه پنجاب برقرار کوساری البرز آثار بنیاد یافته در رفعت پایه با ایوان کون
 برابر افتاده کشتی بنیاد بن دیرین بنا میرتبه است که بر اسمند از نام بانی آن ایام
 نه نشسته بر قدم زمایی آن کواسی بند بند و در پیش طایفه مدکور لغبت پیوسته که
 از میدان بنیاد تا اکنون سر پنجه شجر هیچ زبر و سنی دست لغبت حساب این کهن
 زمین نیافته و هیچ وجه دست لغت بران نیافته آنچه در نظر نامهای سلطان
 بقیم مورخین اسلام صورت اثبات پذیرفته موبد اینجاست که در سینه معتقد
 ثبت سحر که مبداء در سلطان فعلی است تا ستم سزای دست لغت بجز
 ز کرمی است این فتح است پنجاه و دو مرتبه غایب این دیرین صدارت

چندی شب بیکام بیدت او بر طلبها خود را از برج بیکام بر گرفته بجهت سیرال این شب
رخسید و جمیع کشتی را به نفع بید رنج گذرانیده لقب را گشته و چون کید از رنج
نشده این راه را بستند و چون راجه از فوج این حادثه آلهامی و نزول
فضای آسمانی را کامی یافت خود متوجه شده بکار زر در آمد و چون کید از ان غنیمت
لغفل رسانیده کمین را فرصت سپهر پرول بردن و خضر در دنیان رسانیدن
نداد و در اینجا مردم کار آمد بی قرار داده اسبابان معتمد را طلب جای نمود است
و بهت بر پر کردن خندق رو بروی دروازه که نسبت گز غرض داشت کشت و در
عرض اندک روز ماری انرا بجا کشت و پاشنه در و پنجان حواله از جوب
بر فرزان بر افراخت و بر فنداران و لوبچیان سیلابی آن برآمده ازین او
بعد دسوزی که عین فتح و فیروزی بود در آمدند و در دنیان را بباد لوب و لغات
گرفته ازین راه دروازه ملک عدم سر بروی ایشان کشوند و هر روز ازین
در خنق حیات آن خاک ران زده نرو و بر ایشان بسند خنچه از راه گذر
عسرت و کمی خوراک عرضه فرار دارم بران نابکاری چند عایت گامیدان
گشت ناچار از راه غمزد و فروتنی در آمد و بواب عقی و لایه گیری شودند و از روی
بیمارگی حقیقت احوال خود بدگاه و الا اسراشته انان طلبیدند و چون نهمون عید

دور و دور گزراينده از راه حوالی متوجه لشکر ماکره شد و در کجای سوبی کال تهايه
عصه هر سه جلوس جهانگیری بکاکره دارو شنه بی توفع نامل خود را به جمع
سرداران بیای حصار رساند و عقد انزالش گین شده بکاکره محاصره را گرم
یکمی سپاه از راجوت و معمول را بر ارم کواکون مخصوص بود و انزالش نه صفت
رفع مرزب گرمی دل دیردی باز و داده گرم ساخت و پس از چند روز که گذشت
شده پیشرفت کار گذشت و بمجای فرار یافت و هیچ دخم کجای سوبی
دقت سرکوب حوایا در آمد و لقب و شبها پیش رفت تخت رقب بمجای
جوب انش داده بر خی که راست کونام دارد و برانند و آن را بجا ک بران
بعد از ان انش در طرف لقب در بجه زدند اتفاقا انش لی زینها که همانا
فقه زمان یکی کرده بود از راه اتفاق در آمده گشت و عقد فنا و خرم جان
بهادران جالف نای انکند و همی ابنوه را بر وجه شهادت رساند و از راهی دیگر
چشم رخی عظیم جمعی از سپاهیان و لقب زمان رسید و صورت اینهمی مهم برین بود
که جمعی از سپاهیان که در میان دروازه عیار سرتون بهادر شسته پیش برده بودند
در رقب بیای حصار رسانده و انش زدن انتظار در وجه داشتند اتفاقا
سته بر سر خبر گرمی و انش و همی اینهمی بودند لی بران بردند و

مردانی است بر لوح دیباچه خف نمایان ساختد و سرج مل بر دق میوه و راه فرایش
گرفته بودی است شافت و از راه غامی غراب خفت سیاه که نگاه حمله را به
جنا بود پناه برده و جل او گردید راجه سکر منصور را و د فوج قرار داده فوجی که در
ابراهیم خان مهند تین نمود که از راه بلاد بحرایی درآمد و فوجی همراه خود گرفته بود
تمام رولفته گیری نهاد و ابتدا از نور پور پیروزه در کمر مری نور پور با پنج قلع و در قلع
غرم تسخیر قلعه کرد که از سه طرف آب پایاب دارد و مادیوسنگه برادر سرج سنگه
سنگه از آن قوی دل گشته سوامی طعنان در مانع عصیان راه داده نمود در از یک
وقتی یورش بهت را نهاد و غنیمت کار آرا را کار فرموده بر فتح کوبیده دست یافت و از
سر نو تهیه فتح قلع راجه جتیا نموده همین که منوجه شد مرده مر سرج مل تبره بنگام
رسید و چون ابن حجاب از پیش چهره شاه ظفر بخت در میان گرمی بار خوار
صبح جهات و اموال آن بد مال سهمیه از راجه جتیا نموده او را بوعده و وعید
بنیادک و امید و ساخت راجه عاقبت از پیش سکی مال و خواسته را از لغو و
و اجناس و سیلان و اسبان بخشش سپرد برادر خود مادیوسنگه برادر سرج مل
تمام متعلقان منسوبان او برادر راجه بکراحت فرستاد راجه مجموع انرا گرداورد
نموده با فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت و موسم بر کمال و موسم بر کمال را

طی راه داشتند که سوار چهل یکر و سماع خبر نوحه دلداران از غارتنه و دروغه مکرر در میان
کوه سارفت آثار جنگل دشوار گذار واقع است شتافته و ناچاران باره سوار
که سواره مقود غور میداران انهد و د بوده و قرار تخصیص با خود داده لاجرم محض شنیدن
این خبر شتاب سرجه تمام سوار چهل محبت نموده خود را با پای انحصار رسانید و در اندک
رضعی به نبردی شکوه گو که موکب سعادت و همراهی گو که نشت نه در آگاه عقده ان
حضرت حسین بکشت بشکرانید و درین واقعه از چهل ان اجل رسیده زبانه بهر منفعت
بی سر شده جمعی کشته رسید و دستگیر شدند سوار چهل با خون گرفته چند جان سپردند
در سوره السرا که در چهل سرحد راجه حیال دافع است متعین شده راجه بنابر احوال
مقتضای حرم و ملاحظه مکی محال تسخیر نور بود و رفتی دیگر انگند چون راجه حصار کور
رسیده اطراف انرا از احاطه سیران پیشه مصاف مانند باطن آن نبره بمان
همچو خیال رعب که از خود آسانی است فرد گرفت و دورتر زمین کارسای
اسباب محاصره گذرانیده سیوم زور یورش نمود بعد از کشتن و کشتن بسیار بسیار
نابند رانی یاد در فساد و دگرگاری اقبال کنی ستانی با بی ممان نهاد نه نخ
فلسه دست نیت و درین زور زبانه از بزرز نا بکار سر نهاده حلقی به شمار بی
دادند و خدی از سواران نبره حشم دار شده راجه حجت نمایان که طرا می نشور

خدا خورسته بی لطف و رباب قبول یقینی بسادرت نمودند و در ایام رایتان را که
مکرر بعد از افعال نمایان شده بود و چند گشته در ایام این امر از آنحضرت در راه میرباب
خطاب یافته بعد از این همه جایان خطاب مذکور خواندند و بعد از این وقت حال
اختصاص پذیرفت و بستم و یکم یورسته ثالثه از شیربانی جلوس سوا شهر بکرت
بجز رنجان شکسته اسبجری با فوجی جرار از بهادران موکب محمود پادشاهی دلاوران
خیال اقبال شاهی از دارالالک گجرات بدانصوب مخصو شد و دست بهجم
مذکور را بایات لغزت ایات سربجانب قرارگاه سرب خلافت بعد از انقاع یافت
و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همکام و همعان بوده همه راه شکارکنان
و صید افشان و راحل بکام مراکب در و راحل سالیان یافته مواضع و انبساط
بکام خاطر از فرایش می پذیرفت و چون دومر یک برادر بریم یک بخشی دلاوری
بیک که با لفضل خطاب خالی اعتبار دارد حسب الامر شاه بلند اقبال از برنجور
بشکافیل جکیل سلطان پور که قبل از خود و از پدرش اب و سواهی ساحل دریا
سزیده بر حسب معین محال سیکاله و هر دو در و همه جا فریب تمام دار و شناسا نمودند
در بنوا معادوت نموده با منفعا و رفیع شیل که تن بپند صد و در داده بودند بکوب
اقبال پیوستند یا حید اقبال تا تناسبی در حال سرعت لبست مقصد راهی شده در

بهم میرسد چنانچه مرد اعدا داده هزار مجبوری خرید می شود
لکن لبش عقده پیوند اطمینان برین وقت که مانده اخن
بسیار و کلید مانند شاه فیدال لبوب نمایان شد فتح

چون در بنوا گشت نزد سرفزاران خدمت پایه سیر و لاد خاطر نشان بشاد
انجن حضور اعلی گردید که سورجیل و لدر اجه با سوار سجد می کار عیان کرد
کرده نسبت زیاده سری بیکبار سر از خط زمان برداری کشیده یکسوی طریقه
پسرایه روی از دست نمی دید چنانچه محبی از زمیند از آن کوهستان پنجاب
دست مصلحت و تعدی از حد پرتیفات پنجاب در ار کرده لاجرم حضرت خلعت
مرتب تادیب آن مافرت را که از تجویر اس سر در بر از زمینداری
جانشین شده بود تدبیر اکثر نفویض فرمودند و چون سخن مانده نیز از بنابر
مکنون خاطر انور بود و در عهد حضرت و شمس انسانی با وجود سبب جد و جد
امور کشورستانی و تجویر کار ظفر اثر مکرر با سجد نص آن شاه مقصود در آینه
وجود صورت شهود بسته نهاد امور و انجمنی در خاطر خلعتش شد تقدیم این امر
سر بایان نام نام سردر مرجع فرمودند و شاه فیدال که پیوسته است بنده
در غرب بنیان شرک و طغیان و اطعای مانده گفت کفران داشتند انجمنی را از

۴۱
در اوج بهیم بکار سازنی اقبال نیز دال سزای آن خود سزای او را در کنار
گذشته مرا حجت نموده در ای ریان حمید ارشدن زمین جام و بهار بهنگ
درش بر دمار شده و بجه لازم انعام و حق پیشتر قوت تمام کیف سیاق بود
از حد جد و جهد در کشش و کوشش ادا نموده فنون حسن تدبیر بکار برده و چنانچه
سراسر اعلیٰ طبیان تهر و لیسر خود جاوه انقباض و بقدم اعانت سر کرده و لایم
و رغبت زفته بطوع بطوق بعید و آرد در دنیا بر امید نجات رو بدرگاه والا
کرده از رسیدن رای لغوم انسان بوسی استغفار یافتند و هر کدام صد است
بسیل پیشکش گردانیده بر جسم باو شاه سزای گشتند و چون خامه بدائع
نگار از دگر سوانح این ایام باز پرداخته لاجرم بطوق لغوب راناد و محلی از
احوال جام و بهار کث ابواب سخن را سیراب میبازد و دلاوت جام از
یکطرف ملک سورته پیوسته و از سمت دیگر بدریای شور و سز زین بهار
بزرگ ساحل دره بجانب پشه دافع است و این دو درمیدار و فرحت و دلا
و شایان صحبت نزدیک بهم آمد و هر یک فریب هیچ شمش بر سر سوار
همیشه موجود دارند و هرگاه کار او نماید ناده و دوزده بر سر انجام نمیتوانند
نمود و جام و بهار لغیب ایشان است و سپان حله بازی نیز او در انکلی

نزدل نموده سال سیزدهم جلوس چاکمیری آغاز شد و حسن نوروری بفرست
دو فروری در همین سترخان زمیت پذیر آمد و جهانی کا مخواه از کام تختی انصرت
بر دخی مراد خاطر کاران کشند و تاران سنگام که خاطر اقدس ارشاد اید
دین لصبه باز پرورخته در رده نوجه دارا خلفه فرموده مرت اقامت اشداد یافته
گرمی بواسطه آگشید و هر روز از این و آن نوبان دارا خلفه پی در پی خبر
که در انحدود ملت فرما بدیای عموم ملی پذیرفته ناچار انتقاصی مصلحت وقت
صلاح دید جلگی و دختران برین قرار گرفت که با جدا باد و رحبت نموده آن
خسته پاک هرستم نایسان و بر کمال را بر سر برده در ادبیل منسان منوجه دار
انفلقه شدند و بدین غرمت جانب از موضع دمو و کله سوده انقوا و طار
رابت معادوت گشته بدار الملک احمد اباد با گشت اتفاق افتاد و شاه بقید
اقبال بجز رسیدن سه فوج نمایان از جدا دیای دولت فارس و بنو حب سرت
عاده با گشت نادب و بنیه مغوران آن نواحی بغین فرمودند چنانچه فوجی به
سه دوری را بر ایاریان بر سر مقدان حایم و باره رصفت یافت و راجه
بسیم و رانا امر کو به شمال کشتن کانه نامروشه و سید غمان بوضع فتنه
خوبان کنار رود بار ساندر مسی با سباب سیلاب روزه کردند در اندک مرت

انصوبه بد آنحضرت صلاح دید و رفت بروفی انصوبی دیدند مجدداً بنابر مقتضای این عمل
صایب سایر گزینات انصوبه عظیم بجاگیر آنحضرت فرار یافت و ضبط در لیب
مهمات کلی و خری و بنده و آداب ستمزدان و آیین انحراف بنده و عوارض
فرزین آنحضرت عوارض غره اسفند ارسال و دوازدهم جمادی الثانی که لوای
آنحضرت پیرایه مستفاد رنگ خلعت از انصاف پذیرفت و شاه بقدر اقبال
بجمله کسانیاں صوبه حرارت و دفع سرکش آن سرزمین جذبی از بندگی
کاروان امور کار را تعیین فرموده و همه جهت خاطر از برکت اسرار کلی و مالی انصوبه
حسب ساخته بمرکابی حضرت خلعت و نسبت عنان مرحمت را انصوب
دادند و چون برگشته و حد که باعتبار دفع آن در سرحد مالوه گویان بدین
نام موسوم شده و در افواه عوام و خواص اینبار روزگار بد نبود و شتهار دارد و
مجموعه اوقات اقبال اندر ذری چند انصاف سر منزل اقامت مویک
سعادت شده بقدر شکار قبل رحل توقف انداختند چون در عرض اقامت
این فرزند مکان شیشه ستارگان و پیشوای خباب ستارگان بار
سودی مویک اقبال اراده درود مسعود و لا عمل نموده بنای خراب
لبت و سوم ربيع الاول سنه هزار و شصت و هفت هجری در آن

کر آید و چون اقامت آن نرسد اباد از غوغا نه صیحه سر حضرت خلعت نرسد
ح کدورت سفر نموده تماشای آن عشرتگده را یک کلفت آراستید خاطر افروز
پیدی در آن معراج و دلت بحدوث منزل گزیده در غرض امتداد معرفت از
بره و دفعح سایر منزلات انتقام دکنش کام دل بر گرفت و اراده صریح
مقتضای رای جهان آرای آرد و برای هفت دار الخلد عظمی موافق جوش
ح اندکس افتاد و بابر آنکه در دست جلوس پایون از حضرت امور عظمی
تصویر سرانجام بجزایافته بود و از بی براری و غرض پرستی صوبه در آن مقام
ولایت که نظر بعضی از وجود عده برین صوبه های هندوستان است و اعتبار
نفا و نرسد و نرسد ساحت در قمار و عریب مریض نباد نرسد از باب الی
سالم و در حور نرسد از و پیشه در آن نیرنگ مانظر اعظم بلاد ایران از نظم
و نسق افتاده بود و در نظام مصالحت جهان صوبه که در ایران پرستیده بجا
سوار موجود همیشه خاطر علوفه و دار داشته اند و زراعت و سایر دیار را و کن و با
و خالکس و برار پرست و مطیع و شقا و ایشان بودند و در عظام امور بر این
همی شده میشده اند حال کلی راه یافته بود و در حور حضرت خلعت نرسد
... به حکومت جهانی و حکم نجات سنت عرش آبی در قلوب تمام

چون از دل با فوت زانی روی پذیرفته و سبلا شترک لاله کون از دیده کور
 شاه و ارغالی بسیلان در آمده و آنرا حضرت مریم مکانی والدۀ ماجده حضرت
 عرش سنانی به کام ولادت حضرت جهانگیر کنی کش برسم روز غایت نموده
 بودند باد و دانه مرورید کنای بسیار نسبت کمباب بدان جناب لطف فرمودند
 از در محبت ششم و مجاهد الهی کنار در بای شور سمرزل در و دگر منموشند و چون
 خاطر اشرف از سواری عذاب و عاشقانی عموم غریب در با خصوص طلام موج
 بحر موج که با وی از جوشش و خردش از فواج لشکر طوفان انتر می دارد باز پرا
 از بندر گنبدان رایت قناریت را طرز از ارتفاع داده مکتب محمود لفظ در و
 دار الملک آن خطه طرب اساس یعنی بقعه و بنیاد احمد اباد بهفت نمود
 در روز دوشنبه است و پنجم ماه مذکور با همه اعلام لغزت بکبر بر نو الوار سعاد
 و برکت سایه دولت بر حفت از منبع امن و رحمت گسترده و شتر آن
 کل زمین دشمن را مانند فحمت اباد فراغ خاطر شد و مطلع نور بهجت و
 سر در ساخت در همس روز جشن و رن مبارک سال است و ششم
 از عمر اید قرین شاه بلند انبال مانند گنگامه نشاند امور نور و طرب از در
 و خاطر از دمنده ان کنی بر او دیرینه فروری یافته با نواع بک از خبری و بهر

چون بچهره کشای تابند حضرت شاه علیه اقبال سر انجام معامله دکن که از دیر باز
 صورت نیافته بود برود احسن رود نموده ازین راه سر مایه رفع نفرت و درنگار
 بنی صفت خاطر امده شمس موصول انجامید در خیال هوای سیر گمراه که از دیر باز
 کمون خاطر عاظم بود خاصه تماشای شورش و طغیان در بای شور بار کی سلسله
 جیان شوق آن ترهت آباد اید لاجرم باین غرمت صاب رایت
 جاه و جلال بد این جانب ارتفاع پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال
 سعادت بهمنانی اختصاص یافته بود صید اقلنی و تماشای آن سرین
 های نشین و مکانهای شست نشان باعث مزید اسباب و طبع آن رنده
 طبع و ارکان شد و روز بروز انواع عواطف و فاسد مراحم باو شده
 در راه انکسرت غمور و بروز تمام نمید و چنانچه نرفته که در سر کار خاصه نزدیکی و تقاضا
 داشت قطع لغزاد کردن مایه آن کرده نمایر شیر اقلنی که اعتبار مبارکی درین
 آن بودند انکسرت رحمت نمیرمودند از زنجیره قطع عمل کرانما به بدینی بود که در
 برابر زنگینی و درخشانی آن کرب و تاب از تاب بیابان لوبی تکلف سخن
 بیافزاد جوهری بود بی بهادر غرت صفای لون در رنگ عداوت نشانی
 قره از این و بگر گوشه من بگری گزیده و از خست جلا شد و ای اس

فصل نامور از لغز اشرف گذشت که از آنها رنجبر محلی سیراف طلعه ده رنجبر
نقره مزین بود و قیمت برآش که بنور تحت موسوم است یک کعبه روپیه مشهور
و از آن گذشته و در رنجبر دیگر که فلان نتوانند کوه شکوه بودند یکی موسوم به
و در بین نخت بلند ساهی سر یک موافق قیمت نور تحت قرار یافت چه آن
کوه پیکر از من منظر سر چند در حسن صورت و سیرت و قبول تقسیم و فرید حدش
و موس بنور تحت نمی رسبند اما در عظیم حسته و کلانی بنیه بردنایی می آیدند
و در ضمن پیشکش سزده خوان ملو از چهار مرصع آلات و دو قطعه لعل باست
ریان و نیم آبدار بوزن شش مانک و انشتنر عین الماسی از این خود
و صدر رس اسب صرمتک باد رفتار عربی نژاد و عراقی نسل از لغز انور آیدند
که از آن جمله سه راس کمال انبار دشته مزین رخت مرصع محله قیمت
مجموع پیشکش دکن سبب یک روپیه قرار ندیفت سوای آن دواک روپیه
بجهت نور جهان یکیم و صنعت بر زر روپیه مخصوص با برگیان نموده سیرل سوا
ارسال یافت و بهیه جهت کل پیشکش در امان به سبب و دو کعبه و
بر زر روپیه کشید بمان فوج موکی جاگنیری لصوص گجرات با شاه بلند
شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانجی که در آن ایام روی داده

را به سورج سگه در اوج سما و سگه و غیر آنها یکی بنزیت مناصب و لغات را
از شرف بادیوس درگاه والا استعدا پذیرفته و ندور گرامند نمایان لایق
دشایان حال خویش گزرا بنده تعایبات خاص اختصاص یافتند و سایر آنکه از
آزنگی وقت و ناکدشتن اقامت پیش نمی نمود آنکها بعد فوج مملو از انواع
جور نمودند و بسیل یک نام که سر حلقه میدان پیشش عادل خان بود نیز از نظر
اشرف گذشت و چون آن کشتی را از امداد نوع خود بکمال حسن صورت و
قبول نفیم و فرمان بری و عدم عریه به سستی همیدیل و عدم انظر منظر نظر
شده بی نهایت خاطر پسند افتاد و چنانچه بنفس نفس بران سوار شده و درون
عاشقانه شرف بردند و بحسب رسم معهود انحضرت که همیشه بکام سوار
قبل است بریل قصد سیاحت گوهر افتان را با نیزه و دفع عین کمال
مبنودند و بنزیت سر از سر و کوفه مبارک را دمار پاس و روی زمین
درم نیز فرمودند از آن زور باز شیراک مدکور سمت اختصاص یافته بکیمت
سواری خاصه مفر است و سایرین بسنت بنوخت موسوم گشته است سر
حلقه جبهه میدان خاکگی انبار بنزیت و افر فرمودند که آن را پسند و
در دن من غلخانه والا می پسنده باشند و بعد از چند روز پیشش با دیگر

۶۸
فصل نامور از نظر از عرف گذشت که از آنها رنجبر محلی سیراق طلبد و نه رنجبر
نقره مزین بود و قیمت بر آن که بنور تحت موسوم است یک کده روپیه منظور
و از آن گذشته در رنجبر دیگر که فلان نتوانند کوه شکوه بودند یکی موسوم به
روپین تحت بلند سالی سر یک موافق قیمت نور تحت قرار یافت چه آن
کوه پیکر از من منظر بر خند در حسن صورت و سیرت و قبول تقسیم و روپید خدش
و موس بنور تحت نمی رسد اما در عظیم حبه و کلانی بنیه بر دغاف می آیند
و در ضمن پیشکش سزده خوان ملو از جوامع اصعالات و دو قطعه لعل با بابت
ربانی و نیم آبدار بوزن شش مانگ و انکشته نین الیاسی از صاحب خود
و صدر رس اسب صحرانگ باد و قنار عربی نرزد و عراقی نسل از نظر او گذرانند
که از آن جمله سه راس کمال اعتبار داشته و نین رخت و اصع محله قیمت
مجموع پیشکش دکن است یک روپیه قرار بدین قیمت سوای آن در یک روپیه
بجهت نور جهان یکیم و نصف سز در روپیه مخصوص با بیگیاں نموده سپر سوار
ارسال یافت و بهیه جهت کل پیشکش در امان به است و دو کله و
سز در روپیه کشید بانی فوج مکتب چاکتیر می بصوب گجرات با شاه بخت
شاه جهان بعد از فتح دکن و سواری که در آن ایام روی داده

ابجد سورج سنگه در اوج سواد سنگه و غیر اینها یکی تیر میت مناصب و لغات را
از شرف لب و بوس درگاه والا استعدا پذیرفته و نذر گرامند نمایان لایق
و شایان حال خویش گذرانیده تعایات خاص اختصاص یافتند و سایر آنکه از
آزنگی وقت و فاکد شفق اقامت پیش نمی نمود آنکها بعد فوج مملو از انواع
جوار نمودند و پیش یک نام که سر حلقه میدان پیشش عادل خان بود نیز از نظر
اشرف گذشت و چون آن شرفیل از امراد نوع خود بجمال حسن صورت و
قبول تعظیم و فرمان بری و عدم عریزه پستی معیدیل و عدم از نظر متغیر نظر
شده بی نهایت خاطر پسند افتاد و چنانچه بنفس نفس بران سوار شده درون
عاشقانه شرف بردند و بحسب رسم معهود از حضرت که همیشه بکام سوار
قبل است بریل قصد سیاحت گوهر افشان را با نیزه و تیغ عین کمال
مبنودند و بنوبت سر از سر و دسوف مبارک را دمار پاس و روی زمین
درم زبر فرمودند از آن زور باز تیر پاک مدکور سمت اخفاص یافته بحمت
سواری خاصه مفر است و سایرین بسنت بنوخت موسوم گشته از سمت سر
حلقه جبهه میدان خاکگی انبار پذیرفت و امر فرمودند که آن را بپوشه در
درون محن غلخانه والا می بسته باشند و بعد از چند روز تمام پیش با و دیگر

مجت که حال سوات نشد و باده هوش ربا دارد پس مرتبه نخستین
داشته مرتبه مرتبه بر مرتب الطاف بی پایان می افزودند و آنحضرت بعد
از ادای سکر و سپاس این عنایات خاص هزار مهر و هزار روبرو بطرفی نذر
و موازینی این مبلغ بر سبل نقدی گذاریدند و حضرت عذرت و زینت خلعت خاصه
با چارقیب زر و زرد و مردار بد کشیده و شمشیر با برنجه مرصع دیگر عجب در آنحضرت
رحمت نمود و منصب سی هزار ای ذات لبث هزار سوار و دسپه و سه سپه از
اصل و اضافت سر عید فرمودند و بعباس تقاضا جهانیه انبار بخشیده فرمودند
که صد بی جهت جلوس بیاور آن ترقی یافته رفعت از بی قرین بخت گشته
باشد چنانچه خود در جهانگیر نامه نامی این عبارت است خط خاص نوشته اند
که این عنایتی است نمایان و لطیفی است بی پایان که نسبت بان فرزند سعاد
سمت ظهور یافت چه از زمان حضرت صاحب فرازی تا حال هیچ باد سی
درین سلسله علیه اینگونه عنایتی سراسر فرزندان شایسته خود سموده آنگاه از راه
فرید عنایت از چهره که والا فردو آمده خوان مال الوان جوارگرانابه
بیت اقدس بترارک مبارک آن زینت بخش اوسه در رنگ عدت
نثار فرمودند بعد از آن امر امی علام شل خانچان و عبداله خان و مهاجری

در چون مکتب جاه و جلال شاه بلند اقبال پرست و سعادت در غایت نزد
نمودند بگناه گوهر محمد خلقت سلطان دارا گسوه که در آن ایام از خدمت
والد والا قدر بازانده از ملازمت جدا میگذاشتند و انواع سعادت و بخت
بودند حسب الامر حضرت خلقت مرتب با جمع امرای نامور و سنوری
باقیه باستقبال انسر و شایسته در چون شانزده والا گهر بلند اقبال امیر
عظیم از سعادت ملازمت شرف پذیر گشته حضرت راجت یافته شایسته اقبال
اختیار ساعت مسعود نموده هشتم آبان ماه الهی سوره انعامی موزنی باز در نیم
ساعت هجری برسم و این شایان و نور و پوره نمایان چهره دوست اقبال
افروخته در این ماه و جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند و
چون ملازمت استعاضاد یافته مراسم مسجوده بجا آوردند حضرت خلقت مرتب
در فراموشی شوق محب آن بر افراخته حضرت ابروی را بالا می برد که والا
طلب نمودند انگاه خوشین از جا در آمده قدمی چند فراموشی ننهادند آن
حاجان جهان را چون زنجیر یک انوش کشیده مدتی مدید همچنان در
برداشتند و آنحضرت از سعادت نمشی و ادب از نشی با هر چند
پشت بر رعایت آداب نمودند حضرت خلقت مرتب بحکم سلطان

۶۶ در باب مناصب و انقباض نمودند مثل احمد گرو جانبا پور و علی بن
بسم و انبهری و مکر و ماکور و کمره و کلم و پرگنه بالا پور و ابر و پرگنه میر گنه
سرکاست و ده کرد و کم لبت و پنج کله و و پیه حاصل آن باشد در آمد
و مثل آن پرگنه خام و کن یکده همه این کشور یافت نمیشود در بنو ابرام
نخشی که با فوجی از زندگویی باوش می بقضه تنبه و نادب بهرجی زندهار
کجلانه تبین یافته بود و او را با پیشکش گرانند بدارت آورد و خوش آمد
و بگویندگی آن خلاص است مگر کی چهره ظهور نموده نصابت مستحسن افتاد
و در انبان نموده شاه بلند اقبال بدرگاه گنبدی پناه افواج فایده که حسب الامر
اعلی استک استیصال مقهور آن شوند و زانه نموده از برادر پور خصم شده بودند
در طی راه سعادت بدارت رسیدند و تحقیق و فایده کیفیت خدمات
شایسته که در انولایت سعیدیم رسانیده بودند از تخریب ملک و نادب
اهل آن که باعث اظهار اعانت و انقیاد و طلب آمان را جهاد و پیرش
باج و خراج برسانه شده بود از قرار دفع محض و الا سببند و موزاری
شصت و پنج میل کوه پیکر و مبلغ و دکنه و و پیه نقد از چاند و سه و نیم
قبل و یک کله و و پیه در بر سبیل پیشکش گرفته بودند بنظر اقدس در آمدند

نایبند انصاف غمان انصاف مویک جاده و جلال شاه بلند اقبال بقیع
و لغزت کرت اول از دکن و ادراک ملایک حضرت خلدت عزت سرافرازی
یافتن انواع میرانی خصوص خطاب عظیم ایشان شاه بهمانی
و نصب کرسی بجهت سیر و الا برای جلوس آن بلند اقبال
چون دنیا داران دکن و در باب متعلقه باو شاه را بادلبای دولت بود
پسوند تسلیم نموده بدین دست از بر متین غرور نقای امن و امان و احکام
آوردند و عاقبت ازین راه دوزار الامان سلامت و عاقبت بر روی گمار
نخستین گشوده مکنان در مقام بندگی و نگاه اسبابه شدند لاجرم خاندان
شاه بلند اقبال از همه بگذر بجهت گردانده نوعی ازین مهم فرائع یافتند
اختیار لواهی و الامر محبت را از نخبه دکن و بر طبق دستور سابق عبدالرحیم
خانمان را ابعاد صاحب صوبه کی خاندیس و برادر دکن سرافرازی داده
سی هزار سوار و هفت هزار پیاده بر فزار و خاندان بگویم او چنین نمودند
از بجهت دوازده هزار سوار بر کردگی خلف صدق او شاهنوار خان مقور
درشته به ضبط محال دکن فرستادند و خط و حرمت هر یک از سرکارها و
تنها نجات و پیرکانات بالایی کماث را بعهده کار گذردی یکی از امرای علم

والا یعنی اختصاص یافتن بر حجت کمپوه مرصع یا پهل کثوره که ضمیمه مرصع
بود روی جانب درگاه کتی پناه زمین بوس سپاس و تسلیم ندگی بنقدیم
برین سرنارک نعمت از راجع این والا عارم اینوس در گذرانند ایشان
همان روز بنا بر نیایچه شهر در آورده در مقام سرانجام پیشکش بدین فرقه شد
و پس از چند روز پیشانی نمایان از جواهر مرصع آلات و فیدان نامور نمود و بسیار
عراقی و عربی که قیمت مجموع بانه زده کله روپیه آماه نموده معجوب امر رسول بای
لقب در باب قبول نبی درگاه عالی مرصع و آت مجمل مرکبی و رای جاد در آن
نمودن نزد کبی لبرعت تمام طی راه نموده پیشکش رسانند و تیر و زنت کاشنه
ساعات با بوس الرحمن حضور پر نور دشمنان تقدیم خدمت مدکور در پای
و از بدین سورج این ایام خیر انجام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم
شهر یورس ۱۲۰۰ جماعتی معانی دویم شهر رمضان المبارک سال هزار و سیصد
و شش هجری بعد از گذشت است و شش گزری و چهل و یک که در ساعت چهل
دقیقه بخوبی باشد در خطه بره پور شینان اقبال شاهی بعروج مولد ملک
آخر فرزندی سعادت مندی از لوار بدینی القاب مهد علیا میار از راه
نوا این و نور آگن گشت و آن مولود مسعود زمره حبیب روشن رای

گزارند و دغابنی خدمت گذاری ایشان با علی در جات شاهي سرزاري پايه
مغافرو با همي شدند و راهي پيشگشي شايان از مراتب خود نرسيد داده منتظر انوار
در آرد و از ان جمله قطع ملي بود گر انجا به که در آب و تاب و سنگ در انک و صبا
و شغافني زغير ان کمتر نيز جويان در آمده بودن پهنده مشغال و پنج و نيم سرخ
بد و کليمه و پيتميت اتياع شده امر با علي و غير که شفقت سرزاري و پيتميت داشت
گزارند و غلامي افضل خان تير پيشگشي گران مند بر نعليس و نوادر کشيد بگلي
پسند خاطر شکل پسند افتاده اعلي مزينه قبول يافت و چون مير کلي و جادون کا
که حصص جبار ابا و کلکند و بافته بودند نيز و کلي انوار است رسيدند قطب الملک
بنابر انچه از اکاه و لي و موشيار مغربي پيره و انفر و پشت نهاد و نديت قلعه
معيان و طعيان راضي بودند بحسب فائز ناجار با عادل خان و غير از زوي سدارا
مرا فني استکار امينود لا جرم لي نوقت سلوک طريقه آداب گزاری پيش گرفته
زور پيشه پنجم رجب سنه هزار و بيست و شش هجري که فرسا و کان در پنج بروج
شهر منزل گرفته بودند از دريافت پايه شرف ابد و در آمده پيتميت بر آمده و ان
راه اواب سعادت عايد بر روي خود کشته و نشان عالي شان در اباد
خام گرفته بر سر نسبت و از زوي ادراي سکرانه غنايات شانانه خاصه ادراک نشيد

والا یعنی اخصاص یافتن بر جماعت که پویه مرصع با پهل لشوره که ضمیمه مرصع شده
بود در بجانب درگاه کتبی پناه زمین بوسه سپاس و تسلیم بندگی بشمارند
برین سزناک نعمت از راجع این والا عارم اینوس در گذرانند ایشان
همان روز بنابر نیایجه شهر در آورده در مقام سرانجام پیشکش بدین فرقه شد
و پس از چند در پیشکشی نمایان از جواهر مرصع آلات و فیدان نامور نمود و سپاس
عراقی و عربی که نصبت مجموعه با نرزه کله روپه آماده نموده معجوب امر رسول با
لقبده ارباب قبول نبی و کما به عالی مرسل و است مجله مرکبی و رای جادون اس
نمندان نزدیک به سرعت تمام طی راه نموده پیشکش رسانیدند و تبریکات فائز
سعادت لب و بوسه محبت حضور پر نور و شمعان تقدیم خدمت مکنور در پای
وزیرین سورنج این ایام خیر انجام که عبارت است از نور چشمه یار دهم
شهر پور سله جاکتیری معانی دویم شهر رمضان المبارک سال هزار و سیصد
و شش هجری بعد از گذشت لب و شش گزری و چیل بل که ده ساعت چیل
دقیقه نجومی باشد در خطه بره پور شستان اقبال شاهی بعروج مولد ملک
آخر فرزندی سعادت مندی از لوارب مدنی القاب مهد علیا میار از مال
نوا این و نور آگین گشت و آن مولود مسعود زهره جبین روشن رای

گذراهند و در فانی حدیث گذاری ایشان با علی در جات شاهی سرفرازی است
مناظر و میبایست شدند و در این پیشگفتی شایان از جانب خود نرسید داده بنظر انور
در آورد از آن جمله فعلی بود گرانمایه که در آب و تاب و سنگ در سنگ و صبا
و شغافی بغیر از کمتر نیز جویران در آمده بودن بفرقه متقال و پنج و نیم رخ
بد و کلمه و به قیمت اشیاع شده امر با با علی دیگر که شصت هزار و پنجاه و شش
گذراهند و غلامی افضل خان نیز پیشگفتی گران مند بر قیاس و نوادر کشیدگی
ببند فاعل مشکل پسند افتاده اعلی مرتبه قبول یافت و چون سیرگی و جادون
که حصت حیدر ابا و کلکند یافته بودند نیز یکی از ولایت رسیدند قطب
بنابر آنکه از آگاه ولی و مشیاد موری بهره وافر داشتند و در بدت فعل
بعیان و طبعان راضی بودند بحسب نامرناجا با عادل خان و غیر از روی مدارا
مراضی اشکارا می نمود لاجرم بی توفیق سلوک طرفه آداب گذاری پیش گرفته
زود پیشه پنجم رجب سنه هزار و هشت و شش هجری که فرساده گمان در هیچ بود
شهر منزل گرفته بودند از در یافت با پیشرفت ابد در آمده بپشتال برآمده این
راه آداب سعادت عادی بر روی خود کتوده نشان عالی شان را با بد
خام گرفته بر سر نیست و از روی ادای سکرانه عنایات شاهانه خاصه ادرک نشد

سواهی آنچه در مقام اخامت رسوم پیشتر بریل نزل و اقامت و طریقی ضابطه
بود و دیگر تکلفات از پیش لغو و سایر اجناس مثل جواهر و منیل و سبب بطور
پائیزه یک روبه زر نقد و پیش از پیشش برین تعقل بر گماه و الا سال داشت
لقدش یک روبه و پنجاه رنم منیل لغبت و دو کلمه روبه و پنجاه سبب عراقی
روبه و بانجی جواهر و مرصع آلات لغبت و دو کلمه و چهل هزار روبه و بعد از گرفتن
پیشکش بحسب رای رایان خود را با محمد گزیننده و غل فلو شد و سایر محلات
بالای گهاٹ را در تحت تصرف خود آورده تحقیق را غرض شد نمود و تحت
لی نونف خوجرخان را که اکنون بخواب سپهر را خانی اختصاص دارد و لغبت نهالیه
و مصافات آن رساندند و جایگزین یک را که در آخر بخواب سپهر را خانی سردار
یافت منظور از حضرت نموده نامزد لکها بیانی فلو محمد گزیننده و برام یک
بخشی افواج خاصه خود را با مورس خند که باب بر نهالیه و آن و فو صداران که بگرا
محال متعلقه اولیای دولت سرافراز می یافته اند با بالایی گهاٹ همراهی کردند و
سکنان را اجابجا گذشته خود مر حبت نماید با محمد رای رایان اشال فرموده
از تحت نموده فلو را بجای سپهر خان سپرد و خود بریل المیار حاصل نبرده با
افضل خان پست و بادگیر پیشکش عادل خان را بدر گماه و الا رسانده از نظر

[illegible]

نام احکام آسمانی و نائید را بی ندریده میدارند که با اقبال مغایر و با قضا و قدر
برونمی نوازند تا چار دیده و دوانسته فرار از غنیمی دادند که کردن عیلت بطریق
از خلاص و ارادت ستوده و دوش فروتنی و سرافکنی بزرگوار بنگی دارند
و دست تصرف از اعمال متعلقه بادشاهی کوتاه داشتند عهد و خراج سپاری
و مال گذاری بر زمره انقیاد و فرمان برداری گیرند چون در عین این قرار داد
افضل خان و رای را باقی به بهما پور رسیدند عادل خان با پنج کردی شهر
به استقبال شناخته باند سیر نیکان درگاه گیتی پناه بابر رسم معموله بیاورد
و در آب نسیم و زین بوس تقدیم رسانده نشان قدرشال و فرمان نشان
سبارک را از زینت فرق و زینوارک ساخته باین اعتبار مسابقات سر
بابیج طاهر فرموده برافراخت و حکم انشال امر جهان مطلع و اعانت مضمون حکم
از قباب شعاع و زره شال در مقام بنگی آمده بعد سوره که سایر ولایات باد
را با کلیه فلعه ما خاصه حصار احمد نکر نسیم اولیای دولت ابد بپونذ نمایند
همی گران سید احمد و سایر دنیا داران دکن سرانجام محموده بدرگاه و دادار
ولس این همه دقت بقدم اعانت پیش آمده همیشه از شیندر مقام این سپار
و خراج گذاری باشد چون از خواص افضل خان و رای را باین محاسبه بنگان

[illegible]

از راه انعام محنت غلامی افضل خان و رازی رایان را به بیجا پور و میرکی
مبعقد خان و رازی جادو داس را بکید را باد بفرستد تا عادل خان و
قلب ملک را به تینه نواح پیش از فرا از حقیقت کارگاه سازند و ارشاد
خوار بعلت در آدرو هشت راه اعلی ارشاد نمایند و چون کنارت
مجمیع سداقی اقبال گردید امرای اعلام و سایر منصب داران تعینات صوبه
و کن مثل خانان و صاحبان و مهابتان و شاه نواز خان خف خانان
و عبدالله خان بیاد و فرزند جنگ و راجه سورج سنگه و راجه ها و سنگه و دارا کجا
و راجه سر سنگه و بندید و غیر آنها به سعادت استقبال شناسانه از سجود بیان
مدتی مکان درخت و اقبال بر روی احوال خود گذراند زود و شنبه پنجم
ربیع الاول شنبه هجری است و سوم بعد از سه جلوس جهانگیری بپوش
ماهی رایان طرازات خورشید و از راه نور حضور سر سنگه بر پهنه
افق آن خطه پاک ازین روش طالع نور نمودار و نمودار فضایی طو شد و بعد ازین
زود سر زمین دل نشین مند و از پرتو در و دو ملک خود جهانگیری طرب نمود
از سال و دوازدهم جهانگیری و ادین بخش لوری و خوشگاری صبه رضیه
نواز خان حلف الصفی علیه السلام خان و حیره کاشی شاه قلع و رسیدن پیشین و دارا

و مهین اوزاره صولت و سطوت انحضرت یوم و بران کشور را در نه خبر از دند چاه
 از صدمه غلام سیلاب افواج بحر امواج بدالغوب جهت سرزمین بد کشور را از بار
 گزیننه ناسا حل در یابی شور چار موجه طوفان عاده و سورش فرود رفت بلکه نرس
 کشتو جانب ضرب لکد کوب هجوم خیال فتنه و آشوب گشت مخلص سخن کعبه
 و جلال شاه غلبه اقبال از راه چنور و نند سور متوجه دکن شده آرد دی چاه
 بوی بحوالی حد رانا امر سنگه که سر راه بود و وصول یافت از اخلاص کشیش
 توقف برسم استیصال تشافنه در انومه به سعادت لب با بوس مستعد گشت و
 بعد از تعظیم مراسم کونش و تسلیم و ادای لوازم عودیت پنج رنجبریل مفت
 اسب عراقی و جوانی پر از انواع مرصع آلات بر شمش گدازانده با عطا
 خلعت شمشیر مرصع و دود اسب عراقی با زین زرین و دودیل نر ناده با سار نقره
 کامردای ابد امانده ساخته مولف القلب و مسلمین خاطر وطن بالوف حضرت با
 و حکمت سنگه نیره خود را با هزار سوار در رکاب طغر نساب نرساد و چون شاه
 بنده اقبال از سر حد رانا موکب منصور را انصفت داده رابات خطرات
 را بصوب بره چنور از ارتفاع بخشیدند در طی راه و کلاهی عا دل خان را که سابقا
 بر گرنا گیتی نپاه فرستاده بود حضرت مرحمت دادند و بخاطر مبارک آردند که

مردار بدحور با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پیرده مرصع از جمله غنایم احمد نکر که حضرت عرش سنان
اکبر بادشا و با حضرت رحمت فرموده بودند و یک کدو پنهان صفت بد اقبال
مند غایت نمودند و دوسر سپ ساخت مرصع و دو بل نروده با سار طلا و نیمه هم
بادشا بانه ساختند و دوسج گرانمایه که عرس آستانی اکثر بانها اکبر و
یکی را بر فرق مرقد ساری بسته دیگر را حایل اساک کردن می انداختند با عقی
و دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام جشن رسد کردن مبارک می شد و یک
رو پنهان پشت بان هم نموده بان گرامی گوهر درج اقبال رحمت فرمودند
انگاه هر یک از امرای عظام بادشا می که هم امی بر کاب نصرت انتاب
از حضرت نقین یافته بودند و خدی از بنده های رسناش می فراخ و
مراتب بنصاب دادند و سر فراری یافته بر رحمت اسب و سر و با ضمیمه
عمیه شدند و امر عالی بر بنجید ریور لغا و یافت که مهابت خان از جمله نقین با نقین
مهم دکن بی بدایه سر ادبی و محصلی نموده سلطان پرویز را در دروازه
ساز و مجد شاه بنده اقبال از جمله سلاح شوال سال هزار و ست و پنج میرجا
مطابق ششم امان ماه الهی انتاب در اردو نمانه آن زمین بر زمین بر آید و
شدند و بدین محض با اصلیت اقبال بی زوال منسل از وصول نصبت

کما از دست زفته از دست دیگری بر نمی آید لاجرم بخاطر عطر آلودند که سر آرد
 این هم اسم را بنبر بر کفرت تقویض فرمایند و بنا بر آنکه افواج سپاه مخالفه
 خال حسان که سرکردی ایشان بنو قریظ داشت سر تا سر عرصه دکن را مانند
 بخت تیره آن بر سر مد فرو زفته بودند و در تیره پنهان لغایت روز طلب بودند
 لهذا بسفروب و دقتخواهان این بر صواب اندیشیده که موکب لغت از غمیر
 بصوب مالاک جنوی قرین غربت و خوبی بهشت فرموده پاشا خود پیش رفتند
 و توقف نمایند پاشا بلند انبال را به پیرو کن و بنید تاوب و کنسان نامزد کردند
 و با جمعه بزرگ این غرمت صایب در معنی سعادت اثر که چون گوشت بخت
 آن بخت اختر در عین استفا و بود و اوضاع انجم و افلاک مانند میسر است
 صورتی از ان صاحب اراد صواب رونق مراد این سرور را به پیروان کشور
 دستور می دادند و در وقت حضرت آن سال سه مرتبه غل الهی و سر ادا فرستادند
 و در آن جهان نیاسی را بکتاب استلاب و الاشیای خفا محسوسه ناکند در بخت
 هیچ پاشای فرزند انبال مند خود را شاه بخوانده آن شایان پادشاهی عالم و انان
 ابن اعبان بنی اوم را شاه خرم نامیدند منصب انحضرت را از اصل و اضافت کین
 رده هزار سوار و داسپه و سه اسبه مقرر نموده خلعت با جا و قریب مع

مکرر مذکور شد از سود نپذیر این سلیم الصدر سه ده دل و افراط تقوی آن حریف
 و عاقبت به برزخی آرزو و نقش مراد ادبیای دولت هیچ وجه در دکن در نشین
 تا آن حد که از بی ندبیر بهادیر و ایها بی شمارش را اله و بازند کبیرا و منصوبه
 های و در ارکار صاحب صوبه مذکور که باعث کسر شان بود و خود مان و فتح بود
 مقصود بداندن آن خیره ششی و چیره و سنی بجای رسید که تمام ولایت بالا
 کهات مخصوص احمد نکر که شاه نشین آن رفته در الملک آن بقعه است باصم
 در فصل و نصب صد منصوبه محل و ندبیر بالغیر آسمانی و ضرب شمشیر است او یکا عدو
 قلعو که در آمده بود و رفته رفته بنا بر آمد کار و بر آمد قرار داد و خاطر او باز از آنجا
 تصرف در آوردند و اکثر سپاهیان که در آن قلعو بودند بطرفی بی با و بجا کشند
 که پیاده رخ سپاهی تخت نهاده برین دستور از انملک بر آمدند و خانانان که در
 پیش های باری و عالم جلاخ شطرنجی روزگار را سپ و بل طرح میداد
 مکرر خود در مانده و شش در و شش بخت بند حزن گشت و آخر کار ناچار صورت
 واقعه از قرار واقع برگاه و الا عرض داشت نموده و در حدود مد و طبعی نشد و چون
 حضرت خلقت مرتب بر حقیقت یعنی کما سی اگر گاهی یافتند بکلم در باب مقدمه
 معهوده که سانی زمرده خامه و فایع نگار گشته بند استند که همیشه رفت

و غلبه ای اقبال این سرگزیده حضرت و در اقبال روز بروز ظهور و گرفتاریه او کار بر اجاود
نبراشنا گشت چنانچه در دسله اول گیتی ستانی مهم را از امانت بستی تمام بخوبی
که از سلاطین کار نموده و ملوک روزگار دیده آید سر کردند و در این سلاطین سربازی
کار سازی بخت و ادا و دیار و دولت قاهر و عسکر منصور را کار نموده شاید
فتح دکن و قهر و باداران مقهوران کشورها و را بعرضه ظهور جلوه کردند و نیز
بعد ازین فتح عظیم با بنام آنحضرت مهم خام و سار و کناره سر انجام یافته یافت و
هدران نزدیکی طلسم و تونبذنی قلعه ویرانید ماکره که با فسون تدبیر و سرک سببی
سج حک سلاطین عظیم ان فتح نشد بود از سرودی تا بر اسم اعظم اقبال آن
شایسته خلف سلیمان روزگار گشتنش گراید بخوبی که بفضل این دو فتح مایان
ان ابد تالی در مقام خود نگاشته ملک و تابع طراز خواهد شد و اکنون که نامه
سحر بردار در عرض بیان کفایت متین سرزین دکن است از شر و آلی مطلب که
طول و عرض طومار امتداد و در کار و مال شرح اندکی از بسیاران بکشند و در گشت
و ناچار ماکره ای سلسله سخن ساختند که ماره شسته مقصود این تقریب و نزدیک
که چون از بخورهای ای سر دار و حلیه و بهای صاحب صوبه صورت با فتن لغم و
انقلاب از هیچ راه روی برزده قطعاً بیشرفت آن مهم صورت است چنانچه

۹
خاطر آن گرامی نیر اوج جهانانی فرمودند شاعر سحر جان سرک کلام طابای علم
که از جمله ساطرزان درگاه و الاست تاریخ ولادت آن دلاگر چنین یافته
مصرع دومین نیر ادا ملک شاهی را شبی بدل خان کبدلی که در فنون استعداد
بی بدل عهد است و عیدم انظر است باین مصرع بر خورده مصرع شده پیدا وجود
نشا و شجاع نه
لوجه نیر دولت و اقبال شاهانه
افعال بخت سحر و کن و یاقین عذاب است

حضرت عرت عسانه برای اعلامی اعلام جاده جلال و اظهار شان حال
این بزرگ کرده غایت خود در مقام اعلام جهانان شده نخست بی رسید
اخوانی حدیثه این عزیز مصر اقبال را رفته رفته بر عالیشان ظاهر ساخت
چنانچه خسر و اختراع و بعضی خویش از اوج شرف محض مال افتاده و
همچنین مکر حقیقت بی حاصلی و محوری پرور و ضعف مکر در صورت خواهد بود
رانا و خواه پیورش و کن به معنی برکنان ظهور یافت انگاه عظمت قدر
مقدور این بر آورده غایت و اقتدار و پرورده و قدرت خود را مورد جهاندار
و جهانانی محض مانند نوری و معر و اندک کوششی حاصل از حضرت در خند و لب
شده و جلوه گری داده است نمودن خند و لب و جود و انی و احباب نیر و عود

دل بسته است و محبت خاص و باطن خلایق بخود شوقی و شاد کامی این بر گردان نشاند
 و نمون باز بسته اند و خالی پیش از نفسی خرد و اندازد و همانند مویهای اطفال
 حلیه جگر کند که نور که سر از گون فتح بان هم است بجا آورد چنانچه در همان ایام که آن
 رفیه مرضیه بگشت را بفس رضوان فرامیده با حوران بهشت برسند زود جنت
 آرمیده و در آن ایامی ان با حسن مجرور و عیسا مسعود حبله نموده با جل صور
 جرات خنده و ملائی نامات گردونی شب کشیده باز در دم ضیاء الهی سال نازده
 جانشیری سوافی نیر در دم حادی الثانی شسته اخسته اخص سعادت اندر در دم
 شاه بلند اقبال از نور اب قدسی القاب در نیم نانی ممتاز از نانی طور بسط النور نموده
 نفس مقدم فرخنده آن مسجودم محبت قدم از او حاش تا بسبب افلاک مکی
 در سر ابر ایند اگر گرفت ولادت با سعادت آن نور دیده اعیان ملت
 جاوید بوفوع انجا مبداء رسم رحمت هر جرات ادبای دولت گذاشت کار در
 زمانه بنا بر رسم آدای بر رسم شریف بنزل مقدس انحضرت شریف از نانی موزه
 ابواب بهجت و شاد مالی بر روی آرد و ثار جهانی کشوند و انحضرت برایت لازم با
 اندازد پیشکش بر چرخه هزار و معجزان نذر گذرانیده و در خرمست نام نموند حضرت والا
 زینت آن شاهزاده نامدار در این شجاع موسوم ساخته با انواع مهرانی نذر کس

استاد نه ار و پیه قرار پذیراوند و در همین ایام که دارالملک مجیر سمرقند
مصر بود بخت و چهارم ریح الاول شمس در عین سمانی و خورمی واقعه بوقه
غم اندوز کوکب عالم افروز برج سر فرازی حور انس بکیم که شش سال و یکماه شنبی
از غم شرفش منفی شده بود باز کی ملال اسودد و دیده خاطر اقدس را نقابت مکر
و نام ساخت و چون حضرت سلیمان زمان آن فرخنده آخر برج حجاب قرانی را
بغور ندی خوشن ارغندی داده این زو کمال علقه باطنی و پوند روحانی بدو
از رگد و وقوع این واقعه جاگه عبادانده سرتاپی خاطر مبارک انحضرت را فرو
گرفت همانوقت با سایر حجاب گریان نقابت غمت بمز ل آن در اوجاب
تشریف آورده در رسم تعزیه بقیم رسانیدند و آن کوکل گلش عصمت را در
جوار مرقد منور خواجه بزرگ دارمین النخی و الدین ارامگاه متورشند و آن روز
عم اندوز کم شینه خوانند و چنانچه نا حال در افوا خاص و عام همین نام مذکور
میگردد و بیان طلوع آخر سعادت مطلع جبه و جلال شاه غمخوار که
عبادت است از ولادت شاه زاده و الاکبر محمد شاه شجاع
در آنجا که ملال خاطر عاظم این طیفه ارغند که قیام و فوادم احوال کون و مکان و نظام
و نظام سلسله نظم و نسق امور کارخانه زمین و زمان استقامت مزاج و حاج ایشان

دربن انجمن ثناء و محفل این بادشاه جهانگیر از روی حرکتی شاه بند اقبال نموده
از روی مسافرت تمام تخفیف شرب مدرام را حضرت فرمودند و چون این خبر کرده
حساب عرت و برگزیده حضرت تا غایت تبادل هیچ یک از ممرات خاصه
ببرشدن ماده خوردن منموش را با التفات ننموده بودند و بنا بر آنکه لغو ای را
شرع ملت بر امر ممنوع و حکم عقل و الا خود را جند نگوید و ناپسند است تا اندم
دامن پاک لب انگیز که چون ذیل منظر ارباب عصمت از وصیت الیش بهرین
داشت و چون تکلیف اینهمی از حد امکان امتناع نماید و نمودن پیش ازین امت
در مقام محافضت در صورت بنحو ادب و تحصیل رضامندی خاطر حضرت پیر
مطلب ارتکاب شرب قبلی از آن بخور شمرند و از آن زور ناسی گلی که موقوف
الهی بآب شده هر از روی غیبت خاطر و عودش طبع قدسی نشویم
به پمانه کشی فرمودند چنانچه بجای خواندن اذان یا نذرده ملک برالع نگار و گمانه
خامه و فایح گذار خواهد شد چون در آمد نور و جهان افروز سال باز در علم و بس جهانگیر
و فرزندی آن طایفه آید و الا حضرت شاه بند اقبال زور شرف افتاب کشان
از نظر اشرف گذرانند و از جمله نواد و برادره نقل تاناک در شان بناده خشت
تراود که در وزن و سگشش نامک و در آب در یکشش در آن بود و این

از نور حضور نور فرخنده حش در نور را که در کنار تالاب دار البرکت انجیر النقاد
بود مرین و نور ساخت شاه والا جبهه بر اسم نیار و پا اندازید و اخذ بامت رسم کردند
پیشکش قیام نمودند و هزار مهر صیغه نذر گذاریده درخواست مام نمودند حضرت سلیمان
تسلیت از شان داده ماند از را که فرمود بدلی و شکوه در ایامی از صفحه روی دل
از این فرود ظهور داشت سلطان دارا شکوه موسوم خند و سایر شایگان
بایخت که سر آمد سخنوران روی ریش و زینت صفحه نامند و ربای نیت این
فرخنده ولادت عارض صفحات سیاه بر نور محاسن بدلیه استند از جمله
ابو طالب کلیم تاریخ ولادت چنین یافته مصرع کل اولین از گلستان شایه
نه از سوانح ابن ابیام ثانی و فرجام اوین حسن و زن مبارک شش سال به
و چهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در روز شنبه و پنجم و پنجاه
ماه التقاد یافته مرین از انواع زیب و زینت درورش بدیع و طراز
سروش ربا و نظاره فریب آمد و آن محفل مجرب و روح جسم محبت مزید عظمت
شان نیز اعظم سر به برابر می او فرو آورده در کفیه میران هم پله مهر انور گردید
و آن گرمی جان جهان جهت کامرانی متعجبان نسیمکی و خایر معدن آورده
نورین را با انواع نقود و اجناس منجیده و مجموع آنها به دستور بر ایل استحقاق منقسم شد

بعد از انقضای دوازدهم گری چهل و دو پل که عبارت است از پنج ساعت و
چهار دهم دقیقه بخوبی از شب و شبیه است و نهم صفر سه هزار و شصت و چهار
مطابق است نهم فروردین ماه الهی دهم سال جلوس جهانگیری و نمودار این مرد
معاف مکه علی و حسن بانوی کبری نوربندی القاب ممتاز ازانی صید الوار
آسمانی شد و فرزند محبته این فرخنده مقدم سراسر ریح مسکون را به پناه
بین قدم پر پسته زینت افزای شبستان خلعت گشت درین زور فروغ انیس
فراع انور که دقت خورمی و روزی و گنگام گرمی گنگامه دو ابرام لیل انیس
در آسوده بود ارم این محلی و منزل سعادت عامل برکت محل صورت نرین بانه
بخوبی خوش و دلکش برآمد که تماشای آن خورم بهشت حسرت افزای نگار گران
عالم گشت در آن نگارین انجمن که نسخه اصل فردوس اعظم بود بقضوای پیر ابرار
گرفت که زب و دریش رشک فرمای زینت پیشانی این بلند روان شد
بالمجد چون فحشه مقدم نواز گیتی افزا در خیز و زنبیل از عید مقدم سعادت لازم
شاهزاده فرخنده قدم به عالم ظهور گویا گشته گردیده مرده درودان محسوس بود
مسعود و محاسن شهید آورده بود بادشاه عالم بنابر رسم ادای این عید
سعادت نزل سعادت نزل شاه بلند اقبال نفس درود مسعود و بند دل داد

مصلحت زمانه شاه بلند اقبال را از سایه مستغفلان امور عامه رعایا و کافه برادران
و مرآت بی غاص اختصاص بخشیده بخوبی که از روی محاطت تمام تمام مقصد و مرام
را موافق و بخواجه و خواهران در کنار و برابر از روی ایشان نهاده و بمنزله انصاف
را در بن مطلب اعلی و معصدا فی خبر که سومه از روی دست انصاف کمال
و نصیب شایسته و آن برگزیده اعیان کون مکان را در بن امر عظم الشان
که قوام دین دولت و قیام ملک و ملت بدست ارباب سلاطین روی زمین برگزیده
چنانچه ارکان سریر سلطنت و قوام اورنگ خلافت از خورشید مکان آسمان
مکان را در استقامت وجود و بغیر الحود چار شاخه داده که مکارم را در اقبال کنند
مصدق هر جا چهار رکن ممکن بل چار حد و کعبه دین برایشان صادق می آید
تا قیام قیامت است حکام داده و افسر سردری این بنبر اعظم بنبر عدل گستر
را از فرزند کی این چار بادشاخه از حنبه طالع فرزندین که هر یک در انباج
نارک مبارک اقبال آند فروع یک از خری مهر و سعادت مشتری بخشیده
شاهزاده بنیاد سعادت مند درش نبوده سلطان دارا بشکوه که از جمله
دلا گهر مرث کبر سن و فرید قدر و شان برقرار است و ولادت سر اسر
سعادت آن شاهزاده دلا قدر که بیان از مقصد نتیجه نرسد این مقام است

دو نزاری سوار دود سپه سپه بر منصب آن سپهر مرتبه افروزدند و جاگیر
موافقی منصب بازده نزاری ذات و شرف نزار سوار دود سپه سپه از
نقد محال نخواهد شد انگاه بواسطه بخشیدن عظام سپهر جانشین رزنا از ملوک
اسعد استعلا یافت و با انواع مرام پادشاه مخصوص گشته از اعطای خلعت کرامت
و شمشیر مرصع امتیاز پذیرفت و بر حمت خنجر مرصع و تسبیح مرادید کران سپاه
سپه رقیل خاکی سرفزاری بابت با نعمت پنجاه نزار دود سپه نقد و منصب سوار
ذات و سوار محمود امثال و از آن گشت و جاگیر منصب و از محال گشت
رزنا و نصف دیگر از پر کفایت و امن گوه اسیر برین نزار یافت انگاه سپاه مراد
بنندگان پادشاهی که در رکاب طغرل متعاب بودند تعینات بشادمانه سردار
اند و خند هشتم نبرسته و به جاگیری بعد از چاراه کنوز کرن سپهر رزنا و
مالوف خود خلعت مرصع یافته فرمان عالی برین مده صادر شد که بکشت
سپه مراد با نزار سوار همواره در رکاب شاه بلند احوال کامکار و بانی و خاکی
باشد نور آموود شدن عالم شهود از بر نو وجود مسعود شاهزاده
سعادت پرور محمد دارا شکوه

چون حضرت و ائمه اطهار با حکم اتمام در سر انجام مصالح این ناخاندن و صوابید

دولت شده باسک ادراک شرف ملازمت شرف بحسب فتنه دار
پرتو نظر عنایت^{والله} والا قدر تبارکی فتوحات بی اندازه اندوخته انواع سعادت
و دنیائی در یافتند حضرت خلافت مرتب از کمال شوق و نهایت ذوق
بنحوی ازجا در آمدند که نیم خیز شده زن جان جهان را چون رمح در دل
سنگ در بر آوردند و رانی در زار اعوشش عاطفت درشته رایحه حیات جادیه
مبتسم امید رساندند شاه یلند اقبال بنا بر ادای مخفی سناش عواطف و مراحم
بمقیاس خاصه این مایه عنایات نمایان مرر رسم تسلیات و سجرات لشکرانه
که از روزم این مقام است بجا آوردند و بعد از فراغ اداب تعظیم مراعات امانت
رسوم معموله معهوده هزار مهر و هزار روزه بصیغه نذر و موازی این مسلح بنوا
لصدق و صدوقچه بلورین مالا مال از جوهر انما یه گذر شدند از انجمله لعل کز انما یه
رانا بود که حسب التفوهم از باب بصیرت این فن بهای این شخصت هزار روزه
منور شد سدرین مجلس حضرت خلافت مرتب از حضرت رایحه شرف طعنت و
و چار فب مرصع منور ساخته کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دودسپ عراقی باین
دکام مرصع و دودسپ عراقی باین دکام مرصع و بجای گنج نام نسیل خاکگی و
ماده فیل و کبر با براف نظر ضمیمه این مایه مرصع ضمیمه معهوده سه هزار روزه

بیان سعادت شاه بنده اقبال فرین فتح و لغت از
هم زمان محبوب دار الکبریت اجیر سعادت در ملازمت حضرت

چون پستیاری با ثبات و سانی فتح ابابکب در لغت بر روی اولیائی
شاه بنده اقبال شود و نقاشی و نقیصات را با شاه اقبال بر وفق مقصود از
جواب ردی نمود لاجرم منعی طرد فروری در آئینه معانی حس و صوره صورت
نقش مراد و دلخواه آن در صفحه از روی کفنان بر طغی و نحوه درشت
و در حال حالت منظره نماید امر دیگر منو فتح انواع برود و غانی حواس ملایم
واله والاقدر در وجه اعلی داشته آن عباد به بسوی دار الکبریت اجیر شش کام نمود
بنابرین حضرت شاه بنده اقبال بکیر لاری و الا ارباب لغت ساخته
فتح طرز رایت طراوت پرداخته عیان الاعراف را العفاف دادند و در
تاریخ دهم اسفند یا سال نهم از جلوس جاگیر ی چون برکت سعادت
فرین نمودن دولت و محبوب غرت و غر مطهر و منصور نزدیکی بده اجیر
فی ایران مصر غرت مصر بختام لغت شد سایر ارکان دولت و اعیان
حضرت حسب الامر اعلی استقبال مرکب اقبال نموده بدولت با دبوس غایت
آینه... بکشته ششم محرم الحرام هجری ۱۰۸۸ فرین سعادت در خل آن

شغال خوشری بانواع جواهر و موضع آلات و دود و نجفیل از نظر او کسی نگذرانده
و مدیرین مجلس سپهر سورجل و بهیم و ناکه و دود و برادرش سنبه و کلیان و حیدر
دیگر از اهل آن و مردم معتبر و درین استناد و لذت کاماب مراد شده بانواع
غنیات اعتبار یافته و در سپهر مجلس اول خلعت فاخره شمشیر مرصع و کمر
و خنجر مرصع و اسب عراقی با زین و سخت مرصع و سیل خاصه با برق لغره بران
مرحمت نموده به پسران و برادران و بیچین از راجه پوتان معتبر و اسب و خلعت
کمر خنجر مرصع غنای فرمودند و پسران و پسران و بیچین و بیچین و بیچین و بیچین
چون رانا از همه رگدینان طرح نموده بانواع انصاف گوناگون مخصوص شد و
سرما به مباحات بدست آورده و از سر نو ملک بر سر گشت لاجرم با دلی
امید و خاطری سر بر سر اخلاص کامیاب مکتب عرض شده مذم و در راه مرحمت نهاده
از همان روز کرن سپهر جانشین او بوسید افضل خان در ای رابان آمده و گذشت
نمود و بنابر مقتضای غنیات عام انحضرت بنام انعام و کرام کامیاب مکتب
گشته از خلعت خاص و خنجر و شمشیر مرصع و اسب عراقی با زین و سیل خاصگی
باینه مدرش از فرزند بهیج و بیچین و بیچین و بیچین و بیچین و بیچین و بیچین
منفرد و ز راه مهیا نموده در رکاب سعادت روزنه درگاه و الا گردد

طالع اچند دیکاری اقبال بند از ادراک شرف حضرت لعل بایه سیر آسمان لطیف
سعادت پذیر گشت و بر ریافت این مکرمت و الا فرق رفعت از دهن خلک اعلا
در گذرانید حضرت شاه بند اقبال بدست مبارک سر اورا بر دوش نهاده این او را بر کعبه
جادی نشین بخشیدند و چون سبب حضرت خاتم الامین است که در اقبال این مقام اغوار
و اگر ام غریز فرمودم بجا آرند و بعد از حضرت رودی مبارک بجهت جلوس او خاتم بر
گسترده و چنانچه در دست معبره سیر مردی مگر گوار است و نزد سایر احاد انکس
نیز سبیل نواز تر منقول و مشهور لاجرم حکم انعقد و در صد و بیست و نه که در اقبال
خاص اختصاص داده که کامیابی و رسیدن خاطر و تالیف قلوب او پوشند بپایان
عبداله خان در راجه سوچ سنگه را بجانب پست راست حکم جلوس فرمودند و نگاهار
دب چپ او را حضرت نشین داده نقش مرادی چنین که فزوری بران
زوری هیچ یک از اسلاف او نشده دست نشین ساختند ای عجیب کثر
فزوری و طیفه بزرگی و مهریت و احسان و بنده پروری لازمه دادگری است اینجا
که اقباب جهان باب بنایر دوزه پروری از سایر کواکب بر سر آمده و آنست
از دوزه کمال مردی و عین انکامل جابر فتنه با مجده را تا بنابر شکر گذری
این نعمت بزرگ بعد از تقدم مراسم زمین بوسی و تسکیم موقوفه ملل از زمانه پورن خیم

۳۳
وصول ایشان شد قبول جان بخشی تبار یافت آرمیده دل و مضمین خاطر
لی توفیق روی انید بر ریاضت سعادت ارسان بوسن نهاده چون به نزدیکی
معک سعادت رسید والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت جمعی از اعیان
دولت مثل عبدالله خان و راجه سورج سنگه و راجه سر سنگه بوسید سیف خان
بارہ را با استقبال فرساده ازین راه درخت اقبال بر روی روگمارا گشت و ند
وامر عالی غرور و دریافت ز درخشینه و هجدهمین سال نهم جلوسن گنجی افضل خان
و راجی اربابان باین معهود و رسم متور او را از نظر انور گذرانید و ران زور که
نوروز دولت و مهر فوری را با بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهاناب سبتور
هر روز در اشرف جبر که والا برآمده بر تو نظر خاص و عام افکنند و باین صفا
برسند جاه و جلال نشسته حجاب بارگاه ملک شهنای را اشاره باز او دادند
همین که رازا بیارگاه گیتی نپاه درآمده دیده آمدش از پر نور جمال جهان آرا
رکش مطلع خورشید گشت از همانجا بجو و ارسان سپهرشان را فصل اخلاص
گردانیده نازک افتخار باعتبار سرافرازی بیابا بوسی بر اوج طالع انوسی بود
و هر چند لوا لالاب طوف بر دیگر میشد از ادای سیمات بندگی و اداب اعلیٰ
پیش سر مایه بلند با کمالی جاوید و ماده فرید امید اماده می ساخت و در دقتی که بشار

در حال سبک کردن حال خود را میسر و پس چنانکه که از راجه جوانان نامور و مردم متبرک
 بدرگاه والا فرستاد و فرستادگان بدرگاه گیتی پناه شاهی رسیده همراه رای را با
 ادراک سعادت ایشان جلوس نمودند و بزبان اظهار تضرع و خراج غمزدن بار افتادگی
 و بیچارگی رانار او رسیده درخواست بخشایش ساختند و حضرت شاه بلند اقبال جان
 بخشی او را مشروط بلا زنت نمودن او ساخته باین شرط زهار دادند که خود را
 ملازمت آن سعادت یافته کرن جانشین خود را در کتاب نفرت انساب بدرگاه
 والا فرستد و انگاه که کرن رخصت انصاف یافته بموطن خویشین رسد بنگران
 که خبره رانان باشد همواره بهیچ ای هزار سوار ملازمت موبد والا اختیار نموده همه جا
 ببق کشتی کند چون سکنان بعد از استماع و تبیینی راه سخن و روی جرات عن
 مطالب یافتند باین دست او نیز برسیده رای را باین مورد صد ششند که اگر
 در مصورت یکی از ارکان دولت اعیان حان زاناد آمده و منقبه عهد و چا
 بمیان در اردو خبا نیچه خاطر رسیده او را رسیده کرد و هر آنی که بیدارک انگ
 سعادت ملازمت نیاید بعد از بایر انتماس رانان غلامی افضلان را باین
 مصطفی رسانند که او را امیدوار انواع عواطف و مراحم شانه ساخته بکار
 - اردو از راه غریب اطمینان خاطر او را رای را باین رایر همراه دادند و چون رانان

گذارشته اورا مناسصل بر اصل نمايند و بنياد كفر و لغوان را بياركي اران صلوات
 که بر نرست معالِم اسلام بگوش ايلي حوالی آن نرسیده بود بر اندازند با چار فرستاده
 اورا بيلي ملتب باز گردايندند و چون رانارا امبدي مطلق ازین راه ردی داد
 دست ترسل بدیل مباحي التسادمان مای نخت سایلون بخت زده از در استشفاع
 در آمد و نامه مراعت امیر رفت امور بها بنحان نوشته با مبردی درین باب نمود
 چون خاکد کور تحقیق مد عاراد ضمیر انماس و استند عا بعوض اعلي رسانیده و فانی اصطرار
 و بچار کی او بوضع رسید حضرت خلافت مرتب بر حال او ترحم نموده با طهار القیاد
 ارسال اکبر اولاد بگذشت والا گفتا نموده بدست خط خاص نوشتند که آن گرامی فرزند
 سعادت بار رضا جوی اقبال مندر ابايد که خوشنودی و خوشسندی خاطر مارا
 در ضمن قبول اینمینی شمرده دیده و دانسته است اتصال رانادر گذرد و دیباره و صدود
 خرابی اوشده و فاتی غنسات اورا بدرجه اجابت رساند چنانچه بجز رسیدن
 فرمان فضا نفا و خان بخشی او نموده و لا پیش را بدستور معهود برقرار داد
 و پس صاحب بیکه اورا در کاماب طفر انتساب گرفته متوجه در ماه والا شود
 در اینمیرتیه شاه بلند اقبال بر طبق امر عالی والد والا قدر غنسات رانار انبذل
 داشته دمه دانسته فرمان جایگیری ارکناه او در گذشته رانا بعد از اطلاع اینمینی

و اینجانبی از بیرون اقبال این نایب پرورد حضرت دی الجلال محمود خاں علی
که از اعظم خود آسمانی عرصه حوصله تنگ دورا فرد گرفته بود در خیال محبت
مصلحت دید خرد که در امثال این وقتها بی تارک پیوسته از بارافاده کانرا
و سیکری منباید چون صلاح و پیوند معامه او در طلب امان بود و اچار و استنباط
استشفاع زده ندرت و محالیت را غدر خیانت لجاح و سر نمود و کنونی با سکو
اصحاب طلب زینهار از روی کمال غرور و فروغی برای اریان که سابقه منفی با دشت
نوشته بر ساطعت او امان طلبید و سایر ادم و نواهی بادشاهی و شاهی ابرق
فرمان پذیرفته از روی طمع کردن بطرف عبودیت نهاد و قبول کرد که کرن
پیر جانشین خود را در رکاب فقر نصیب شاه بلند اقبال بدرگاه دلافر
و چون راجه مطلب آن زینهار بی عفو طلب را که در تضرع و زاری آورده
بود بمرض عالی رسانید بنابر آنکه این نشان اول همی بود که آنحضرت علیه السلام
آن اتمام بند دل در شسته سمت گماشته بودند با وجود کار فرمای عفو خدایی که
ب تکلیف تمام آن مهر منزلت سپهر حیات را برار کتاب و نوزم بخشایش میداد
و اعراض غنی که شمه کریمه آن عین اعیان از منیش است چشک نمیک
بخشش می زد و لاجرم خویش خاطر مبارک بدینجی کشش نمود که هم زمانا تمام

نگ تر شده بود قطع نظر از آنچه گذشت ملاحظه نمود که مال و منال عرض مختلف گسترده
جان و ملک مشرف بر فساد و دال شده و عرض و انوس بمعرف ایاجت در آمد
و معتمد اراحت و آرام بر و حرام گردیده لاجرم اینجایی مخصوص بیاد فتنه نگ
نام را بنایت مکرده میداشت لاجرم نسبت اصحاب اضطراب و اضطراب امان
طلبی را بر خود واجب دانسته قطع از فرار داد هزار ساله نمود دست از پاسبان
که ابا عن جد و رکن داشت آن حد تمام داشت باز داشت چه سرمایه بیاد
دست پنج افتخار و امتیاز سلسله ایشان بر سایر خانواده های راجگان نمود پس
که در بندت نهاد می بر سر اعلاعت پیش کوچک از سلاطین نافذ فرمان میداد
فرد و یاد داده اند بلکه دلی عهد خود را بر آنکه در عرف این طایفه صاحب بگویند
نزد کوچک از بزرگان عظیم ایشان نرسد و چنانچه سابق از رانی بدست
محمدا بنابر آنکه در انوار لایب آبادان او دیران شده بود و خزانة معمور خالی و خانه
مانده و سپاسی نشسته و سر کشته و حوشتان و مسان بر خویش گرفته و سایر
متعلقان و در سرنه کوکران پیوند تنفی و بر ساله از علاقه ثبات قدم و پایداری
و عقد پریشانی معیت و اتفاق و عدم و فارفاق با تفرقه اند و بیوفایی سر بسته
و رعیت بنبر بر آنکه متفرق شدند و آن ابر و استقلال که سابق داشت نماند

در بهای پی خیز خفته بود چو حضرت شاه دلا جاهد میرزا شکر الله بختیاب افضل خان
 چهره نامکاردی بر انداخت و در ایام سند و اس بختیاب را ای اربابان سر بلند می یافتم
 رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانتان بختیاب چه بگر با حجت که دلا تر بر بختیاب
 در بهای این کشور است نازک مهابات بر ملک غرت بر افت با بجه سیر
 از اوج منصوره که در تنها بختیاب مذکور به بختیاب آن بد عاقبت نمین شده بودند
 هر جا خبر از ای یافتند پیوست یافت بر سر آورده آنچه لازم مردی و مردگی و
 دبری بود از غریب ملک و اسپر گری بجای آوردند و چنین بگفتنای می پشور
 در این ساخته بجای آن مساجد و مساجد بنا نهاده بنیاد مسلمانان در این کمال
 فوجی اساس گردانیدند

نوسل را نامجبال عفو حضرت شاه بختیاب اقبال داد
 بختیاب بوسیده در بختیاب حضرت و ذکر بعضی از نشانیات این

چون رانا از محله فسی و کاروانی و لاهند عوفی امور و درین بی بی نصیب مطلق
 بنزد رانا را به پیشی کار و پیچود و در کار فی الجمله پاره و شست و درین لاهند و مسلمان
 در سه خود غور نموده شد که کرد که کار او از مسلمان یکجا گشتند و در آن زمان
 حضرت حزن می وید و کوی نیر حاضره در بختیاب که عرصه رحمت پر و ارحمت مصله

را از بختان میدادند سعادت نصیب پذیر و چون پیش از رسیدن را می
حرا نپناه را مان سیاه روی رسیده اهل عیال را ناراحتی دیگری برده بودند
ناچار بهادران در آن سرزمین از نسل غارت و اسیر گرفتن و غارت کردن
نمازل نمود چهره باقی نگذاشتند و چون جمعی از دیران رجیوت نماز میخواندند
سابقی که رسم معمول نبود پیشتر زمان خود را گشتن مردانه با سنگ مقابل
مجاوزه در شکلهان اضماع نموده مشکور کار گذار شده بودند غاربان جان شایسته
آن مقهوران برشته روز و تیره روز کار تا خند و البته نیند و بر تیره پیش آمده
بس از مدافعه و مقابله بسیار کوشش و کوشش میباید و در البوار پیوستند و آن
مدکور و مدخول سی خداوند پیش نظر آورده چشم از مقتضای امین و کوشش خوشتر
پوشیده و حقوق تربیت و عیال آنحضرت منظور داشته چنانچه غی مفام بود و در
سر انجام کار و بی نعمت بعضی خود کوشید و بتان را سوخته و بجانها را دیران
ساخته بدلهای جان مهر او خانه ساختند که هند و تخریب بجان
ساخته و چون در بن باقی و شاق از رای مدکور و همچنین نیز اشک اله
و دیوان خدمات نمایان و ترددات نمایان بطور پیوسته مساعی میباشند
مشکور افتاد و لاجرم نیازگی منظور نظر التوا کردند و پیوسته عالی و فانی رتبه ایشان

[illegible]

سهر بر بنیوانست اورا تارفته زفته از در افتادن با اقبال بلند اخترت کارش می کشید
اگر عاقبت در در اطاعت و در بنامدی خاندان سلسله دیرینه سانش سبقت اقبال
از بنیاد بر افتادی بنحوی که در عنوان دیگر گذارش خواند بخت اکنون مخصوصیت
احوال او در مضیق ملک کبری های پادشاه در باب تعاقب او بدین عنوان
نزد کورسب کرد که چون آن مقهور از هم افواج عساکر فاسره که بتعاقب استقبال او
تبعین یافته بودند بنیم لحظه در یک مقام آرام داشت و یک نفس در جای با خود
قرار در یک دستوار بنیوانست داد و چنانچه مذکور شد سهر ساحت در موله در لحظه
در عاری و جنگلی بسرمی سر و اهل و عیال خود را بر سپان کوه برامون بورا با
سورجل بسرمی که بر دامن تمام داشت در شتاب جنال میگردد ایند و خود با میدود
چند سرگردان گردیده انتظار در آمد موسم بر کمال داشت که چون راه داد
گذرگاه را ارب بگردشاید که از شعله جان سور شمشیر صاعقه مانند غارتان
عدو بند اخاف گذاری راه را می نیاید و ازین روحان مفتی از میان آب
انش بیرون میبرد و چون مفسد آن عموده خرد بوضوح پیوست و قرار داد
خاطر آن بنهاد معلوم شد لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در تلکای
کوسنانه همه جاتنه نشاند راه فراران مردود را مسدود سازند و هر جا زود

در حرم سراسی دولت شاه بنده اقبال از قلوب مهد علیا منار زمانه ای این حسنه فنا
موسود جزا آیین درو و مسعود و معصود وجود نموده از فردی حمال آردا درود و از گناه
را پریشان نور تو را درین لبت و از نور ظهور و الا سر ما سر روی زمین را رنگ فردی
اعلی ساخته اعلامی اعلام یک سعادت پرورخت و بنا برین آن زبور روی
زمین و میرا به ایش جهان از سیه حضرت خدایت جهان در یکم موسوم شد
گناه شدن ساحت کار و عرصه یکا بر رانای خدایان
مال سبای جمله و دلا دران صل اقبال شانه را در خرم بر

ادب و دانش و دین سر اسمعیل سوید است که کره با طایفه بنده اقبال سلاطین لبت
آمین که بر و خندان نایب عالم مالا ندیده در آنچه کند بر آینه بر و خدایان
خود انگند و از مقابل کوی ایشان بهوده بهلور خورشید نبشتر زده کردن
بر شمشیر منور و بنیال خفقت شمال حال رانای خدایان مال است با ادب
دولت قوی صورت شاه بنده اقبال سیمین این اسامی کنه چون از انا از زاده
سری سر بر اطاعت فرو نیارده نن با نفا و در زار و بنا بران از سیه سو
خیل اقبال بر سر او زمین بر پیشت و بر سنوری که انکسرت نفین نموده بود و از
ملک او را فرو گرفته سر بر نباش نهادن چون در هیچ مقام می ار ارام گرفته است

مزار انکار است شیرازی را که در انواع فنون عقلی و قلبی از فرزان عوالم
مستار بود و بخدمت دیوانی شاه ملوک اقبال از غیر مبرم موصوم سرودی سحر فرمودند
سبلا و فرخنده بادشاه مراده حوراسی
قدسی نژاد جهان آرا بیگم محاسب
فرزان شکر که محض سرب صیابی عافیت از سبب سرب سبب ای فیاض
بنابر شگفتی نوکی که در سرالبنان و جبروتش ده رویی حل افتاب چهر نمود
گلش امید تازه شادالی و خرمی بی اندازه پذیرفت و بجز دسم سیم عتاب
عالم بالا از دیدن نازه غنچه که بر گلشن شهود با جات غشی انفس عسوی
لب لبم کشود و چمن مرام دینار که کل گل شگفت یعنی فرخنده قدم بر می قدس
نفس عسی و دم درین بیت المقدس جا و جلال ظهور نموده بر برکت قدم
دین مقدم در تنخواهان را از بود حصول ابد و ثبات خلود جا و دیدار و چهره کثای
شاید به مقال از برقع اجمال انبغذمه تحقیق اشمال ولادت با سعادت
نواب مدنی نقاب بادشاه مراده عالم و عالمیان سلیم صاحب است که در مایه
این سال فرخنده قال لبی ستم نزار و لب و شبه بجزی معانی سال بهمن از کواکب
شرف جهانگیری روز چهارشنبه لب و یکم ماه صفر موافق زور تیر فردر دی ماه

[illegible]

سرزمین مراسم برکنار بجا آورده برجا از مردم رزانشان می یافتند بر سر
 ناخت می بردند و در اسیر قتل و بیعت و غارت و تخریب قری و مزارع آن
 محال خبری باقی نمیکشد شنید چنانچه در ضمن اندک مدتی برجا که بی سبیل بر
 موکب اقبال شد در آبادانی ثانی و از عمارت اناری میمانند و در آثار این
 اجهان چون جاسوسان خبر بعد الهه خان رسانیدند که ننوهند فعلی اهرم یک
 عالم همان نام که سرمایه استظهار و باعث پست گرمی رزانت با پنج فصل
 نامی دیگر دروزه کوساری لغایت دستور گذار نگاه میدارند آن خان باغور
 بمحور و سماع انجور و در آمده با سباب باد و سحاب شتافت و شش ارانده
 مردم رزانا جزو ار شده انهارا بدر برند بر سبیل لغیار ران موضع طی میست
 نموده مجموع فیلان مدکور را منصرف شد و دلاور خان ماکر نیز خبر چرخیز کوه
 پیکر از جای دیگر بدست آورد و محمد عبد الهه خان با سایر ران سپاه و
 اولیای دولت که معاقب رزانا لعین یافته بودند و دست کام و مضطحی ام
 اسیر و ادب و بیاد و عظام بیشمار همراه گرفته انگار مر رحبت نمود و آغاز
 انهم در سنین جهانگیری و ادب و فن انجمن لور و ری شاه عید
 سلطان خرم در دلاست رزانا

اقبال کامیاب ابواب سعادت گشته آن خان نامعالم فهم را در موقوف ملک
حاضر سازد چون فرموده تنبها ذیچوب داد بخود رسید حسب حکم از شرف
یمن الدردر صفحان که در آن اول خطاب اعتقاد خالی داشت حواله شد که در تلمیذ
که کشت و لبش بست آن عقده کشای ز نور دین دود بود محبوس یا المجد در آن
حال شاه بنده اقبال بصواب بد برای صوب از ادکت کار فرما مرام کار طلب افواج
قاسره را بر چهار بخش منقسم نموده نامه در تکران آن سرزمین در بیت آوردن را با
مفتور بر طبق این دستور نامور ساختند فوجی بسرداری عبدالله جان بهاد فرود جنگ
جسمی همراه صفحان باره و برهم یک بخشی و عایفه بسردگی دلا در خان کار و
کش سنگه و بر خجی ساسنی محمد تقی و هر یک فراخور مرتبه بخلعهای ارزانیه و کمر
خبر و کمر شمشیر صاع و سپان توپان عربی تراز و میدان صف شکن کوه زن
سردارانی یافتند چون از انامی مفتور بر معین یافتن افواج قاسره گامی یافت
بوش از سرداران ازین آورنده دست از عزلتین داری بر است ثبات
ندم را در ادع نموده تکلیف را خبر داد گفت واکسمه و منظر گشته چون با یک سیر
داده بود هر روز در درزه و پنجاه و کوپه رای کریم سیر دور بود و شب در
در جنگلی سیر می برد و در عرض این ایام سیر دارد و در آن

موقوفت باروشن و دستور العمل خود و ذوق فنون نیست نیز از آن غریب سرزد
چون حلم عذر ندید بر آنحضرت گناه آنمزل مغدرت انوار است مطلقاً مفید است
گشتنه در مقام انتقام نشدند و آن خان ناقدردان اکتفا با مینجانی ناکرده
شروع در زلفاق و غدر که همواره بآن متهم بود نمود و بایرود و خواهی خسرو تنها
بندست شناخته با وجود آن بایه منصب کلان که در عهد حضرت عرش سنانی منصبه
اسج یک از امرار عظام روزیادی بداشت درین مهم که جهاد با بعد از دین بودند
بدستور معهود که همواره بی سپاسی بل سپاسی بود بقی آمده و با این منی
در وقت ملائمت آن اودامی ناخوشتر اردو بوقوع پیوست لاجرم بابر
مقتضای وجوب مجازات از موقوف انتقام بی توقف امر عالی پروا گلی فرما
قهر قرب امضا و لغو گشت که بر مریک میر بخشی خیال انبال آنحضرت بکشد
ادرا نظر بند نگاه دارد نگاه صورت و افق را از فرار و افق عرض داشت در
والا نموده ارسال داشتند و چون صفت حال بر شکاره خاطر نگاه بایر
درگاه گیتی پناه جلوه گر اید فی الحال مقام تبیینه و ادیب اود در آمده الصمیمین عز
عیایب نمودند و چون حضرت خلافت منزلت نیز اردو دل برجا داشتند لاجرم
امر جهات مطلع درین باب صد دریافت که مهاجمان بی توقف بملکیت شاه علی

بدستاری نایند بازوی فوی نرود با پیردی استقرار قلب پای بر جا کمال برد
در درانگی بجا آورده دلیرانه ثبات قدم ورزید و مجدداً می نمودنتر کام فیر و طر مد
غیم مغفور گرفته چنانچه حق مقام بود و ادایستادگی داد و با پاسبانی لطف اندوزی
گنبدانی دولت ابروی محروس محفوظ ماند و اسب عن الکمال رد بکار بدو سپرد
دربین ابام عبداله خان فرزند جنگ که حسب الامر عالی بگو یک ادلبای دولت
نصیب یافته سه راه بر سیل بیچاره شناخته باد و در خان کا کرد سایر نصیبان صوبه
گجرات بخدمت رسیده و درگاه دارالارافروغ بخش نامه اخلاص نخت و از اقام
نقائس نوادر آن دیار بر رسم پیش از نظر کیمیا اثر نذر اند و بر احم بادشاهانه
سرزاری یافت و درین اثنا حکیم خرشمال ولد حکیم همام گیلانی که بر سیل از
خان اعظم مرزا غریب کو که حسب الامر عالی بصوبه مالموه شناخته بود بعد از
گراختنایی که در محنت که بنا بر فرط سبکسری و کوناه نظری از آن معاطه
با فهم ماس مراتب مدار می نمود آمده بود باز از آن جر فصل و لطیف الجمل
بزرگ خرد خرد را جبریده بدرگاه و الا سنانید و در وقت سعادت ملازمت
بر اداب معهود که از لوازم بندگی و رسم انبمقام باشد کما بنفعی بجا نیاید و در تنهایی
سرخه انواع بدسلوکی که در شرش رویها که در طور عقل میردن بوده و اصلا

پنجاه شمش محل و مواز نی پنجاه شمش قریه و در تحت هر یک از این محال دامت
 و باین اعتبار که چنین بندی را بن پنجاه شمش را گویند بدین نام شنیدار
 بجز در سبدن خرابی نباد کرده از عازر بر کنار نمود و بنفانرا دستور بادی است
 داده مقرر کرد که شایب مراتب مضررت و دسترس افتد از مضررت و
 را کار نموده هر که در هر چه بدست در اید دست در آن بر ندارد و آنچه ارد نیست بر آید
 در هر باب بعل آید بنابر آن بیاورد آن ارد و قتل و اسیر بشودند و نیز بنحای
 عظیم و برین اساس که در آن سرزمین واقع است شروع نمودند و بنمایان داشت
 بنمایان و تاراج بر آورده انشای لعی در جان و مال الهی الموضع و لواحق
 و حوالی ایشان روند و قطعی بشمار در راجه جوان و برهمنان داد مردانی و بلاد
 داده بنابر رسم دعاوت معهود نمود که جان باخشن در امثال این مواضع را
 بلا تشبیه درجه شهادت مشاهده مقسم و اما کن تیر که میدهند با فصحی هم میگویند
 در بن اثنا بهیم پس مردانه را نا که در نموندی و دلاوری از زمره راجه جوان اعتبار
 تمام داشته مادر سخن آوردن برفوج محمد تقی از زاناد و ستوری با فقه بود که
 دولت قدر صولت رو برد شد و محمد تقی با وجود هجوم مخالفان توکل بر عباد
 الهی و حمایت اقبال بی زوال باو شایسته بود و سر از ل اصل بخود راه نداده و

آساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیاید و با اینمینی از بر کارش که عبد الله خان
که سابق بدین موضع رسیده بودند اکثر آن عمارات خراب شده بود ناچار علی
العماله از سر نو بنای عمارت بر آساس اندر آس یافته آن منازل بنا نهادیم
رسا بندند و در ساخت فراز کوه بنظر لغز نموده انحضرت معماران چاکدست
نشینهای خاطر فریب و کثای مشرف بر نال بنا دهند و امرای عظام و بندگ
مقیم که راه قرب در خدمت داشتند هر کدام بقدر نسبت از تقرب در کواچه
و دوشخانه و الاطعم عمارت عایده انداخته منزل گردید نزد چون اردوی جهانپو
در اردوی پور بدلت و سعادت قرار گرفت مقتضای رای عالم در ای بران
حمد نور شد که ازان موقع تا سر حدشش جانانه داران حای گردید نارسدند
بی مزاحمت برسد و آمد شد بر سایر مردم ایمنه و روزنه آسانی میسر شود
بنابرین جمال خان ترکی را در انزل و دوست بگفت خواهم حسن در کپا رسید
حاجی را در انزل و عرب خان را در سنبار و میرسام الدین انجور را در دلوک و
سید شهاب را در کومل و بیاری منور موزده شد کونا ه سخن چون مجدلی که از
مقام موسی با پیچیدار سوار جزار طلب با سنگ نادید اجنوبان و تخریب نال
مدانین رخصت یافته بود و در موضع حسن منزل کردند و اولادیت مشتمل بر

که رازنا پر تاب نام داشت پس همین رازنا اودوی گسده بود و دینار یکی که در بنواضع
 اساس ستاده اودوی گسده مذکور است یعنی بر اثر رازنا بافته که بر سمت شرق
 آن و قنات و دیگر شیبها در میان کولانی بنیاد پذیرفته که بر سمت شمالی کوه
 و فروع دارد بنالاب بچو که مشهور است و انحنای بدیع انگشت بسیار پذیر
 و عظیم النظر در کمال پهنادری و کثرت گوی فضا و بر سمت شرق و خوشی حادث
 جنوب آن مبداء الکاسی در غایت فصاحت و جفت چوکان بازی ساخته بر گردارد
 آن و بواروی سنگین کشیده و دوسه کردی اود و پور تا لابی دیگر اودوی ساگر
 نام از روی انتساب با سمنانی آن واقع است که سه سوی آنرا کوه و
 در میان گرفته و هر یک جانب آن رازنا اودوی گسده می که در کمال است
 و قنات در نهایت طول و عرض بسته و کوه مختی را بر برده راه میرون شد آب
 از آنجا منور نموده و در محل الصا ویریش آب که کمال پسینی دارد آن را یک
 غیب لغاره فریق افتاده که جای بیشتر و حیرت ادبی الالبصار است و
 در پیش روی آن چکاسی در نهایت لغارت و زهرت واقع است که
 در خوش اسد کی و دلکشای روش ریاض رفوان است و چون عمارت
 که بر فراز کوه میانه تال واقع شده یکی بر روش میاندان و هندسه معماران آنک

اور دو اعتماد نمود و سه انجام جميع مهمات ابن پورشن را بنا بر راي چاه نشاي صواب
 در ايجائي گذارشتند و از رنجائي كه بعض غنايت الهي و بعض فضل نامتناهي بندي را بندي
 پروردگاري تو بختي بر دقتي نقد بري باشد همه جا مقاصد كام مواخوان بر ابرو نقش
 مراد ادلهاي دولت ابد بنياد دست لسن افتاد و الحمد اگر چه گفت ظاهر است
 مقتضاي اجساد و خرم نبود گهن انظر اقدار به قدرت كه مانند سرور در غنايت
 و پرورده عاطفت حضرت پروردگار مطلقا مفيد صلاح و به دولت خوانان نشدند
 و نيكه بر سر دامن توكل نموده و معز و تقار توكل اعتقاد خسته با بنان را
 سعادت فزين دولت و اقبال پيران كوسنان كه مر كدم نشكر بجان به سبيل
 گذار اسبابي آن سر برين كشته و رسم سورا جني برسم عبور ناچاي توكل طمع
 اسبابي ميكنند بود و دخل شدند چون پس از طي مراحل ظاهر اد و پوري
 سل مر اكب بر كت اقبال شد بيدان چو مان كه نصايت در كمال فصاحت
 مغرب سرادق اقبال آمد فصيحه نه كوره كوشمن جاي رانا است احد است
 كرده رانا ادوي سنگه سپر رانا ساگناست كه با شهنار ملك ملك سوار حضرت
 فردوس مكاني باير پناه در نواحي چانده رود بردند نشست بابت جدي
 رانا امر سنگه كه حضرت شاه نبي اقبال بعينه استقبال او بوده نموده بودند و چاره

انواریت درآمده ناخفت و ناراج و اسیر و تسل اهل انجا پیش نهاد نمایند و خود ^{مردم}
لفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی جان پوسی از عقب متوجه شده بمیان
انواریت درآیند چون این معنی موافق صواب دیدار می و تنخواه ان بنیاده لاجرم بنابر
استقواب راجه سوج سگه خال و الا حضرت شاه بلند اقبال که از راست ^{شیخ} ^{الکلی}
و ضائق احوال اهل انجا کاهی گماهی شست و از تیر درین گماش بندیده بود و من
مقدس رسانند که مصلحت در آن نیست که چون یک گرفت مامور بکار بدرون
کوسار درآیند چه در مخالفت هم آن نیست که غنیمت این معنی را غنیمت انکار و دارم
درآمد سرانها و کرم و انکار دارد و در امور آمد و شد اهل اردو بازار
و مارا ندگان لشکر رسانیدن رسد از وجه و شوار شود انحال نهایت
افت که موکب جا و حلیل سعادت و اقبال درین سر زمین لطف بناید
و انجا اقواج قاهره بدفع آن مقهور نامزد شوند و حضرت که بنایند ان ایما
و موبد و بتوفیقات ربانی موفق و شد و بودند مطلقا درین باب و سایر
آب بکمالش صواب از ان بن عمل نموده هر چون و صون از برای کمال نموده
و بعدا مصلحت دیدار و لهامی دولت ابد پیوند را کار تنبیه بد است و کشاد
معاللات برآید شنبه ضمیر الهام پذیر نمایند و در جمیع موارد بر کار نجات

نبر اعظم مانند کربان مشرق خورشید و مطلع نور ظهور گردید درین حال جمعی از درو
 که بجز کبری فوج غنیمت رفته بودند نموند شیرینی خبدر این مقتدر در آن همیشه دیده
 حقیقت را سرزنش داشتند چون شغف خاطر اقدس بشکار شیر بسیار بود
 بی خوف جنت بقا دل روزی شدن فتح و فزونی است و الا نه است بر صند
 کماشته منوبه آن سمت گشتند و بمجروح و وصول مقصد در اندک فرصت پنج فلاحه
 شیرین شکار شد و از در ظاهر قصبه مانند ل مغرب ضیاء با گاه عتبه سدره بمبر
 آمده نظاره تالاب محیط تحت بسط آب که در آن سرزمین سمت فوج دارد با
 ارباب طبع مقدس دل و خاطر اقدس گشت و سایر اطراف آن گوهر این تال
 اینه مثال موجب افزای احباب و اطراف آن ملک حیات شده مثال فض
 مصور عیش محبسم در مراتب الله العفای آب بهاب بنمایش چهره نگارید
 چون این قصبه که سرحد ولایت راناست سلطان پیر و زاهدان
 و افواج فایره که بجز ولایت آن مغفور نامزد شده هیچ یک از اینجا گذر نکرده
 فرین دولت و سعادت گذشتند و منزل موسی که در دوازده کردی او و مسو
 واقع است نهم سرادقات اقبال شد ازین منزل بجزار سوار گردید محمد نجیب
 که در آخر آن بختاب شاه قلینان سرافزاری یافت نامزد شدند که پیشتر

باریه و سورجی لیسر راجه با سو و مرزا ابرع الزمان ولد شاهنرج و راجه بکر حاجت ^{سید در به}
و میر سام الدین انجو سلیمان بیگ مخاطب بعد اینچنان بخشی شکر خسرو بی سید
حاجی رزاق بی دوست بیگ خواجہ حسن عرب خان خوانی شیداب ^{باریه} خان
اعظم صوبہ دار مالوا فریدون خان برلاس سردار خان برادر عبداللہ خان و
صوبہ دار گجرات ناسرادر خان برادر خورد و لا و خان کا کر خان بار بیگ ^{بارگ} اند
و جمعی دیگر از امر او میبنداران کوکی و کن از حمله راجہ سرنگند بو بندگیه تعویب ^{خان}
بخشی محمد خان تشاری حاجی بی اورنگ غرین خان حالوی نامہ خان ^{علتقی} کولور
درین سمت خان شہرزاد خان مرزا مراد ولد مرزا رستم صفوی محمد در تن
بورش قریب بہت ہزار سوار کا آرز نموده ہزار از ہمہ صفت در رکاب ^{الضیبت} طغریب
نصاب شاہ بلند اقبال سعادت لعین بد پیر چند و بیگامی کہ اوضاع افلاک رفیق
مراد رودادہ و انظار انجم متوجہ انواع استعساد افتادہ بود و با سچہ اعلام غفر فرجام
بنام نامی حضرت شاہ بلند اقبال کہ در معنی لشمکہ سورہ فتح و فہرزی است انقاع
یافت و لشکر فخر اثر تا فلاوری نایبہ ایزدی در رکاب نصرت انتساب
انحضرت بصوب ولایت راناشفت و بعد از فرعی مسافت مراحل چون این
کودہ آن سرزمین از پرتو عدم انور و انوار سیدم سعادت گستران فانیام نیم

روز از آن نش این عهده دشوار برگشتی را می گفتمی ادا بی شاه بلند اقبال
نقوض یافته لاجرم هیچ کاری نباشد نعمت مرحبت ساختد و در قیام
که رفت برآمد این مطلب در آمده بود و حصول انعام از این نوعی در کار بر آمده
با وجود آنکه پیشتر بقصد تسخیر کردن بدر ابرکت به حیرت شریف آورده بودند نخست انعام
دین مهم پیش نهاده است و الا است نمودند لاجرم سارخ ششم و بی ماه هشتمین
سال محبوس جهانگیری بمطابق چهاردهم بقعه ششم هجری در ساعتی بعد که نظر به
سعود اسمانی و اختیار کرده نایب ربانی بودند شاه بلند اقبال را به سجده و ابته حضرت
دادند و هزار سوار بر منصب انحضرت افزوده و دوازده هزار بی نشین هزار سوار داد
سه اسپه از اصل و اضافه نفر ساختد و شریف چار قب از دوزی که گلهای کج
سر بر آن دوخته بودند و بر اطراف کلهام در اید اید از نصب نموده چهره طلعه دوزی را
دختره از لغت ملازمه در اید و شمشیر مرصع و کسبه و پهل کتار مرصع محبت فرمودند
و دوسر اسپ خاکسبکی کی عزانی نامور مکه باره و دیگر را سوار ساخت مرصع و فتح
گنج نام فیل با ماده فیل دیگر زید غایات ساختد و موجب فیل امرا بی نام دارد در کاب
آن شاه نصرت شمار نامردین مهم شدند راجه سورج سگده سیفان باره و در
خان کوش سگده در او زدن داده و انا شکر و ابو الفتح و کنی و صلابت خان

۱۴
میرود می‌برد و سرداران مملکت اقبال تیر از صوبت مهم پهنی فصاحت می‌نمودند
و لهذا در نیت انتماعه پرور خنی بسر ایافت و مقصود بر وفق مدعا روی نمود و در
اخر امر که کار بطول کشید و آنحضرت بر سر پهنی کمال البتادگی داشتند بنا بر میانجی
صوابجویان پسر خود را امام سکه را بلامنت آنحضرت فرستاد و چون حضرت
جایگزین خود پس لعن منوج پیش رفت آن مهم شده بودند و معذرا صورت در
ببر کرده بود لا جرم نهایت مرتبه انعام و سرانجام این امر شدند چنانچه اول مهمی که
بعد از جلوس اقدس پیش گرفته انعام آن بر چنانچه همین باب بود
و چندی مرتبه کرامت یافتند به شجران ولایت بجهت فرمودند از جمله نوبت
اول سلطان پرویز را با اوج بحر امواج به سیفال آن مخدول رسانیدند
مجموعی که سابق سمیت کنارش پذیرفت و چون گردان آن بکار و شوازه
از حوصله قدرت و اقتدار او بود در فتنه سلطان خسرو معبود نامور شد
و بعد از فراغ انتماعه نوبتی دیگر مهاتجان را با لشکری گران سنگ با سنگ
اندر اعانولایت فرستادند و مدتی بعد اله خان فرور جنگ در املک
کناری نمود و چندی را به با سوید در آن سر زمین به سوئدوی میکرد و به
مقتضای مقدمه مذکوره چون لشیران ولایت در بند ناخیر وقت بود در جگانه

بقدم لوازم ندگی اقدام نمود همچنان بر اظهار فرمانی و اعلان عیان امر اردا
 و بنا بر فرار اردو و میریه آن سلسله که بر غم باغل خود از اردو و کوشش بران اندود
 طبقه خود را بر سر آمد مبدانید با وجود تمامی مدت تقاضای طلبت برین سر
 زمین برگزیدت شرف حضور پادشاهان عظیم الشان این کشور را ننموده بلکه
 بر صاحب نیکی نمایی و بی عهد خود را بر محبت فرستاده آنده عهد فراموشی
 بر ارجای دیگر این اعظم اعظم نیست که هر گرام پیانه را نای رسد لازم است که
 از روی عمر و فروتنی پیش ارباب اقتدار سر فرو برد و به بند خنجر را از زبان
 که در زمان حضرت اکبر پادشاه با وجود امتداد مدت جاگیر و جانداری
 که بجاه سال کشنده پاس لوازم طاعت گزاری و وظایف فرمان برداری اند
 تا اینکه مکرر آنحضرت لشکر طراز بر سر او بنین فرمودند و بجای در مقام جدید
 داشتند که حضرت جاگیر پادشاه را بار بار بهان سکه و خدی از اعظم امر
 انولایت فرستادند و هر بار که از انویسی لشکر کو شکوه و سخت کوشی سپاه
 انار عرصه بر دست و کار بر او دشوار میشد بجاه شهاب خیال و تنگنای
 برده در عذاب سخت گذار و در بوی دشوار گذار و در کار میگردید و سبیل
 تمام اعیان و اعیان و بعد فرصت وقت بران داده پس از آن از در طلب

بت آن در نهایی طوق سرباست ماسنزل و جدان بی برده سلطنت و ولایت عرفان
 بده اند شخصت مکتوب بجاه و جلالت شاه بلند اقبال سلطان خرم حسب الدن حضرت جهانگیر
 ه به خرد و لا را اما امر و زوری باشد فتح و فردی بزوری بود که شورش بی نور از جناب
 ان کار و دانی حکمت کامله حضرت پروردگار جل بر نه انوقت که صفحه سنی را
 س در سنی نهشته بود و حقیقت معنی عالم صورت به بسته بکلم صواب و بدیعت و عظم
 و در و انقدر فتنه آدم بر آید امری دشوار و سر انجام مکاری دور از کار بدر آید
 در مکاری باز گذر شده و حل هر عهده بسته را برای صواب ای در گذر زده بفر
 تا بد رفته لا محاله چون وقت ان کار در آید جمال آن لبه خود نقابت بد چنانچه
 در بنوا صورت فتح را تا که در اینجه جمال هیچ یک از سلاطین عظم ان
 هند و سنان نفس بسته بود و چهره کشای دولت بهر دال حضرت شاه بلند
 بر وجه حسن روی نمود و با مجله جمال شاه اجمال انبغده در اینجه بدن تمامی افضل
 بدینگونه جبهه انشاف تمام نماید که چون راناکه از رانان هند و سنان در ان
 نژاد و قدم خانواده و سمت ولایت و ثروت حل چشم اعتبار تمام دارد
 در ایام جلوس مایون حضرت جهانگیر و شاه نیز به بنور متور و مقام اعلی است
 و بر طبق عهد قدیم بر جاده کفران و طغیان مستقیم بوده نبات قدم در زیده

پذیرگشته منبع برکات بود و در روز ششم چنانچه ششصد و سی مجادت صدراعظم
بالا و اقامت سترزل قریب از بر و نمایی اختیار فرمودند و در فیض ارادت و متابعت
طریق آن مرشد کامل ساکنان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیته گزینند
چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین شهر درویش نیز برکات صحبت ایشان
در یافته اند و در اسی ضیاء المحی نام الدین حبیبی و شیخ اوحه الدین کرمانی در باره
سلوک ایشان را در بنیاد و در یافته و چندی پیروی طریقت حضرت خواجه
کرده خرمه خلعت از ایشان دارد و حاج العرفای الکبار خواجه قطب الدین
ارسی ماکانی که معنای روضه ایشان در مسلی کنند را نامده رده رود دارد و در اعظم
حلقای حضرت خواجه اند و شیخ فرید الدین معروف بکنج که خلیفه خواجه قطب الدین
اند بیک واسطه از در پیوزه فیض ایشان گنج و زاین صفائی و معارف شده اند
و شیخ نظام الدین مشهور باد و لیا از حلقای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ الفیروز
که چراغ دلموی شهنشاه دارند و هم چنین شیخ برهان الدین لقب نوبت که نزد
نورانیان در ولایت دکن است و سر در کشور حال و حال ملک انکلام حضرت
امیر خسرو دهلوی مشهور است از فرید الدین سلطان المشایخ یکی بگویند
و از سر حشمته عرفان یافته اند و از بر تو انوار بر آید و در

طریقت آن را بنمای طریقی است ماسر منزل و میدان بی برده سلطنت و ولایت عرفان
 رسیده اند نصرت مکتب جاه و عدل شاه بنده اقبال سلطان خرم حسب الدن حضرت جهانگیر
 ما شاه به خود را را نامزد و زاری باشد فتح و فردی بنزدی کوته شورش می تواند جناب
 چون کار دانی حکمت کامله حضرت پروردگار جل بر نه انوقت که صفحه هستی را
 نفس درستی نشسته بود و حقیقت منبی عالم صورت به بسته حکم صواب بدید صحت نظم
 امور دارالتمدن آید هر امری و دشوار و سرانجام هر کاری دور از کار بر آید
 روزگاری باز گذر شده و حل هر عقده بسته را برای صواب ای در درگاه باخ
 گماشته لا محاله چون وقت آن کار در آید جمال آن لبه خود نقاب را بدینچه
 درینولا صورت فتح را نام که در اینجه جمال هیچ یک از سلاطین عظمی آن
 هندوستان نفس بسته بود و بچهره کنای دولت بهر ذال حضرت شاه بنده
 بر وجه احسن روی نمود و با مجله جمال شاه اجمال انهمیده در اینجه بدن نمای فصل
 بدینگونه جلوه انشاف تمام نماید که چون را نام که از را بان هندوستان در اینجه
 نژاد و قدم خانزاده و حکمت و ولایت و کثرت حل چشم اعتبار تمام دارد
 در ایام جلوس مهابون حضرت جهانگیر شاه نیز به بنور مقرر در مقام اعلا شد
 و بر طبق عهد قدیم بر جاده کفران و طغیان مستقیم بوده نبات قدم در زبیده

پذیرگشته منبع برکات بود و در روز ششم چوبه ششصد و سی مجاورت صدر اعظم
 بالا و اقامت سترزل قریب از بر و ثانی اختیار فرمودند و در فیض ارادت و متابعت
 طریقه آن مرشد کامل ساکنان اطوار بسی از اولیای کبار و درجات عالیه گشتند
 چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین شهر درودی نیز برکات صحبت ایشان
 دریافته اند و سردار سی ضیاء الحق مام الدین علی و شیخ اوحد الدین کرمانی در باره
 سلوک ایشان را در بقعه او دریافته و چندی پیروی طریقت حضرت خواج
 کرده خرقه خلافت از ایشان دارد و حاج العرفای الکبار خواجہ قطب الدین
 اوسنی کماکی که معنای روضه ایشان دسلی گفته را نامده روده دارد و اعظم
 حلفای حضرت خواجہ اند و شیخ فرالدین معروف بکعبه گنج که خلیفه خواجہ قطب الدین
 اند یک واسطه از در پیوزه فیض ایشان گنج خزان حقایق و معارف شده اند
 و شیخ نظام الدین مشهور بادلیار حلفای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ الفکر
 که بخواج دطوی مشتهار دارند و هم چنین شیخ برهان الدین لقب نیرت که نزد
 سواران در دولاب و کن است و سردر کشور حال و حال ملک انکلام حضرت
 امیر خسرو دهلوی مشهور است از فریدان سلطان المشایخ یکی بوطین و
 ایشان فیض العالی از سر شیه عرفان یافته اند و از بر تو انوار بر آید و در

فرموده چندانکه در اینجا بسر برده چون عموم اهل الشریعت بشناسان بی برزند و فایز
آمدنیت باعث نشویش خاطر عدلت بکدیر صفای وقت انصرت میشدند لاجرم
در محال دوستی محول و دشمنی شهرت رفت انفعال گموشه در ابر که اجمیر کشیدند
و اگر چه چند تا پیش از آن سکنه شهر اجمیر سعادت اسلام دریافتند بودند لیکن
اهل اطراف و لواحق انولایات همچنان سر کفر نامی بودند و برین اثنا بر حسن نامی از
سادات مشهد مقدس معروف بچاک سوار از قبل قطب الدین ایماک کعبه
در آن محال ملک معزالدین در هندوستان لواحق استغفار برادرش بودند بایک
سنگ بگرفتند اجمیر و ملازمت حضرت خواجه بامرشد داد و رفته رفته از نور
آمداد باطن انور حضرت خواجه معالم السلام و سایر مسلمانان را در خطه پاک
ظاهر ساخت و اکثر عرصه الشریعت دل نشین را از غبار کفر و لوث سرک و انکار
بر درخته اعلام اسلام در سایر مصافات و اعمال انولایت پوزاخت و حضرت
خواجه را بطن و در الملک خوش افتاده حاصل نامت افکندند و درین
ساکنی سالک طریقت حبیب شریعت شده تا اهل اختیار فرمودند و سبک
و کبر شمار جبات مستعار داشته است و الا بر اتصال ساکنان و پیش ساکنان
انولایت گماشتند و در بندت خطه اجمیر از فیض وجود شریف ایشان سواد

ملاقات شیخ فدا الدین ابوحنیف سهروردی در پادشاهی فتیه و بعد از مراجعت
سهروردی از رفته شیخ یوسف سهروردی رسیدند و از اینجا به بغداد آمدند
شیخ محمود صفائی صحبت داشتند و از اینجا بدین شهر رفته لطف ملاقات شیخ ابو
نبرمیری که از اعیان اولیاء بود مستعد شدند و از نبرمیر به سمت مکه و حران
شناختند و از آن راه سفر اسرا بآباد اجبار نموده بقصر صحبت نفیس بخشش الدین
اسرا بادی که اعظم اولیای و مشایخ طریقت بود رسیدند و از اینجا به
وزیران نامشیراز که بنابر طریقت لبرت شهرت به فرار داشتند و شایسته جدی
افاقت نمودند و از اینجا به صارت و مان و از اینجا به پنج رفته مدنی مدید در آن
مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خرد و به محاورت گردیدند و نگاه این پنج غمخور
نموده در آن بقعه طغیانی شمشیر الحارثین شیخ عبدالواحد فایز شدند و از اینجا
اگرچه وسعت آباد و هندوستان نموده در آن بخشی فیض ندوم به دارالملک لاسور
رسیدند که ملک نهر الدین سام غوری فتح خلیف پاک و ملی نموده و ملک الدین
اگرچه در غلامان خاص خود اینجا بجا نشینی خوشین نصب نموده و در آن
عرش لوامی مراجعت برافراخته در طی راه با جل طبعی سفاخرت کرده بود
بالجمله در لاسور صحبت شیخ حسین ریحانی رسیده و نگاه توجه جاب و ملی اخبار

۵
و ستیاری توسل بدلیل ارادت خجابه عرفان باب ابواب فتوحات برادر
روزگار خوشیش گشود و چون در رهنمونی ارشاد شیخ مدکور در قاتی سلوک این
طریقه والا را بدرجه اعلی رساند حضرت شیخ حرمه اجازت که از حلیه اسرار
این طبقه عبیه است بدیشان جواب نموده ارشاد است اختیار سفر عراق
و عرب فرمودند و انتخاب باپی ادب بر آه طلب بجا آورده در طی راه بهجت
شیخ الطایفه و دلیل الطریقه شیخ نجم الدین کسری رسید و فرب و دهم ماه از
فیض صحبت آن بدیهی و ولایت و بخت ملک هدایت راه بودای عرفان
برده انوار القان از پر نور مهر ای انس و افساس نمود و انگاه بنوعی
که در اسفل مدینه السلام بعد از او واقع است سنانته مدت پنجاه مغفرت
توفیق نمود و از فردغ صحبت شریف عالی حضرت سید ابی و السعادت
سلطان العارفین و تاج الواصلین و دی طرفی مدی ساک راه خدا
رضیق تحقیق پیروی سرفروغی فطیحات عوین الثعلین سید عبدالقادر
جیلانی لغور سعادت و دجهانی رسید و چون بدمان شیخ از برکت تعالی
مبارک آن حضرت طریق طریقت که همانا هم عاصیت آب لغات فیض حیات
خاوند اندوخته به نمانت مراتب کمال پرستند و از زنجیر بنداشتار غمناک

نامه بدایع نزار رسید مولا انور السرد در دار الملک سخنان است که موب
بستان باشد مشوب بدان سجری و سخنانی نیز گویند

نصرت بنابرین اعتبار سجری سودف است اسم والد نزرگوار آن شد
بای ردر مار خواجه غیاث الدین حسن است و منش و آن و ادب خاب
س نرسان و در ادای طلب بوب طفت حاشه شیخ ابراهیم جدیری که
از وقت پیشواری مجرب و بان عهد بود من کشش این کند در داد و نیاز در
ن شیخ حبیب اصحاب و درین انجمن باز یافته باعتبار عقد معین باو اسلمه ان
دیار غلام از ان نظام در ملک سلسله الذب اهل ملک و وصول اعتبار
بر یافت نگاه بارش و شیخ مذکور بعد از ملک تجرید طرفی پر در روشن
رباب تقریر نموده مفروضه قدم در وادیه بابت ساخت رنج سکون
پندی در بخارا بجهت قرآن کریم و تعلیم و تسلیم علوم طاهر اشتغال شد از اینجا خطه
بشاپور را وجه توجه یافت و در قصبه مارونیه در مصاحف آن ولایت بک
شیخ عثمان مرونی که از شاهپیر او بیست رسید و مدت دو سال در
بقعه اقامت نموده از آن رشتہ ساکنان صفت کتاب ادب و رفیت
و در آن نظام بنام رای مروی ثبات قدم بمقامات عالیه رسیده از

چون این دو مطلب عمده پیش نهادیمت خدا داد و غم نیست اجمیر اجمیرم
و در نارنج و دیم شجیان ^{۲۲} سیمجری لطیفی لبست و چهارم شد نور سال ششم
از حبوس اقدس جهانگیری مولف محمود بافر خدکی تمام منوچه نیست شده چون
لجانب آن بلده رسیده کرد قدم انور نوبیای دیده اولی الالبصار ان دیار
کردید از موضعی که قبه روضه مقدسه حضرت خواجه بظرافتش در آمد ببار سیر
طریقت حضرت عرس سانی و نظر بحد خطه مراسم ادب زیارت مشاهد مکر
بنجونه سواری بفرمود و فرود آمدند و از نقش باپی مبارک سر مایه بیات
السرین بل روی اماده خند و این روش فغن باب نور زیارت
فرار مغبض الانور انقبه احرا رگشته کتاب انواع فتوحات آسمانی
و اقامت برکات جادوئی نمودند و با عطا و صلوات و صدقات و ^{لطف}
و نذر که وظیفه زیارت این نفاع جبر است ادای بی غنی مقام فرمودند و چون
اسم مبارک آن نایج نازک ادبای کبار عینی خواجه بزرگ و اطراف
نقرب و رعایت لاجرم محل نسب و نسبت و نمودار اخبار امارت حضرت را
از مبادی سکوت طریقت نامتهدای حقیقت نباهر حصول تبرک و بمن نشانه
زبایض سخن بر طبق پایش طریق اخبار بر زبان صدق بیان ملک و خواجه برادر

ناشناسی سپاه و ناشناسی امر اکاماری ساخته نشدیم بی بر خاطر مبارک حضرت
علافت نیاسی لغایت کزانی نمود و پیش بر قن این کار و بر قن این بایه بود
از آن کرده فرومایه کم بایه بهر مقام عالی بهمت انحضرت زیاده از حد حضور بود
پیش از مقدار فاس و شمار و شمار آید لاجرم در خاطر مبارک فرار دادید که
خود مجلس نفیس بر سیل زیارت رفته منوره و خطره تعدیه حضرت و اوجین
انفی و الله و البرنی لبوی دارا اگر کت اجیر شرفت نموده چندی در آن خطه پاک
نوفت فرماید شاید که نظر بر یکی انحضرت امر اشرف حضور بی نظیر دارند و انکار
خود بر شماری گرفته حسابی در کنار فرمائی خود پر دارند و سلوک طرفه حساسی فرما
خود دوشینه بهمت بر سر انجام کار و بی لغت خود کمارند و مهم زانکه از حد حضرت
کسانی اگر بخواهند با وجود امتداد و مدت جاگیری در جهان بانی آن باشد که گویا
بسی است آن که بنام آسمانی و بگوید و بگویند و شد زانی موافق و شد و بگویند و
بواجبی نیاتند بود و بگویند و سر انجام آن پیش نهاد خاطر ملکوت باطل و آن نیز
محک این عزیمت حریب آید و بخاطر مبارک آورند که گفت مهم زانکه از حد
را که روحی و بصورت و در دنیا و بفرغ مال و دین و دست ما که از آن
کند و بهر کسی که کشور و دین آن کرده و بفرغ و بفرغ و بفرغ

۳۶
کار اقبسی سر می توانستند نمود و فی نفسه قدرت بر کار فرمای لشکری و کار گداری
کشوری داشتند با استعداد تمام متعاقب یکدیگر باید ادواتان بختن یافتند
بمحمد با آنکه در بن نوبت از بیعالم لشکری دست بهم داده بود که لشکر عالم را
کفایت میکرد و چون سر کرده از کار مرصودن سپاه عاجز آمد اثبات نیز از
حسابی بر نمیداشتند و در بن میان سکا که اتفاق افتاد با یکدیگر سر می داشت تا چار
در بن نوبت هم کاری از پیش فرست با آنکه خدکرت لک ببالا کلمات برود
جسمی کرات فی نعل مفسود باید بر وضعی مرخص نموند و در مرتبه با وجود کثرت
عدد و عدت ادبیا و قلت اعداد و با عدم سپاهی گری اعداد علت مرید شد
باعث افرادی نیروی غنیم شدند چنانچه در بن حرکات نافض او ده سودای زیاد
سیر می و کتبان بخودی از نواد پذیرفت که در بن یورش بیشتر از پیشتر گرم گرفت
بسی دشمنان شده از سر نو طرفی منته و ساد و منشی گرفته و در عرض این آمد رفت
که مکر و دفع یافت جرأت و حرات دیگر اند و خسته زفته زفته پیشتر آمدند و
بازی از خد حکیم کونا خود در ار کرده مکی بالا کلمات رایه بخت بد تصرف در آوردند
و چون در بن نوبت سببان و سر انجام آن مهم کا معنی شده بود و پر خشت
اعمال لشکر توانمی نموده و معیند چنانچه بکدر استی و زرافت از بی نفسی سر دارد

باینک بنجور کن و تادیب و کنایان بجهت در اوج مان سگه و امیرالامرایا
سرداران نامدار بگویم چنین پذیرفتند و خزانه را مندا بایقان کوه پیکر سردار
کار را ردید و سرمایه شهنشاه سپاه لغت آثار شد و در رایت فرزندی آیت
بدان سمت ارفع گرفت و چون انور بن میر بنجوری که کنعانی فخر و فخر
مساعده می در زندانی فید او امر و نوای نفس آماره و طبع زبان کار شده خود را
سرفراز سندرات لغاتی و ملاقات قوامی جوانی دشت چنانچه مطلقا مالک
نفس خویش نبوده در بند تادل منوات و بخرج مسکرات مخصوص بداشت
قدم و ملاست سعاد و ندام بود و اینجی که در حقیقت علت ضعف و ناع
باعث بی پردای است بنجودی مرد علیه دشت که از فرط عدم مبالاه اکثر
اوقات مست و خراب کران خراب بنجری و سگبری بود و لا جرم در مرتبه نیز
افزای بر مرتب نموده خود و بنجری کرنا معدود و مرتب شده و بهبودی بکنان
نقد و فتن زمان پرده غیبت فرصت از دست دادند و تنها از غیبتی کاری
میش زفت کلک سرمایه چهره و سنی ختم اران افزوده ماده خیره خشمی ختم
اماده گشت و چون از کامی احوال بدیدار اعلی اکامی رسید خان اعظم خان
جهان و مهابت خان و عبدالرحمن از ارکان دولت عظمی که بر یک ستر

وکن از فوط کوتاه نظیرین بل تنابر کمال بی لبر بی که لازم کمین دارو نیاب و انیز بی
دفته گری که عاصبت ویرنبه و بر گنبدی صلیح القدر و مطلق العنان به تر کنار در آمدند
عاصه غیر حبس بی سیاه بخت بتره رای فرصت غنیمت شمرده از بناه اندیشی و کم تر
که مانشی از طعنان منشی و ناقص فطرتی اد بود دست تصرف تر اکثر محالات بالا
کلمات که باد لبای دولت اند بپوند تعلق داشت و زار کرده عبدالرحیم خانمان
سیه سالار دکن و خاندیس و هزار از اینجا که همواره انداز گری بنگاه سپاه گری
داشت ازین رو بختنه بیرسنی و سورش انیز بی تهمت زده خاص و عام بود بهمانا
از ان راه عنان بالادوی بای غیر گرفت و در هیچ مرتبه بکام تیز علوی قراع
رو بای آن زباده سر مار سرد لا جرم فتنه او منته است جهان بالا گرفت و فتنه
رفته کاردس بجای کشید که خانمان بجز کرانیده از چاره گری فرو مانده لاچار بود
غرضه دشمنهای بی پی در خواست مدد ماری نمود چون و فانی غنیمت انعماله
بر رای جهان کی بی هوا خردان دولت زور افزون بدرجه و ضوع پیوست
نوقف در موقف خلافت گری فرمان فصاحیران در باب تهمت عکس نظیر
اندر محلیه معا و اردگی یافت و سکر بی اران سنگ که سرداری آن نامزد
سلطان پرویز و انانیفی ادو کار گذاری بی بر محضربک اضمحمان نموده بود

منزبت ببایرند و زبان عزم را می خدشت بنیبرستیت بمویدین لوباره
نمکس و دیویشش برسی که غره چون ناز و تحمل برستیت و است و اقبال باز
سنان برین باد و حلال بود منزل با یون انصرت تشریف خدویم شرف از اربابی
دشمنند و انصرت خشنی عالی و بر فی کشتش مرتب ساخته بر رسم با و داور و لولام
و شپش بر خند و کنار و بر شار چنان از چون حبیب عجمه پشت صدف شرار
و بر گویر گردانید و مسلکی گران مندی بیه خور از نظر انور گور انبده انماس نام
نمودند و حضرت عذرت مرتب ان مرخند و خضر برج اقبال را بجور انس بکم
نمود و زوده عنایت خاص فرزند خواندگی خویشین که اقصی مرتب دولت
جود و انی است اخفاش خشیید بیان موجبات منعت عاده حلال حاکمیرجا
بسم غنائی شاه بلند انبال لعلوب دار البر که احبیه
چون بعد از ساخته ناگزیر حضرت عرش سنائی حلال الدین محمد اکبر پادشاه که کم از
عسرو شفته را می حضرت سیدان مرتب را بر فی و قش و کشت و دست معالمت
حاکم محموده چه جای سدر خنده ولایات و در دست بحال نداده نظر و نشان
شده انش فتنه که بر اکتیبه و افروخته بود اشتعال و دشمنند در حلال انحال
حکمت بنوی پدید شد نفیض حال مدکور اکده در عین آن حال نبادار

بالمجمله محامد ذات وصفات ان کرميه و دودمان مکارم خلاق و کرام عالم عراقي
نواب قدسيه القاب و در نظر انور فرقه العین سلیمان زبان بهمانه جلوه ظهور
نموده و بجدي دفايق ادرش شناسي و مزاج داني و در مراتب خدمت گذاري و پارسايي
ان ملکه ملک شیم باعلي در جات ستحسان رسيد که آن ممتاز طبقه نسوان جهان
و سرافراز حوران خان را از سیر محذرات شبنان دولت برگزیدند و بنا بر
ستوده و الا خاندان این دو لکنده عظمي که مهین بانوان حرم سرامی عفت گبری
را بخجالي و الا بقبشي نشسته اختصاص می بخشید تا نام می ایشان زبان زده حاصل عام
نشود ان علیا خجالب را باین اعتبار ممتاز محل بکیم خطاب دادند و در بن نامه
گرامی سر جازبان غامه دفعه نگار ناچار بایر او رسم می ان السیه خور ازاد حرات
نماید بعنوان نواب ممتاز از زانی و ممتاز محل بکیم تعبیر خواهد نمود و در سال هشتم جلوس
جهاگیر می مطابق ششده سحر می که اغار ایتسم عیجه گلبن جا و مبدل حضرت شاه
مبداقبال بود اسرا بوسنان دولت انحضرت و حرم سرامی سعادت نواب
ممتاز از زانی لکنی و چهارچشم و جوش گفنه چینی عیجه امید و خنده روی سپیده دم
روی نمود و چون این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو حاصلی را از ان گفتگی
آورده تا زکی عالمی را طرب داشت و بهجت و امینا و امومت حضرت خلعت

فروع شگفتی جهانی را در برابر او رسد گرفت و صفحه زمین چون روی صاف
کشیده پشانی گردید و مشگران نیز بقضای مقام ساز ما رخت کردند و در
کویان با پی کویان راه خود مردان روان رفتند از بهلوی لطافت حمایتها
با سمن برودش خود بر این فرسنگ گل نشسته رکش صحن گلشن و قضای حین شد
و از بالای طراوت گلستانهای بیونی و چپا شوریده میل شنید از عشق کل
میسوری و اسوخته بدوری بکستان خشت درین هنگام که سکنه داد و پیش گری
داشت و روزگار ادای حق مقام نبود اهل زمانه را خوشین کامی و خود را بی
افزاده داد کامرانی دادند و اگر کردن گردان کردند و رفته و آینده کردند و چون
از هر اسم این ایام سعادت فرجام فراع کلی حاصل شد و روزی چند ازین روز
بیک آخری و پیروزی متعنی گشت حضرت شانشین با حجاب کربان
محمد عصمت و برده نشینان سرادق عفت پر نور از قد و سیمت از دم منزل سواد
محل شاه بلند اقبال گسترده حسب النعم و حضرت سامان طرازان کارخانه
بنار کی جیشی جهان ادا در پیش پذیر ساخته فیه بارگاه فیت با وج طارم نهاده
برادر شنند و حضرت خلافت مرتبت در آن محفل عیش و کامرانی بکشانند
سمت بر لب و دینا و گستردن مستعد عیش و کامرانی

سبت سال و با پوزه ماه سبت یکروز قمری رسیده از غم شریف آن مکه دهر ^{مهر}
بانوی عصر نوزده سال و سبت یکروز شمش و نوزده سال و هفت ماه و سبت
سجود قمری منتفی شده از زمان خود سنگاری تا این زمان بیچ سال و یکماه و سجود
شمش سپری گشته بود باجمعه در آن روز سعادت افروز و یون بر م طوبی
بیماری و خستگی در منزل شریف مصداق خلافت العظمی تحت المله و یومین الدوله ^{اصغر}
که در آن آردان بختاب اعتقاد و خان مخاطب بود و قرار یافت در دستوری آن
دستور العمل دیوان روزگار مار پرور از آن نیکوکار همه حسن و سرانجام آن بروی
و نحوه امور خوانمان کردند و ثبات و شادکامی و قمری بکام طریقی موزقان
گسترده در آن هنگام عیش افزا که با دهنی و عوامی خرمی است و بخش و مانع
عالمی شده بود و ساحت آن نخل عشرت از گلشن پری رویان نیکوکار
صحن گلستان ارم و عشرت افزای عرصه و دروس اعظم گشته سلیمان روزگار
بمنی باشد ملک اقتدار و بابر افزایش درجه سرفراری از انصاف صفات
بدین رخمن شادمانی از زانی فرموده از روی قدوم انور رسمی دیگر بر اوین
حسن بهشت آیین بشنید و بکام دل میرسد عیش و کامرانی نشسته بر شکون
و مبارکبادی ابواب است و شادی بر روی خاص و عام نشودند چنانچه فرار خاطر

دیگر اسباب با محتاج محاسن مواد ضروریات معهود ضایان ساخته و پرداخته
میدارند بنابر آن آن فرخنده چونند مایون از جسد که در روز ازل حسن انتقام
باقیه بود و زاریج رور جنبه هشتم ریح الاول استلیم سحر می معانی لبث دوم
اروی بیست ماه سال منعم از جلوس اقدس ظهور پست و برین وسیله لایس
امانی و امال و سرمایه فاسیت احوال و در اقبال عالمیان دست بهم داد و چنانچه
امروز دلیل آن از وجود مقتضی الحود چهارش ازاده بلند اختر کامکار و الانبار که
هر یک رست صغحه رو بکار و فرقه البین این موجب انتظام نظام چهارمین جهان
و سبب این شش جنبه زمین در مانند مانند زور بیدار و چون افتاب عالمی است
روشن و مویدا است بنحوی که بر کات اماران تا زور قیامت بنزد کار
انبار در کار خوار رسید و ما بین شایع آن تا بوم الفیام باعث رونق چار
بازار عالم و موجب فزایم معاملات دار السلفه اوم خوار گردید و در آن
ساعت که مجلس این عقد از و درج مقدس میانه سعد اکبر ملک خلدت
کبر و زنده زهرای آسمانی عقوب دارا و خلفه عظمی موافق شریعت غیر انتقد
سینه سن مبارک شاه جهان بحسن حوائی نعت که از آن آیه الهی ابد الکا
ت تا امتداد مدت روزگار برسد به لبث سال و یکماه و نیم روز ششمی

جبه کرمه ستوده سیر مقلد حسین مرزای صفوی قشربان انوار غایت ابروی شده بود
خلف پناهی سبیل مبارک و طلع نمره پیش رس این نونال دست بر زال
نمزل اقدس قدم برکت زدم در راه داشتند ز سایه پردگیان سرادق مفت
بر طلب نموده به بیداری دست زدند و آن کرمه نامور خوراک پیکر را به بر سر نوا نسیم مسخه
صب الله ستمای والدیه ماجده انحضرت آن مولود مسعود را بفرزندی الی الله دادند
درین اباحمه انجام چنین نوروزی باین ساله ادین پذیرفته عربی عالم نبی اعظم
در تاریخ روز دوشنبه پنجم ماه محرم الحرام سنه سحری بشرفخانه محل انتقال نموده سال
ششم از جلوس جلاله گزینی با سارکی و فرزندکی آغاز شد درین تاریخ و در راه
ذات بر نصب انحضرت افزوده نسیم ده هزار ای ذات و پنجاه سوار فرمودند و
و نوروز آینده سال نهم جلوس ما و دوازده ای ذات بر درجه نصب انحضرت
افزوده از اصل راضانه و دوازده هزار ای پنجاه سوار متفر نمودند باین القاد
فرخته محل عقد مایون فال و ترسیب انجمن عشق خزان السعدین جایه و جلاله نبی
حضرت شاه غیبه انقبال ستر عصمت و عهد رخسار نواب قدسی القاب بمارا کاه صمدی
از اینجا که همواره کار پردازان کارخانه قضا و عالم مصالح نظم و نسق امور جهان
بر وفق اراده مهاد داده میبازند و چون سنه بزاران و الا ما کما قدر و عالم

حضرت رسیده باشد اتفاقاً بندگان حضرت نیز در خدمه نامی از بندگان بلند مرتبه
روح اقبال داشته در مقام تحسین احوال بودند که در انجبال السعد و بحسب رسیدن حال
مبارک آن سپهر دولت در حجاب محبت کلی گردانیدند و چون آن دو نفر
بافته حضور و حراست نگهبانان حقیقی از سلامت یکدیگر بیان شکر و درگاه بگمان
ایزداد و گویا نمودند حضرت شامشاهی با پی سپهر ارادی در رکاب کران برای
آوردن برین شبیر خانه چشم رکاب را نگار را بنابر کی روش شمنانه ارباب
ارباب لغادر الفار نمودند و یکبارگی با یکی سوارکاران هم گشته را در حضور
تمام ساخته انگاه و زین دست و سعادت سعادت نمود و هجده نیم اقبال شدند
و در بحال جات خان در راه رسیده اس که از کجاست حقیقت گاهی شنبه کفایت
میران تو در وضع مسامع جاده و بحال رسانیدند حضرت خلعت نیت بر
جاست و سعادت و سعادت نیت نگران و الا فطرت در نازکی ازین
زایشته ایچ تو در حسی چنانکه حضرت باری بدیعی روز افزونی جاده
بحال است و به توفیق بلبل اللسان شدند و برین آردان که سعادت است از آن
نیت نه نور و در هم آمد و ششم سال تدریج نیمه می بلانی و در دوم حادی
بسانان از روش و توفیق تدریس قریح مقدم نور و در یک حضرت

نزدیک بود که یکبار کام آورده تمام کند و در نهایت شاه پهلای افغن شیر صلیت که
شاه پشیر را بنظر آورد در آورده اند و شیر را در افغن داشتند چون تیغ خنجر
حواله نمودند ناگاه از عین فرود آوردن نظر باریک بین وقت گذر باریک بین را می افند
که از رسول جان بگرفت خود را که جراحت تمام بر آن رسیده اگر کار افتاده بود کام
شیر بر آورده و بر شاه او حمال او کرده در القسم و فنی باریک بین مبارک را
از زخم گاه تخمین نگاه داشته در همان گرمی به بندی سبک سبی زنده کرد شیر نموده تیغ
صافه تا شیر را فرود آوردند با وجود اینکه در آن حالت خویشش واری بطور رسید
حفظ خود نموده بودند و از این رو ضرب را از مرتبه برد که اول داشت نماید از حمال
تا شیر ضرب و زور بازو رحم میگزید آن امر من بشکور رسید و در راه را در آن سبزه
زودان دوازده جراحی استی بکنده سر سبزه گشته هم گشته روگردان شد و
در بکشتن الصالح نام چرخ می بر گشته بخت که در شش شب انجامیده در آن حال
شمسی افروخته بختور پر نور می آورد بر خور و بخورد رسیدن باد صدمه سر سبزه آن
ناگهان بدین اجل رسیده رسید چرخ عمرش چنان فرود برد که همانا از حیات برگ
بر خورده بود درین وقت شاه بقدر اقبال از حمال غرایبی با حوال حضرت خلعت
مرتبت منوچه چرخ می شدند که مباد از چشم رحم حوادث روگردان سبزی شبنم

از صدمه سر نهیج مولت بر خاک پاک افتند و باز بجای خود رفت درین حال حضرت
خداوند عز و جل با وجود گنجی وقت از غایت اهنامی که در باره شکار شتر داشتند
بی نیل مقصود و خوبتر رحمت نه نموده چندانکه پیشتر رفتند و شاه بلند اقبال در دست
چپ انصاف با دلی قوی ایستاده شدند و راجه را در اسن نزد ایشان رسانیدند
و اعتماد را می بجانب دست راست قرار گرفتند و کمال فراول و غلبه ایستادند و بدو
پرسیدند چون در آشنای رسانیدن آب آن دیر لغو حضرت خداوند عز و جل
و سیرکاری بنیاده در پیش روی او در گذشت از آنجا که گنجان خفگی بر کرده است
نظر غایت خود را در حال از اسب عین الکمال نگاه میدارند و آن اسب را
در کمال خشکبختی و فقری که متوجه انصاف نشده بسوی انوب را می خواص که بنده
در دست داشت روی آورد آن قوی دل قطعا ترزل بمناظر او نداده سر راه
که جبهه و خنجر نیز بر گرد داشته باشد با چارچوبی که درست داشت بر دست او اند
در غایت غنای با سرعت و صر و صولت از در از عباد آمده که بر می آید و تند
تند بر وجه او رشده انوب را می از صدمه آن انداز بقعا با از فاده شتر را را
در زیر رفت و چون او دست می خود را بجایست سایر اعضا سپر بلا خنجر بود
سر و د ساعد و سر نهیج را می که نور درست در کمر گشته از مار از در خنجر

نایب فرار داد و معهود بنجر راجه را بدست و انوب را بی خواص و اعتماد را بی حیثیت
با معهود بی چند از خدمتکاران و میر شکاران و گریزی از سمره ای رکاب است
کامیاب نبود و چون پد بندوق نزدیک رسیده شیر نمود و ارشد اسب بحکم
غلبه بر اس طبعی از مهابت شیر فرار پذیرفته ناچار غور شد و از مشرق برین
ازین پر تو سادات بر زمین گسترده و پیاده روی بدفع آن شرارت نهاد و
بر سر ماهه البناده شدند انگاه با سنگ شیر اقلتی در مقام لکنت اندازی
شده بندوق فرار اندازد و قضا لغا فرمودند و آن از روی دمان شست
و کنفیس سه مرتبه از دم فتنه انش افزور با فسون طزاری پرورده دل از غیبه
خاطر تنگام کش کین نور عالی خست و چون بمقتضای قضا و قدر اجل بر آن جانور
در انوقت مقتدر شده و می چند در بند عقده ناخر بود لاجرم بالفعل صید او مقتدر
در هر سه مرتبه با سیر انداز تیر که مانند سهام صایه تقدیر خط پذیر نبود و طغیان
جناحه سر اول رسیده با می کار کر نیاید و درین مراتب آن ابر من شست مطلقا
و هم و هم اس بنجور راه نداده از جا در نیاید مگر در انداز سبوح که انیم بنده از
تغذات خشن گشته حله آورده و مایست و سطوت تمام اسب بر شکاری
شان در دست نموده چون اجل بران تند و تیز خود را بدو رسانید ان اجل رسیده

با نغمه غنور بر نور رسید و صد سب عرانی و دیگر تحف و هدایا بر ستم آورد
از نظر او گور گشوده از انجمله مار مرده بود که خون از اسر موضع ترش کشیدی
برکت در آمده یکی زهر را از بدن مار گزیده کشیدی و ازین راه دفع عاید
سم نموده علت شفا کشنی محله میرزا با سایر فرزندان و همراهان مورد درسم
بی جنبه گشته بنصب پنجراری و جاگیر سبیل عافیت پذیر شدند و گرفتار
بادشاه نادار و اندوخته صیدگاه نازی و دیگر سگدوشی بانیان از پادشاهان خرم و ازین
سبب شیر بر شیر
چون بنا بر آذما و سینه چهلوس چایگیری از حضرت متوجه صیدگاه باری کشیدند
بمسب اتفاق زوری در آشنای شکارگاه بود که ناخر از نور کشیده بود و حیوان
زادان مورد و درشتند که درین نزدیکی تنومند شیری فوری سبیل خسته که
همین ساعت سر نهج صولت بخورن اگلی بر کشوده نمشی از آن شکارکار مرده
چنانچه شیری بخت سبب و کران حواست در بصورت صدان فی غایله
اسب و اولان و کرند و کمان نمیتواند داد از آنجا که سقف جهانگیر پادشاه
دشاه شیر شکار و شکار شیر بود بی تمهید و بخت این نوع صید که عبارت از حلقه
فیلان و اجتماع اهل جرکه است عانی و شباب سپرده باشد و بنزد اقبال رکاب
منوچه نیست شدند و چون در شکارگاه ما بچکس را از زره آهن نیست که حضرت با خود

کرم و تعظیم در باره او بطور آورد و نه نفی حکومت صوبه بنان و برخی ارجال بنو سنان و
منصب بجزاری سوار منور ساختند و متعاقب او ابو سعید زرازی مد کوز منور و راه
افغان در همین سال بدر بار سپهر مدار رسید نهایت اخلافت یافت و چون خبر
انجامه در حرم بی پایان بمطهر حسن مرزا رسید و از قرب جوار مرزا ارستم
در مقام انعام بود استعلا ص قندمار را که با ستظار عساکر طرانا دارد و در از راه نمود
نزدیک بکار یافت لاجرم نامر امور کاری سعادت و در غیب و سرست امیدیم
که هر یک علف نامه ارتکاب امور عظمه از به تمام خیر اندیشی خویش آمده بحسب
خود و بهرام مرزا پسر کلان خود را بملازمیت فرستاده اظهار اراده آمدن نمود
و چون فرستادگان رسید موصدا بر مرض اعلی رسانید و آنحضرت مرزا بیک
قدیمی را با منشور عطفت امیر رعیت انوار سال داشتند مرزا را و فرستاد
کرم در آمده باستقبال آن باریه مبارکات برآمد و از راه اظهار کمال ارادت
و عقیدت روی از دست مشترا خطه را از آنکه نام و خطیه القاب سامی آنحضرت
نور اندود و سعادت نمود نمود و نگاه بنگاه که جانب آنحضرت نامر و ملوک
آخند و دوشده بود و خود را تسلیم نموده خود با سه سپرد بکمر خند و انقاس و طهارت
و در از خانه دار قریبانش روی بدر بار کنی مدار آورد و پنجم شهر لور سال گذرد

روبی زمین را در کوشش ملک اعلیٰ گردانند و اکنون در مقام نفوس کرمه حسین را
بر بیان حسب نسب مرزا و اربابان سبب استوار و بدین دوت عظمی می پردازد
و آن دوازده خلف سلطان حسین مرزا ابن سرام شاه اسماعیل است و چون
ولایت قندار را در سال سیوم جلوس اکبری محمدخان قلاتی حسب الامر اکثر
بشاه طلبید و او شاه سلطان حسین مرزا برادرزاده خود تقوی بن محمود و در گذار
مرزای کتور در سال بشت و نیم اکبری سپری شد از د چهار سپهر نامده محمد حسین مرزا
رستم مرزا و ابو سعید مرزا و سحر مرزا از آنجا که دغایی بسایه احوال با وجود عدم
لواحق از دغایف امور اکثر اتفاق افتد چه جای گفته بای علی و دغایی بی بیان
باشد لاجرم بگانه اتفاق گرمی پذیرفته رفته رفته متغیر و فساد و دغایف
التهاب شعله و استوار داشت و در انجام کار چون انصرام محال و فصل امیر
بقیغ و فصل شمشیر را در دست نمیداد لاجرم تمنع تیر روی سپهر کشیده مکرر بگریه
زدند و هم در ادبینه از طرفین خود نارنجند و در عین زود خورد و کسب رستم مرزا
کارهای سعادت و راه نمایی بخت و جلا و دی به اندیشی برده در سال سی و
هشتم جلوس اکبری بابر در خورد و سحر مرزا و چهار سپهر خود مراد مرزا و سحر مرزا
حسن و ابراریم و چهار صد سپاهی و لباس توغنات و دوت تنهای سپیدی اکبر شاه بشت

سمت و فوج یافت و در ماه رجب المرجب سنه ۱۹ هجری مطابق ۱۷۰۱ - ابان ماه
جلوس بهائیه که شمس مبارک این بلند اقبال بعقد عسرت آبن عشرین رسید
مجلس نشست آبن طوی رفاف و نزل سعادت محل علیا حضرت مریم مکانی و الله
ماجده حضرت بهائیکه که بدولت خانه بکنت مسوید پیوسته انعقاد پذیرفت و در اسعد
ساعت مفاریه ماه باختر شید و مفاریه حبیب بنامید و فوج یافت و چون این
فرخنده نزل شرف محل آن بلند اقبال که منصل دولتخانه اشرف واقع است و در
بنابر فرموده انعامی مرتبت در آن گلین عمارت سپهر مرتبه اساس یافته بود
شرف رویداد این رویتار کی رشک شرف خانه مهر انور که در کنت منازل
بنبر پذیرفت حضرت خرافت و رتبت بدین محفل تا شرف قدم ارای
داشتند یک شبانه روز از پر نور حضور بعضی النور یافت اربابش بزم عشرت و محبوب
از دیاد مودت و در محبت کشید و حضرت شاه بلند اقبال نالاس امتعه روزگار
بر نیل پیشکش کشیده از دفرور درم و دنیا که برسم بانمار شده بود و نور سید
بام و در روزگار را در افشان در گرفتند و هنگام توجبه انحضرت ارادت برای سعاد
نا و در ماه در بار گردون اعتبار افشیه هر دیار که رشک فرمای بر بند رتاف مهر
و عبرت افزای تقصیب سیم کش ماه بود حسب الامر اقدس لعلی باز در گسترده

سرمایه اداریش روزگار و پیرانه نیرین ملل دینار شد و دوم نور زردی با کمال کرم
جلوس موافق چهاردهم و الحجه سته سکه نور و دینخانه مبارک از نورافندس رنگ نیک
طرح منظرش و عرت افزای بنیم رواق فلک طلسم شده و بعد از در زرد و گینه
نقح عمارت ابن عبد اقبال که در جوار دینخانه والا واقع است و در بنو عمارت
قدیم آنرا که بنا شده محمد تقیم وزیر خان بود از بنا و ادوار خسته نشین های پادشاهانه بنابر
امر عالی بجای آن اساس گذارشته بودند فیض و دینان نزل بهشت امین شد
پرنفوسم انور ساخت آن را نور انین خشت لهما بیان خوشگاری نمود
حضرت خلافت نزلت صبه رغبه منظر حسین میرزای بخت شاه عبد اخر سلطان خیم
چون اصوات عده ترین سباب کرمیت و جلالت ادلا و نجابت اذات شریفه
نن باعث شرافت و سامت انبای سعادت نهاد است خواجه خجریه بنیر طریقی
حقیقت انجمنی اداری شهادت میباشد بنابرین بخاطر حضرت خلعت نعت سیده بود
که که کیمه خزان نجابت و اصالت و اخر برج شرف و جلالت اغنی صبه رغبه منظر حسین
مرزای صفوی را نام زد این والا حضرت نمایند و خجری بنا و انور عروانی و در کار
سار خجریه تا خیر افتاده در عقد نفوس دقت مانده بود تا در انشای سال چهارم از
بی اراده خاطر مقدس بر ذوق مراد ظهور آورده رسم نگاری

جهاگیر بادشاه در حق آنحضرت و در استقامتی و عمارت زمانی بنیت عین الدوله
کلمه که برگزیده های غایت الهی از عموم عالمیان بکرامتهای خاص اختصاص یافته اند
و نزدیک و بده های فضل نامتناهی خلاصه مستفیدان عمده امر خلافت و متحدان بار
امانت از عامه برابری و کافه رعایا بمنزله فضایل و منزهات اعتبار و در اولاد جرم آن
نظر بندگان تا بدین حق تعالی را از نظر بید مردم و فانی پیش منی و زرف کجایی
در درجه اعلی می باشد و مصداق این خیال صدق قرنت و در افتد های الهی حضرت
حضرت جهاگیر بادشاه است چون آنحضرت میر نور اعلام الهام ربانی و اخبار
غفین اسمانی دریافتند که این سایه سرور و افتاب غایت انبوهی تا بابد و
زور سور شمع انجمن افروز خدایان دولت حضرت صاحبقران اعظم خواهد بود
بنابر آن بمقام بر می احوال این برگزیده غایت زمانی که حضرت عنس انسانی
اکبر بادشاه تیر اند در از اسیر شاهزاده ما برگزیده بودند در آید به فعل آن
شایسته الهی اعلی مراتب محالیه و مدارج علییه را از تعویض منصب است برار
بجهر زاری سوار لغافل و در سپه سپه مزید اعتبار بخشیده تسلیم فرمودند و
لغایت علم و توان طوع بر افراز و بنو ارش لغاره بلند اوزار گردانیدند و از
مرحمت افتاب گرفت و زرق غزلت بر افروخته لطافت بازگاه و شرح که خالصه

حسن بیک بدترین و بی خبری قبیح اعمال خوشتن یافته باعث حیرت
و ران و عبرت دیگران شد و سایر گرفتاران آن را که در حقیقت با دامن سودا
و گمراهی نقشه گیری کوفته بودند چون خاکستان نمود و معرفت و آداب بر سر داشت
بخاری کرد و در نا بکار برادر کردند و آن مستی دلیل ازل و ابد را که خار راه
ارزش او را کار شده بودند کل خار سردار ساختند چون ادلبای لیت و دو اید پند
از پرورش این مهم ایم با کلیه یار بر داشتند و از هیچ راه در خاطر ظرف کزانی خیرالم
و در بی صبور بی این و الا گمراهی و سواری بگلشت فضای روح افزای خفته کامل که
از دیر باز مکنون ضمیر نور بود بتاریکی باعث اسعادت شوق نهفته گردید و بنا بر اینکه
سیر منزهات ال کلمه بین بهشت و بین بی فیض حضور نو بهار باض اقبال و
نازه گل گلشن جا به و جلال مرضی خاطر عاظم نبود و در جمعی توقف منشور غایت ابر
در باره طلب این بنده اقبال و سایر محذرات و خرابین از توقف جا به و جلال
صد در یافت این عالی فطرت محروم و موصول فرمان ایشان با صبیح کیم مجموع
که از خانجانات مویات و دوازدهم ربيع الاخر سال هزار و پانصد و هجری اید و در
سعادت حضور نمودند انظار اینست غمچه بیار سنجان جا به و جلال شاه بلند
افعال سلطانی خرم از مطلع عظمت و جلال ظهور الوان و عمامات حضرت غلت میزد

دست خورده روگردان شد چنانچه آن پیرامه روز آتا لامبورسج جا دست از
رفته بجام دارو پای در حواب شده رکاب گیر نشید بدست و پایایی مری
باو باراه و بیراه می نوست و لدا در عرض این مسافت جای عیان باره
باز تافته یکسر شمشاد در آنجا نبر ثبات قدم نور زنده راه نهمیت
پیش گرفته و زفته زفته در در بای چناب چون خس در گرداب امیر و
شد تافته و سنگیر پادشاه کردار خود گردید چون خرفه منضی خان و گیار
حسرو حسن بیگ از اخبار شمشاد نشانی که بر سبل نام شافته در سیرل
گویند دال خود را رسانیده بود و حکما یکسر پادشاه رسید انحضرت از استیلا خبر
نهایت خوشحال شده و در انوشیروان خطاب دادند و از ان مقام عبث
تمام متوجه شده کوچ بکوح پدار السلطنت لاهور شافتند و کنار در بای اید
سر قمرل افواج محید الامواج شده خود مغیبل نفیس در باغ مزار کامران درود
انبال و نزل اجلال فرمودند و حکم اشرف فرمودند و یافت که محمد شریف
ولد خواجه عبدالصمد شیرین قلم که در اولاد از خطاب امیر الامرا و پایه دلا
و کالت سرافراز بود سلطان حسرو حسن بیگ را بجنوز زبور آورد و چون
فرموده بنفاد پوست آن محرک سلسله عدم عقل را رنجیر فرموده زندانی ساختند

این نبات کو گدازد و خفته عهد و پیمان در میان آورد و آن سعادت منتهی باشد
و بی نصبت خضعی در شته بمقام ناسپاس در نیامدند و همچنان بر جاده وفاداری
نبات قدم در زبیده مشبوه خاگناری گزیدند و بر سر اباد و قنار با کلم کرده
قطعا بهر ایادی او اندام نه نمودند مجله سرخند حورست که بطایف الجبل الشامیه
شهر ابدست آرد سیاهی میل سود داده اثری بران مرتب تر شد با چار
به تنه سباب محاصره فراهم آوردن مردم بی زورگار و دفعه طلب مرداد بد
فرصتی همدران نزدیکی فریب ده هزار تن از خود سران میسر و با بنابر آمد
دور از کار بدو پیوستند و چون اتفاق این مشتی فتنه جوئی انوشهر
که از رستنان او ما خورده بودند دست بهم داد سلطان دل بر بوند اقطاع
آن جمیع هر جای بسته برین سر هوای مقابله خیال اقبال در دماغ ماچی
و از وصول خبر تفضی خان که با جازر زار مردی دیرینه می آمد صلاح در آن بود
که بیشتر زفته راه بر صدمه نشکد سیلاب اثر نبرد چون باین اندیشه کوتاه
رو به راه نهاده در کنار رود یار بیا به بان سعادت بار دولت خواه بر خور
بر مجور رسیدن دبی استادگی و تیریر مانند مشتی خاشاک که خورار او کش
را کند بر درایی نشکد طوفان اثر زرد و مادک زود و خور دیا

شده همان شب مرصعی خان بخششی را بسبیل منقلای تعین فرموده و ستوری کباب
 دادند و این شاهزاده و الا که را به نیابت خود در آره گذارته و اسلام خان
 شجراده و اعتماد الدوله و خواجه بهمان در ای سکه بهوریه را همراه داده خود
 بنفس بنفس قبل از طلوع بباد داد و استعداد لشکر مطلقاً مقید نشدند بر سبیل
 بنعاقب او را ای گردیدند چون خسرو بنو امی قهر رسید حسن بیگ ششم
 عمری که در آنوقت از حکومت کابل معزول شده روزی در کاه بود بان با خبر خوار
 بر خور و در کمال استعداده و بی بل از جای کون نشینی و بی حاصلی ندیده
 از پیش از راه رفته بدو معنی از راه گزشت سلطان به نظر از دغوی دل شده
 بهر عت تمام خود را به لاسور رسانید و از نتیجه اولیای دولت بآبره قبل از وصول
 او برین منشی گماهی یافته با خود قرار خص و دوده بودند و در استکمام باره و دیوار داد
 اسباب تعدادی کوشیده و مدخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد افتد و مقابله
 در آماده بیکار و کار زار شده بودند جمیعست و با آغاز دست و پا زدن نمودند بهر
 وقت بمقام اسما و دولاسای متحصان در آمد و چندمی از چابکپوسان حزب زبان و طرز
 و امان عادی و بیان نزد بکنان فرستاده ابلاغ بنجام های عرب افزای قتل
 نمود و مواجید و لا و نیز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترست جلوه بدینش درین

خسرو شاهراده کلان است چون او در رقی حیرت و تعجب بصیرت بهره دار بش
موقوفیت امور لغایت دور بود سمور در خاطر راه خیال محال دادی معجزا بر خیز از
فرد با بگمان ناقص فطرت چه مقتضای لی عبری و بدگوهری و چه قصد سورش گهری و
قبیله کبری بران سر بودند که او را جبر نایه اشوب و فساد نموده بدین بهانه د
ادبیر لطاول و در او دستنی فراز جنگ آودند و هم چنین جمعی پرتان عال بد پرانگند
منواری طارمان هواخواه او رفته رفته ان اقبال دشمن را از رقیه بران داشتند که
بدست ادبار سلسله اقبال ناگهانی بخشش در آورده بای بی سعادتی منجا بحساب
خدای مجاری نه جماید لاجرم پیوسته در پی ان بود که اگر از هم از ای دقت مر
باید وارف بیده و در کار رخصتی بیدارگ استک را در گزیر نموده بطرفی شتایا
از انکه ناداده نتوان گرفت و نامها ده نتوان برداشت و استک فبر در جای برادر
نامقدر با قدر برابر شدن و با جذا اسیارت کردن است با الحمله با وجود انیم راب
بر رفتن مقتضای قبیله الفایز خالف و انعام و رخا و رسته سخت و سماح دولت
بر خاسته سار راه گزیر نموده و بی مقصد می معلوم با مجولی خند در شب ششم
دی حجه سال کور از اکبر اباد آمده راهی طریق میرای گشت و چون بهیج
دردی نداشت ناچار روانه پنجاب او بر کردید بادشاه جهانگیر از فرار او
نزد

نیز درین نوبت کاری ساخته معاودت نمودند و در آخر امر بخش توجه این دالالت
سرانجام نیز اباقت چنانچه در مقام خود ائمه تعالی به بعضی مد نظر خواهد
او گردان شدن حضور و از سعادت خدمت حضرت
خداوند تبارک و تعالی و ذکر بعضی از وقت سابق
بر صاحبان صایب نظر که البصار بصایبشان از محل الجواهر تأیید و توفیق جدید پیشه
بنظر عبرت گمراهی رنگ امیرهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست که چون عتبات
حضرت ابروی بر ماه خواهد که عالمی کبر شمه بیاراید و جهانی بکوشه حشمی گلستانی نماید
نخست چمن سربان چارباغ ابداع خار موانع از سر راه پیشرفته کار بردار نگاه
سایر مواد آن امر رفته رفته از قوه لفعیل آرنده تا شاید حصول آن مراد بر وفق اراده
از خلوتگاه غیب پیشگاه ظهور جلوه نماید محصل این سابق صدق انتظام بر تمهید مقدم
دولت و شد میان بی شکوت و شمت این دالاکر در مبادی حال الطیاق تمام
چه بنابر آنکه در روز زارل منصب جهانی به انقضا تعلق یافت بود و لاجرم از آغاز
وجود این منظر موعود تا هنگام جلوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص
عام حسب الطرام برآمده بر نحو عالمی که حجاب فصیح الباب مدعا آمده بدین منضم
که همانا بر کربوه و شاید صدق اینهمی و گواه رسنین این دعوی انجام احوال

سمو اسمایی در بوره لطف سعادت جادوایی اران محمودان سرور سروری را از
تارک مبارک تزیین داده ادراک سلطنت را از جلوس اندس نو این و نمین عقد
بعثت را نور این ساختند و بجه بارگاه قفس روی زمین را در کفش مهر داده نمود
و اویم آن را باوج این دالاحر که برافروختند صفحات زرد پهلوی کشاده رویی که
نام نورش دیگر روی بارود اندید و در جات بنزد انقباب نام دالایش چه به
با هم که بر خود خنجر خورد و بزرگ او امر دوا می این دست سترک را کردن نهادند
و از دور و نزدیک سر کشان بعد از اعانت و انقباب پیش آمدند چنانچه از زبان خود
آهسته بجزرانا و دیگران فرمائی بخاطر نماد و زین صورت تصویر انبغی در آینه رای گنسی آرا
باو شاه جهانگیر نمود که مهم آن نابکار را بر دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته سزای
عصیان او را در کنار روزگار و گذارند بنابرین سلطان پرویز را با انبغی اصمغان حصر
نام نزد این مهم فرموده باشکری گران سنگ به انگشک سبغال محمد دل دستور بجا
چون از در نخست سرانجام هر کاری با فرود کار گذازی کامکار شده لاجرم کر کشای
این عقد و شوار کشاد نیز با جن ندید این شاه اتفاق گیر حواله کشنده بود و چنانچه
اکبر بادشاه جهانگیر بادشاه را در ایام بادشاه زاد کی برای سیر کردن این کارن
دند و بنابر امر مذکور این مهم را شفقی شایسته صورت کشیده بود و ناچار

از بهبود و نو میدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران در گذر بد ازین رو که باد^{۲۱}
جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرستان و رنجت از ملاحظه با دراک سعادت عبادت
حضرت والا قدر استعدا نیافته از تبعیض حیران نصب بودند اکنون که کار از ملاحظه گذشته
سایر اندیشه محرومی و بیدار و نرسن انحضرت با کمال انبساط و اشل قلم شده و قریب بوقت
اختصار بر بالین مبارک حاضر آمدند و مراسم عبادت و پیشکش بجا آورده از فضل نظر انحضرت
و خبره را با هم مجبوری برداشتند و مقتضای وقت آزاده مرحمت نموده پسران و محمد خرم را راه
خود بیرون آوردند و بر دروازه ای قلمه از جانب خود مردم بنگارانی نصب نمودند و بن
اشنا چون قصه قضای بعد از قصار یک پیروفت گهری شب چهارشنبه و دوازدهم جمادی
الثانی ۱۶۲۸ وقوع یافت فردای آن بادشاه جهانگیر با بیت مراسم غزاداری و کولوار
پیروخته و خود با تمام امر و اعیان و اکابر به گوشه نشینی انحضرت را با سایر
کشتن گیتی و سران عهد تا سکندره که بفاصله و در کرده از قلمه اگره و دفع است و دوش
بدش رسانیده اکثر حاجت خود سریدست او بر در یافت این سعادت سرفرازی و این
اندوختند و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن سعادت بدو تهنانه
نموده زورخشیه هشتم شهر جمادی الثانی سال مذکور موافق مسم آبان ماه الهی
ساعتی که سعید اکبر یعنی ششتری گشت انواع نیک اختر می از آن میگردد و لفظ

علی الهی و پایه دلا با شاهی بذات سالیون تعلق گرفته و تاج کسوت و علا ابرو
وجود و از نیت پذیرفته آنست آنست که مقتضای دستور العمل خبر و صلاح این
کار بسته از رعیت و اتفاق حال و عقد بکلف بخورند و درم تقدیمت از کشاد
ابواب حصار باز داشته قلع و مایه ها را با دلبای دولت سپارند و بصوب بنگاله که
بنابر تفویض حضرت عرش انسانی بر اجه تعلق داشت تا نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارباب
دشته اجم روزنه شوند چون پیغام معاندان کوتاه اندیش رسیده با خود اندیشه کرده
درستند که پیش ازین تملک و طغیان حاصلی ندارد و بی وجود مردم کار آمدنی این
پیش از منی نیست خان اعظم در انیدت نظر بر نسبت خود ننموده چندی که در خورشید
اد بود نگاه نمیداشت و از راجه پنهان کوتاه سلاح راجه معلوم که چشاید حضور و وجود
کثرت منول دولت ایشان اگر از ایشان ملک گیری آمدی کشور خود را از دست
از دست نمیدارند و خسرو بنابر آنکه از انوار روزی برادر رویه می یافت خامر است
که از ابعاد زرجه مابین شکرم توان رسانید اگر چه خزانه بدست ایشان بود لیکن
حوسمت و گناه گناهنگی کار بکار نیاید و وجود و عدش در آن حال برابر بود بنابر
مقتضای استیعافی تا چار قلع و بصراف ادلبای دولت دادند و خود بیرون شهر و در
رمان سنگه روی بکتاب بنگاله فرود آمدند و چون احوال کبر بشا به نامم بود

جهاگیر بادشاه را که خواهر زاده راجه و داماد خان اعظم بود از روی مراعات بیادش
پروازند چون خواست الهی بامر دیگر مقتضای تقدیر برین جمله تعلق پذیر گشته بود
که اهل روی زمین و زمان از پر تو عدل و احسان شاه بلند اقبال سار بشین گفت
امن و آمان باشند که جرم حضرت جهاگیر گاهی یافته از خود با جزوار معاندان بر خیزد
می بودند و شاه بلند اقبال با اعتماد گهانی الهی از عذر دشمنان نبید نشیده همه وقت
بیمار داری و خدمت گذاری جدی بر گوار جد و جدی بر جای رسانیدند که آنحضرت در باب
خرسندی از آن سعادت مند و ناراضا مندی از خسر و فضل طویل الذیل بر زبان داشتند
بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت از آن را که سعادت رسانند سخت کار فرمادند
مخصوص مرئضی خان بخاری که در انوار بخشی به استقلال موکب والا بود از روی حققت
دانی بر بختان تقدم حسنه با جمیع ایشان و تشبیهان خویش تقدم طاعت القیاد
پیش آمد و سایر امر ابرو افتاد نمود سعادت علامت در پند انگاه باقی
سپاه و کل سرداران خر کرده کرده خدمت شتافتند و چون در انوار انظار
بر قلعه اکبر آباد رسید می تمام اند و خسته گشت دست مدخل و محارج آن است
یافته بودند ناچار بادشاه جهاگیر سیر ایشان بنامی شنبه و عدد و عید
سیم و امید تمام داده از بدی بفاق بختان را برسانیدند و پیغام دادند که چون می

از خدمت انحضرت اخذ ادب جهان بانی می نمودند بیان از حال حضرت عیسیٰ ^{علیه السلام} که
در ایت سراسر ایام نجاتی او قامت و منزل روح و در آجاودا و کفر نفسی بواجب که در عرض او ^{و در او}

از آنجا که آشوب کرده جهان جای امن و آمان نیست و ملت خانه گیتی مقام اقامت
و استقامت نه در بلاد آن در گذرگاه پناه نقشی است بر آب جات آسایش ضربه
حرگاه پسر مار کند و ازین رو خورشید سواران درین فضای تنگ میدان که فی الحقیقت
جولگاه است و ره دار منزل باید ار که سوار نیست که مقربان حضرت و نزدیکان
بارگاه عزت حاکمه سلاطین داد و کرد و خاقان رعیت پرور که درین عالم غالی کار و دام سلطنت
و بختی ساختند اندیشه مستور و دعوت داعی حق میباشند مگر گاه حکمت و قدرت
آن در رسد از شدت شوق و راجت آن در جات عالی و مرتب و ادبایی توفیق
با جابت نشانند و نمی که در عهد است برای ایشان میباشند در پند و عرض از انصاف
منجی بیان کیفیت انتقال حضرت عیسیٰ استانبلی است بحلی از افضل این واقعه علم ازور
آنکه در عرض سال پنجم تاریخ اکبری موافق سنه هزار چارده هجری مزاج و تاج انوار ازور
از مرکز اعتدال انحراف یافته با وجود خدین طبیعت حادق که سر آید ایشان حکیم
کیلانی بود و داد و داد اسوسند نیتاده محالجه و تیر میر فایده نژاد و زینت خان اعظم
ن سنکه بلا ختم و ناداری و حق گذاری بر سر آمدند که خسرو پیش از حضرت

۱۹
تعلیم او برادر اوستان دیگر پیش است چون حضرت عرش استانی الکبریا در
مخصوص غنایات زانی را از هر گونه کمائی و مرتبائی بهر بنحوی استند بنابر آن معجز
که بعد از فراغ تدارک درس با موضوعی متروکی حیرانی که تعلیم آن نسبت به عموم عالمیان
خلاصه سلاطین عظام در انتظام سلسله نظام و حال کلی دارد اوقات صرف نمایند
بنابر این میرراد و کهنی از سادات عالی نسب که در فن کمانداری کثرت نمایند
و در بن فن دست ارجمت فیضهای دقت برده اندست قضا و قدر را در اختیار
بدینضا مینمود و خلف صدق او فاسم خان در ایام خلافت آنحضرت بنسبت
ذات و سوار و صوبه داری بکمانه فرق عزت برافراخت و راجه سالبانی
که در برق اندازی برابر سبقت میگرفت و در بر دستهای برف بود نمیشد
و نایار خان که در دراستن محب بر کی کل لعود اندوخته بود و بخدمت تعلیم انکشت
نارک مبادات برافراشتند ملخص سخن غنایات حاصل آنحضرت درباره منصب
بعد اقبال بدرجه رسد که در انجهت هدم دوسار و در خلوت محرم و همراز آنحضرت
گشته از سعادت منشی و ارادت ابدیشی فرسندی آنحضرت را و سبب رضایت
جناب الهی در نسته بنحوی شفیقه ملازمت بودند که تا دو بهر شب در حضور آنحضرت
می گذرانیدند و نیم نفس از ملازمت و دوری نکرده و در لباس کتایب سعادت و در جایی

[illegible]

سلطان تکر که نسل او شاه بنمودند و مقصد و شی و شش در آمد بوجود و مقصد و مقصد
و یکی کرد جلوس و در مقصد و مقصد کرد و عالم بدو و بموجب وصیت از حضرت
رو بروی گنبد سید بر که دفن نمودند گنبدی عالی بنا بر آن اساس نهادند
نواکین شدن کتب تعلیم و تعلیم ظاهر با از سر و خ جلوس مالوان
این چهره کشی اسرار عالم قدسی و دانی امور انانی و انسانی
هر چند از آنجا که نیز بر کرده ای لطف اربی با کمال استعداد ذاتی و قابلیت اصل
از دلبستان تعلیم الهی ادب انوری نموده دیگر کاری نامور کار ندارند و نیز
عنایت سرمدی از او تشکده فضل متناسبی حکمت اندرونی کرده از بار تعلیم ادب
سخن پردازلی نیارمی باشند در صورت این منتخب مجموعه ایجاد را با وجود رتبه
کمالات و نهایت معرفت با سرار مبداء و معاد و کتب نشین غنچین علوم ریاضی
نظیران لغت و این زار در رسیدار فیض و دلبستان کرین استفاده فنون دانش
ظاهر می یکنیف امونخن خط و سواد نوشت چه نعمت سواد خوانی بر مردم و
دانش و پیش بچه رو میتوان لبست و ادب امور عقل مخرد را بجد خوان چگون
نوازن نوشت لیکن نیاز آنکه حفظ ظاهر و در بار است و ملاحظه عالم صورت ضرورت
و ناچار نظر برین منتهی ملک مانع نگارزان کریده میگوید که چون سخن شریف آن

و عابد و مجید و ابره و لب و اقبال شد و مزاج مبارک آنحضرت که باعث عید و ابرویم
طباع عالمی بود از هیچ اعتدال احراف یافت و امتداد مدت بکفایت کشیده اطلب
خود از معاصیه و بیزد ناگزیر برادر و سر و قضا که بالایی همه و سبهاست برساند و
از معاصیه کشیدند با مجله در روز چهارشنبه بمقدم شعبان المعظم سال ۱۲۸۱ شمس و
انصاحب لعش کلکی و دواب قدسی از سر و ش عینی نذر ایاها العفص المشتهیه
از مطاع ارضی را کنوش بوشش بوشیدند و از نجوای من بخرج من بنیه مهاجر
ای الیه بشارت دانی و نوید سر ایا اید مقد و قع اجر علی الیه در یافتند لبون
استغفار احزان و عده زما ازین دار ابلا بخت فرموده با حوار حشرت
حق تعالی و احری خانه عالم بلا شتافتند در الوفت سن شریف آنحضرت
بهفتاد سال و یازده ماه و لب و در روز فری شمس و شش سال و دو ماه و
در ازده روز شمشیر رسیده بود که این واقع جاگاه بناگاه و قوع یافت لعش
مبارک آنحضرت را که هم دوش رفوان و منقوت حضرت غرت بود از
امر او بفرقه که مسافت آن بهفتاد و شوش فرسنگ است سایر ارکان
و اعبان حضرت دوش بدوش سارند بکلی نرسیدند و در آن رخ و لادت و
ملوس در حلت آنحضرت ابن رباعی در ساک نظم انظام داد و
ملکان

و سایر اصناف جر و کارن در چستان و ارمنیه و الان در بروج داران و شروان
باب ابواب و طرستان و سایر دارالفرز فارس و کرمان و بصره و موستان
و دیار مکر و رو بلا و جزیره موصل و شام و روم و دارالملک هندستان بل موصل و
زمین کونای سخن از حد اسفرنگ تا فر ربوم احرمند و ازین سوی نهر قرات
تا سوی فاراب که باین رود بارشیل و شط سحون واقع است از روز به روز
ضرب شمشیر مانند خورشید عالم گزیر بر نفع و کین آورد و بر حکما و چندین صاحب سخن
و نایب مستولی شده خداوندان انرا مستعل تا باج ده و خراج گذار سازند و در
مشتقد و یک فتح هندستان نموده بعد از دو سال لغرم لشکر عظیم متوجه
سرنا سر و لایت شام بدست آورده سال دیگر تا پدرم بازید و حال ضعیف
و پس از کارزارهای نمایان خود کار را اسیر و تسلیم نموده تمام مملکت روم را
منحرف ساخت و در سنه ۱۱۱۱ مفت شتر سواری دارالفرز و جبال فرد کوه
مفتوح ساخته و از راه نیشابور با دارالنهر شریف ارباب فرموده عزم همدان و بلاد
خطار اجماعیه نمود و چون سرزمین خطه فاراب که بالفعل ما را از سرود
از اعتبار سرفزاری سوزل نمایون پایه ارتفاع درجات از چرخ دوار
گذرانند در عرض آن حال عارضه ما علیم عارض ذرات مقدس آن مرکز منطقه

چون امند و طومار و مکار را انجای شرح هزار یک آثار جمیده و اطوار پسندیده آن بزرگوار
بر در در ماست لا جرم بر کز حلا در خصوصات انحضرت پروردگار فضل یازد مکار و مکار
کار نامهای بر کاران خدایه والا اقتدار را بشرح و بسط ظهور نامه حواله نماید در
شنبه بخت و پنجم شهر شعبان منقصد و سی و شش از فضل ولادت سرور شد
انحضرت حقه کشی از کشی محیط افلاک گشت مسان اصل وجود و سیاب فطرت آن
گنجینه گوهر شاهوار محیط احسان و جود امیر طراغی بلند احسن و صدف نیت آن
دره اتاج الهی علوی مهد علیا کشفه خاتون چون سن مبارک انحضرت به سی و
پنج سال و شانزده روز رسید و در دهم رمضان المبارک سنه منقصد و مضاف
یک هجری در بقعه الاسلام پنج بار ماه عقد تعجیب قبه نعمت با وج طارم چارم رسانید
و در مدت سی و پنج سال و دوازده ماه و شش روز و قمری و سی و چهار سال و دوازده روز
زور شمشیر اکبر ممالک روی زمین بخور و تعرف و حیطه نشیمن آن شهنشاه افاق گبر
در آمد و سایر ساکنان ربع مسکون از اقلیم تنگ نار و س از مرز بر سر گرفته تا
بر دس ریاست آن سرور داده کردن به منع سیاست انما لک رقاب سر
افت کشور نهادند و سران سر ولایت با در انهد و خوارزم و گستران و در آن
و از در باجمان و حاجی و خان و جمیع بلاد روس و غلاب و بر طاس

و سایر اصف جبر و کارکن در چستان و ارنیه و الان و بروج و ارانی و شروان
باب الالباب و طرستان و سایر دارالمرز فارس و کرمان و بصره و خوزستان
و دبار و رودبار و جزیره موصل و شام و روم و دارالملک هندوستان بل و مملکت
زمین کونای سخن از حد و مرزهاست تا فرجام احرمند و ازین سوی هنر و قوت
تا سوی قاراب که مابین رود و بار منیل و شط سحون واقع است از روز بدید
فربش شیر مانند خورشید عالم گزیر بر نفع و مکن آرد و در بختگاه خدین صاحب تخت
و نای مستولی شده خداوندان از راسته قتل تا باج ده و خراج گذار سازند و در
مشتقد و یک فتح هندستان نموده بعد از دو سال لغرم لشکر بلیب متوجه
سراسر ولایت شام بدست آورده سال دیگر با پدرم بازید جنگ صف ^{خنده}
ولیس از کارزارهای نمایان خود کار را اسیر و دستگیر نموده تمام مملکت روم را
مسخر ساخت و در سنه ^{مشتقد} و هفت شتر سواری دارالمرز و جبال فردر کوه
مفتوح ساخته و از راه نیشابور بجا و در انهر لشرف آرد فرموده عزم جهاد و بلاد
خطار اجماعی خرم آراستند و چون سرزمین خطه قاراب که بالفعل نام آراست
از اعتبار سرفزاری سوزل و پاهای انقاع در جات از خرچ دودار
گذراند و در عرض ان حال عارضه ما علیم عارض ذرات مقدس آن مرز منطقه

چون امضا و طومار رو مکارر انجای شرح هزار یک انا حمیده و اطوار پسندیده ان بزر
 بر در مکارست لاجرم بر حلا در خصوصات انحضرت پروردگار بفضل یازد مکارم
 کار نامهای بر کاران خد بود الا اقتدار ان الشرح و لبط فخر نامه حواله منباید در
 شنبه بخت و پنجم شهر شعبان مقصد و سی و شش از فیض ولادت سر سرشاد
 انحضرت حقه کش رد کش محیط افلاک گشت سان اصل وجود و سیاب نور آن
 گیانه گوهر شاموار محیط احسان و جو امیر طراغای بلند احسن و صدف نرین آن
 دره اتاج انامی علوی مهد علیا کلمه خاتون چون سن مبارک انحضرت به سی و
 پنج سال دشانزده روز رسید و در دهم رمضان المبارک سنه مقصد و غناء
 یک هجری در قبه الاسلام پنج بار ماه عقد تعبت قبه فیت با وج طارم چارم
 و در مدت سی و پنج سال و دوازده ماه و شش روز و نهمی و سی و چهار سال و دوازده
 روز شمشیر اکبر محاکک روی زمین مجوز و تعرف و حیطه شجر آن شنبه بافاق کبر
 در آمد و سایر ساکنان ریح مسکون را را فقیم ناک تاروس از ریح مسکون
 بر دس ریاست آن سرور داده کردن به منع سیاست انما لک رقاب سر
 مفت کشورها دهند و سرنا سر ولایت مادر اله و خوارزم درستان و درستان
 در اقبین و در با بجان و حاجی و خاق و حبیب و جاد و دس و غلاب و در لاس

برادرانه با آن عالیجناب ملوک نموده همه وقت در پی پاس خاطر عاظم ایشان می
بالجمله دو فرزند سعادتمند از آن عالیجناب بوجود آمده یکی منوچهر مرزا و الاوسعبد مرزا
چون وقت آن آمد که اینجهان گذران را دادند بمرزا انعم بیگ که در آنوقت بزرگ
حاضر بودند سپردند و آن والا گاه در لباس رضا جوئی و خدمتکاری آنحضرت بجا
رسانند که روزی یکی از نزدیکان باین عبارت معروض کردند که ابن عم زاده
شما عجب خدیت بجدی میکند مرزا از روی حدس صاحب مقصد انصاف عرض
را دریافته فرمودند که او خدمت ما نمیکند از صحبت کس ادب ننهد بگری بنماید
هشتم شاهزاده عالیجه . میران شاه

آنحضرت سومی فرزند حضرت صاحبقران اعظم است پس از جاگیر مرزا و عمر شیخ
مرزا خود ترا از شرح مرزا کلان برداشته مقصد شصت و نه عالم وجود از درود
نظر الهی فیض نمودند حضرت صاحب قران سلطنت عراق عرب و ادب بجا
که محکامه مداکو خان بود بر مسلم داشتند و در بخت و چهارم از بقعه شصت و
دو که سن شریفش چهل و یک رسیده بود در جانب قرا یوسف نریمان بود
سیر برادر کلکونه خون شهادت روی سعادت دارین انداخت . پیرمین
نهم منظر کمال افتد از الهی فیض انوار فیض نامی طیب الدین و دین بی اعظم مرزا

گرانمایه گشت و مدت سیزده سال در سر دلایت مادر انهر و کسنان و
 و کابل و غزنین و قندار و امد و بلند چهره زار سکند نام الوران سرور دین بر دراز
 روی و پایه نبرار خطیه القاب کامل لصاب ان بلند اختر و سر فراری داشت در
 اخرا به سلسله جنبانی ارث و استخفاف هوای بسجده خراسان و عراق و دماغ است
 و الا جایی داده انگ انگ انصراع آن و کشور نمودند و مجبور از ارتفاع مایه بر این فتح
 ایت سر بسر و دلایت منجر شده بر تو استیلائی فحمت شان آن دلا کسان
 با طراف و انکاف این ولایات بر افتاد و چون من شریف آن بادشاه محمید
 سه سال رسید در لبت و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هشتاد و سه که با اذن
 حسن بر کمان اتفاق مصاف افتاده بود در لواحق آردیل از ارداک مرتبه نهاد
 از ارتفاع و درجات سعادت یافتد و علامه دورانی تاریخ این واقعه غریب بگونه
 در سلاک نظم کشیده سه سلطان ابو سعید که از فرخسروی چشم سپهر
 جوانی جوادی نریزه انجی چکوه گشته بختی گشته بود و تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعید
 هفتسم شازاده عالم بقدر سلطان محمد بزرگ

دن دلا گوهر بلند اختر بار آور خود فرار خلیل در سمرقند بسر می برد و چون فرا
 زاتو به سمت عراق فرزند از خلیج بکشت شریف به سمرقند آورد و در حبس

بتاریخ سنه شصت و شصت از میان تولد آن اقبالمند سرزمین خطه و بپند
سرمقد علو مکان یافته مکانیت آسمان گرفت و در سال شصت و هفتاد و سه
از شهادت بادشاه سعید و شهر اند جان که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس
آن سرافراز روی انبای زمانه روی داد و زور و دشمنه چهارم رمضان المبارک
سنه شصت و نود و نه سن شریف بسی و نه سال رسیده بود شاهین روح پر
فتوح آن شاه عالمقدار از بام کبوترخانه اوج عالم علوی گرفته مامرعان ادبی
چشمه شاخ و در پس سم ایشان گشت و سبب این حرکت نامحار خرج کجوشی آنکه
چون شهر احکب پای تخت آن عالمجانب شده بنابر آنکه آن شهر بر کنار املدی
بنایت عمیق و سوناک اساس یافته کبوترخانه سرکار خاصه برب و ارفع قضا
را در وقتی که آن سرور پیام بر آورده سرگرم نمایشای طغیران کبوتران بودند اسلام
بدان راه یافته از اسب صدمه آن بجوار رحمت اینزدی سناقتند
ششم شاه سعید شهید سلطانی ابو سعید میرزا
از فرزند م سعادت لزوم آن بادشاه مجسم عا به که در سنه شصت و سی در عالم
شهود روی نمود اب در کبی دیگر بر روی رودر مار بار آمد و در سنه شصت و سی
در پنج از میان جلوس اندس انحضرت پای تخت خلافت بنده بایه و گوهر سلطنت

از تارک مبارک پهلوانی فرخنده و سازنده و از امر و ایمان و دوستی و نیکوکاری
سینه اخلاص و ارادت برداشت باز انقیاد و اطاعت نصیب فرمودند و بعد از
پرداخت لوازم این شغل غلوت فرمودند بخدای خود پرداختند و پس از آنکه قطع نظر
اقامت این مرکز و احوال دقت نمودند بدقیق توطن در جوار منزل حجت العظمی
آنکس رحلت دار بقا نمودند آن دست پر و از فیض سردی و غف زور تعلیم نزد
در سایر فنون استعدا که نمینت و بیایچه احوال ارباب دولت و اصحاب جاه
جدال است بدطوبی داشته اند و در نظم اقسام شعر ترکی و فارسی سرعاً منموده اند
زبان ترکی رسایل بدیوه و در فیض و در مصلحت فرموده اند و در شناسایی و در
و کلیات مطالب کلامی را موافق طریقه حضرت امام اعظم در روش اصول شیخ سهروردی
بر نور نظم آرایش داده مبین بایری نام مناده اند و نسخه از آن کتاب مبین در دست
بایری که آنحضرت عبارت ترکی داشت فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ منقذ
و سی و پنج رقمه ملک انجمن نگار گشته فخر و آن کتابخانه عامه شریفه است و در
حسب الامر عالیه حضرت صاحب قرانی بقاری سببی ترجمه شد و از آنجمله تفهیمات طبع
و فادان سر لوح کلیات وجود درین مجموعه احراغ خط عرب است که بخط بزرگ
م شده چشم سازد و بلند اختر عمر شیخ میرزا

بود بعض رسانید که اکنون علاج این امر دشوار منتهی است و همین تدبیر که بدست فرمود
اقسام صدقات از شفاخانه حکیم علی الاطلاق باید حیات و بر دفع مدلول کریمه این
تعالوا البیر حتی تنقو مما تجنون را نمایه ترس نفالیس را از دایا باید نمود حضرت فرمودند که
چون بعد از محمد سها بون مسیح خیر را از سر خود غریب نمیدانیم جان از هجند را فرزند سعادتمند
میسازم و امید منیدارم که درین درگاه این فدویه محقق و بدیه محضر ازین معیوض آن
گرامی گوید در سر مد انگاه بی توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانه صفوت و صفای
از راه صدق روی بقیله حاجات آورده و زبان مساجات نشوده از روی خلوت
و عدم ریا هجند عارا اسند عا نمودند و بعد از فراغ مراسم ادای که وظیفه ان مقام
بطرفی که از ارفقه حضرت خواجگان کبار بلفین یافته بودند سه مرتبه گرداگرد حضرت
برآمده فرمودند که بروا شتم برداشتم چون این دعا از سایه ربا مبرالوده همان
فرین احابت گردید چنانچه اثار گرانی در پیکر و عانی نمودار گشته خفت نمایان
در عارضه حضرت سها بون بادشاه ظاهر شده رفته رفته به صحت کلی کشید و شدت
تمام در ناتوانی حضرت فرودس مکانی روی نمود چون علامات ارتحال در احوال
ان حضرت اشکارا گشت به احضار ارباب حل و عقد فرمان داده و در پای تخت
کتیبه بر سر نهادند و سها بون را بر سریر جهان بینی جلوس داده افسر سردری را

در مرقه نظر السور در اسکن ده مارات او تکلفات بار داشتند و در حال آن که در
رحمت در روز و شب ششم جمادی الاول سال هفصد و سی و هفت رومی دادند
این تاریخ بار بان الواقعة عید موزنی افتاده باد شاه که شهریارش
گشته بودند خادم و متقاده چون دفای نذیر در عالم رفت از عالم خراب آباد
خود از سال فوت او پرسیده گفتیم او را بهشت رومی باده حقیقت این قصه بزرگ
که چون شانزده ماهیون و طایف خدمتگداری و پستاری انحضرت را از سر حد امکان
گنبدند مرزبانی و میرانی انحضرت درباره آن بزرگوار حضرت باری بمرتب رسید که
جان گرامی خود را فدای آن فرزند سعادت نمودند در هنگام شریف آن دلا گویا
سبیل که از حله افطاعات انحضرت بود عارضه بعلیم عارض مزاج مایون شده چون
خبر شدت و طول مدت آن بمرض مقدس رسید حسب الکلم از راه آب با عیث
با و سحاب شنی سوار بگره رسیدند هر چند اطباء با بی تخت در جاده گری آن بزرگوار
مطلقا اثری بر آن مرتب مرتب نشده بهبودی ظاهر نگشت بگذشت گرامی
و کثرت ضعف تا توانی روز بروز ظهور و بروز دیگر نمود رومی در این اصطلاح
از روی آب منحل و الا از در نشوران هر فن در سگی داشت و در باب علاج
خواب از هر در سخن در گرفت میر ابو البقا که از رعایان افاضل

بود بعض رسانید که اکنون علاج این امر دشوار منتهی است در همین تدبیر که بدست
اقسام صدقات از شفاخانه حکیم علی الاطلاق باید حوت و بردن مدلول کریمین
تنالو البیر حتی تنقو مما تجنون از انما یترس نفایس از دایا باید نمود و حضرت فرمودند که
چون بعد از محمد سها یون مسیح خیر را از سر خود غریب نمیدانیم جان را بجهنم را فرزند سعادتمند
میسازم و امید میدارم که درین درگاه این فدویه نختقد و بدیه مختار من بعضی آن
گرامی گوید در مدبره انگاره بی توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانه صفوت و ضعیفان
از راه صدق روی بعبقه حاجات آورده و زبان مساجات کشوده از روی خلوت
و عدم ربا بندگان را اسند عا نمودند و بعد از فراغ مراسم ادای که وظیفه ان مقام
بطرفی که از ارفقه حضرت خواجگان کبار بلفظ بایسته بودند سه مرتبه گرداگرد حضرت
برآمد و فرمودند که بروا شتم بروا شتم چون این دعا از سایه ربا مبرا بوده همان
فرین احابت گردید چنانچه انار گرانی در پیکر روحانی نمودار گشته خفت نمایان
در عارضه حضرت سها یون باو شاه ظاهر شده رفته رفته به صحت کلی کشید و شدت
تمام و زنا توانی حضرت فردوس مکانی روی نمود چون علامات ارتحال در احوال
ان حضرت اشکارا گشت به احضار ارباب حل و عقد فرمان داده و با پیشت
کتیبه میسند فرمودند و سها یون را بر سر بر جهانانی جلوس داده افسر سردری را

در نزد مظهر السور در اسر کشاده عمارات و تکلفات بارگذاشتند و از محال آن بزرگوار
رحمت در روز دوشنبه ششم جمادی الاول سال هفصد و سی هفت بر وی وارد و
این تاریخ باربان الواقعة باید موافق افتاد سه باد شاه که شهر بارش
گشته بودند خادم و متقاعد چون وفای بند از عالم رفت از عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسیده گفتیم اورا بهشت رزوی با ده حقیقت این قصه بسیار
که چون شانزده ماهیون و طائف خدمتکاری و پستاری انحضرت را از سر حد امکان
که رسیدند مرز غایت و مدنیانی انحضرت درباره آن بزرگوار حضرت باری بمرتب رسیده
جان گرامی خود را فدای آن فرزند سعادت نمودند در هنگام تشریف آن والا گوهر
سپیل که از جمله افطاعات انحضرت بود عارضه اعلام مزاج میابان شده چون
بخشدت و طول مدت آن بمرض مقدس رسید حسب حکم از راه آب با سرعت
با در سحاب کشتی سوار بارگرفته رسیدند هر چند اطباء بیایی نکت در جاره گرمی آن برداشتند
لحمها اثری بران مرتب مرتب شد و بهبودی ظاهر نگشت بلکه شدت گرامی
نیت ضعف تا توانی روز بروز بطور و بر زوری دیگر نمود رزوی و همین اصرار و اضطراب
نتیجه یست و الا از دشواریان بر فن اگر سنگی داشت و در باب علاج از پیش
نتیجه نتایج به دست نمی گرفت میر ابو البقا که از رعیان افاضان

و ان محدود با اعران و انصار مغلوب و مغلوب و خلقی کثیر قبل و سیر می دارد و در بی
بود می این نیت و راه فرارها و شخ زین خوانی صدر فتح با د^{۹۳۳} شاه اسلام تاریخ
این فتح عظیم بافته محسن و مستحسن افتاد و بعد از کشت رانای مقهور از سر نو عبیده و غیره
منصور فرموده همگان نصرت و طفرهای در رکاب سعادت نهاده و تبارکی بر سر
جهاگیر می و جهاندار می آمده رفته رفته صوبه بلدان و دار السلطنت لاهور و سائر پنجاب
و سیلی و آره و اله آباد و آوده و جوین و پور و مالوه پست آوردند و مدت سی سال
با کمال استقلال و نفاد امر دینی در عرصه فتح هندوستان مراسم ملکانی و بادشاهی
آوردند مجموع روزگار سلطنت ان مجموعه غریب باشد که مجامع بسی مجاهد و متفاجرو
به سی و هفت سال و هشت ماه دیگر در قمری و سی و شش سال و شش ماه و سیزده روز
ششمی کشیده چون سن شریف ان حضرت چهل و نه سال و چهار ماه و یک روز قمری
و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز ششمی رسید در دار الخلافت اگر از قصر عمارت
چهار باغ که بر انسوی آب چون واقعه است و سابق بهشت بهشت موسوم بود بگلشن
حدائق ثمانیه ریاض رضوان خرامیدند و سیر بر ملک و ملت را دواغ نموده در خطر
عالم ملکوت ارمیدند و حسب الوصیت نقش انظر ان حضرت را بدر الايمان کمال
در نزدگاه که محیط انوار فیض اله است بفرمان و رضوان ابروی سپردند

برآیند و در پورش پنجم که موافقت توفیقات اسمانی و تأییدات ایزدانی گرد
 شد نیز موافق تقدیر آمده بکارشای اقبال ظهور فروری نصیب ادلهای دولت
 نصرت روزی شد و بعد از وقوع چنین محاربه که با غنیمت روی دارد سلطان ابراهیم بن
 سلطان سکندر بن بهلول فرمانروای دارالاک و سی خود با مرکب مخصوص همراه با یک سوار
 و هزار فصل جنگی صف مصاف و سال قیال اراست و آن سرور باد و از ده هزار زن که اکثر
 خواش و خدم و برنجی دیگر نعمای کار و سوداگر بودند لطف عظیم حضرت پروردگار است و در
 هفتاد و سی و دو روزی دارد و عدد حرف مصراع اخیر بی این دو بیت که نصیب و
 و زور راه و سال هزاران ظهوری باید کسب حال ایجاد آن تاریخ موافق آمده
 گشت در پانی پت ابراهیم را شاه غازی بایر عالی نسب و فتنه زور و سال
 این بخت صبح بود و جمیع دهفت حب و دستار بن نزدیکی بنا بر دستباری نماید و در
 توفیق بر آنکه همراه سپاه نامحدود که چون خیل مور و پنج در و شست و نامول و شش
 فرد گرفته بود و لشکر مخصوص خودش بیک لک سوار میکردند و میدان را دیگر کوکی
 یک لک و یک هزار صف ارای شد و در دامن کوه سیکری در راه جادی الاول
 در سال هفتاد و سی و سه متابعه خیل ادبار با موکب اقبال و ملا فی عسکری و شش
 اتفاق افتاده پیشش و کوشش تمام علیه السلام بر کفر روی داده و فی منزل فانی

با این تاریخ موافق می آید باجمعه چون سن مدور آن ملک جابه یازده سال و
هفت ماه قمری و یازده سال و سه ماه و یک روز شمسی رسید بعبادت حضرت ابرو
در روز سه شنبه پنجم شهر ربیع بهر رمضان سنه هشت صد و نود و نه در خطه ابد
که در آلک فرغانه است جلوس فرخنده آن خدیو زمانه روی داد از آنجا که برنگ
کرده بمی انبردی دست پروردگان فیض سرمدی در تعلیم کده یابد الهی و دستان فضل
نامنای آداب سلطنت و بادشاهی فراگیرند با آنکه در آن هنگام ضعیفش بودند مانند
سلطین کار دیده مراسم جهانگیری و قواعد جهانبانی را با پس میباشند چنانچه یازده سال
با خانزادگان اورنگ سلطین خضایی در مادر الهزاد مغایله و مجادله و داده کشان
را برزور بارویی و میرودی ندید و دست از دست تصرف خسرو شاه نامی برآورده و سنه
هشتصد و ده دست لطاول محمد مقیم ارغون از استیلائی ولایت کابل کونا ه ساختند
و در دوازده ارغون داد از بر شاه بیک دلد ذوالنون ارغون علیه نموده قندهار
با توابع و لواحق مستخلص و مسخر نموده بیست و دو سال با کمال استقلال درین ملک
ساک سبیل فرمانروایی بودند و در عرض این مدت پنج نوبت بر توابعه اعظم
ساحت تسخیر عرصه پنهان و هندوستان افکنده بنابر آنکه برآمد بر کاری در این
است تا الوقت در نیاید آن مار بر نیاید چار نوبت بسبب ظهور بعضی امور غسان ^{مجتب}

سخن سخنان تجویز انجمنی نموده اند و از جمله تاریخ بدیه است درین کار نامه بدائع ثبت
 بالجمعه بعد از ادای مراسم تعزیت جنه قدسی شریف انحضرت را در خطه پاک سیل
 در وسط باغی بهشت آیین مشرف بر آب چون بر حمت ایزدی سپردند و قیام
 نگین مرقدان حضرت آسایش داده مطاف اهل زمین در کوش خراج برین خشنود
 چهارم حضرت فردوس مکانی طهره امین محمد بابر بادشاه غایب
 آن عالم جناب دیر ششم محرم سال اشتهاد شد از اهل قتل گار گیم ضمیمه
 زو سخنان بن دلی خان والی مولستان که بسپرد و واسطه بکلیه می رسد بوجد
 عالم مشهور در مشرق جلوه نور و مطلع خورشید ظهور گردید و در آنجا که در آن
 عبید الله احرار آن برگزیده تاج دین را الطیر الدین غیب فرمودند و چون تکلم این ستم
 سرشان دشوار بود بر کی انحضرت بیا فرزانا میدند و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت
 انحضرت از شایع گوهر رای مولانا رحمانی فرا کوکبت که از ان سه تاریخ بدیع
 از کتاب تکلف اساطیر می توان کرد چون در شش محرم زاد آتش کرم
 تاریخ مولدش هم آمد شش محرم شش در قیامت و نطق شش حرف
 نیز تاریخ است و چون عدد شش را باب فن اعداد باعتبار آنکه از جمله
 مرتب است عدد و خیر میداند نطق عدد و خیر نیز که از روی شمار شش است
 و شش

جمعه ده سال در هندوستان و چهار سال در بنگال و بدین سفر ایران مرثیه و دو
فتح هندوستان روز جمعه یازدهم شهر ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه از آنجا که
مقتضای برون قضا است خود بنفس نفیس بوده بر تمام عمارت کتابخانه خاصه که در اول
اساس یافته بود مبذول شد بیالای بام برآند و نقطه منفرج پرده شاگواه بیگام
نزول از پاهای آن نزد بان حکم اقصای قضا آن بلند اختر انورش با دست
خواجه پازینه آخرین هیچ جا فرار و استقرار اتفاق ننهاد و بعد از وقوع این واقعه این
رنگداز کوفتی عظم که بدوش و سر رسیده بود لمح عارضه بهوشی بدات همایون السرد
منغزو دماغ بهوش و خرد بود طاری شد چون بهوش آمدند بنا بر رعایت مراسم
جرم بی توفیق منشوری نورالین از موقف خلافت تسلی خاطر انور بادشاهزاده و الا قدر
محمد اکبر که در آن آوان در حضور پر نور نبودند مصحوب شبح نظر و خولنجان صورت از سال
بافت و زور کشیده سبزه مانند کور حال بر آنحضرت پیغمبر گشته از انتقال ظاهر گردید و
ایبار روح پرور بر بار نموده با سنان عالم بالا و دشمن قرب ایزد تعالی با رشتافت
بریده مصرع و اصل حق شد همایون بادشاه که تا پنج سال از حال آنحضرت سست شد
مال اگر چه مصرع مشهور مصرع همایون بادشاه از بام افتاد و بعضی انرا محموله فاسم
سوب میازند و میر عبدلادل سمرقندی در تذکره الشعرا بنحو ذلالت داده لیکن شایر لک

ولادت با سعادت آن سرور اسلام پروردگار الایمان کابل را در شب شنبه چهارم
ذی قعدة سال نهمصد و پنجاه و هجری صبیح انوار برکت و مطلع انوار مهینت گردید بلا شبهه
نارنج ولادت از صاحب کرامت ازل اورا سلطان هما یون خان بقیه و شاه فیروز
قدر و بادشاه منف کشن نیز سال نارنج هما یون است خواجه کلان سامانی این
دومیت در نارنج مبداء العزیز کرده خاب عرت در ملک نظم انظام داد و قلم
سال نارنج هما یون است زاروک اله تعالی قدرانی می برم یک الفش از نارنج
ناکشم میل و چشم بران والدہ آنجناب ما هم یکم از اولاد اعیان خراسان
در سلسله سلطان حسین میرزا منسوب است بعد از از کمال حضرت بابر پادشاه و در انعم
جاد و انبی آن شایسته افسر جهان بانی پنجم جادوی الادی نهمصد و سی و هفت در
دارالملکت اکبر اباد سیر ارادی عهد و حکمت شد و در خبره الکوک نارنج جلوس هما یون
آمد در آن ایام ارسل شریف بست و دو سال و نه ماه و نوبت و برز و شمشیر و
دست سال شش پنچ و قمری سپری گشته بود و مدت بست و پنج سال شمشیر و
مدت بست و پنج سال و دو ماه و پنچ و قمری زینت بخش اکمل دولت اقبال
بود و چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه
پنچ و قمری عمر گرامانه در رضا جوی الهی و احبابی مرسم پادشاهی گذرانید

سایر جهات سنه را بدست بزمید سعی السورافضاة مصافات ممالک محروسه شد
سیرتا سر این کشور بنهاد بر هیچ جائتمردی و سرکشی نمائند که از گوشمال اولیای دولت
گوشه فرد بخرنیه داشت لجادل در استین بدرتد و سرکریان به برده بای بدان
کشید و چون سن الوالاجاه بهشت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قری
و شصت و نه سال شمشیر رسید از شب چهارشنبه جمادی الثانی هزار و چهارده
مطابق دوم ابان ماه سال خمسین اکبرشاهی یک بهر هفت گهری سپری کشید
ازین جهت سرالته سرالبنان ریاض قدس و نرسکده عالم انس اینک رود
برجیدر طباطبای معروف بمجای قوت اکبرشاه ماده نارسخ یافته بنیکونه که
مصرع الف کشید ملایک ز قوت اکبرشاه در سلک نظم کشیده و بر سبل
سلوک طریقه نعمه بدیع سرب روشنی اساط الف زاید نموده سخنوری دیگر بدین
تاریخ بر خورده ع بادشاه عالم جاید اکبر بادشاه و مرقد متوران سرور
سزین موضع سکندره در و دروسی دار الخلافت مفر شده ازین رو به آباد
موسوم گشت و در آن روضه حسب الامیر جهانگیر بادشاه باغبی و نشین فردوس آیین
طرح افتاده عمارتی عالی و در مدت بشت سال البرف بشت لاک رو پیست تمام تافت
سیوم حضرت نصیر الدین محمد سالیون بادشاه طب ثراة

بر کعبه درین معنی یافته به پاک نظم کشیدند از آنجمله گردیده تا پنج که مثبت غراب القفا
 مثبت افتاد ه اله الحمد که آمد بوجود آنکه اکنون در مکان منجبت است
 بادشاهی که از شاهان جهان : اکبرش نام مجلس لقب است : شب زور
 مه و سال میلاد : شب بختی پنج جیب است : چون در سال نهصد و شصت و دو
 که سن شریف آنحضرت بسیزده سال و شصت ماه و شصت و هفت روز و نهمی و سیزده
 سال و چهار ماه و شصت روز و شش سی رسید همای سعادتون روح اقدس با شاه فردوس
 از امکا به پایون با شاه از امکا به این عالم فانی رسید و طایران قدسی در خسار
 سدره و نشین عرش و کرسی از رسید روز جمعه دوم ربیع الثانی سال مذکور در طایر
 فیه کلا نور از اعمال دار السلطنه لاهور آن والا گرامی افسر سری بر نهاد و سیر
 سردری بر آمد و مدت چهل و سه سال و شصت ماه و شصت روز و شش و پنجاه و یک
 سال و دو ماه و دو روز و نهمی آن بنابر اعظم اوج داد و گری سایه دولت بر سر
 و حین حرمی و اورنگ مودت گسندی افکنده بر تو نظر حمایت و عنایت و کار
 رعایت و عزال رحمت و شکر گردید در آن حال که از حال حضرت همایون
 بادشاه مدار امتیاز و خود به بین فتد : و کابل صوبه پنجاب و دارالاک و ملج
 فکر در آن بادشاه و الا جای خود و نیکی که بر حساب از محنت کشور حاصل و به جهت از

قرار یافت و چون آنحضرت بنابر متابعت سنت سینه حضرت فردوس مکانی
بابر باشاه و صفت فرموده بودند که مرقد ایشان از حلیه عمارات خالی باشد و در
مصنوعی سرکش ده بلطف ایزدی سپارند تا پوسته از سحاب بحباب الهی پیوسته
حباب کا میاب باشد لاجرم حضرت خلعت مرتب و صفت آنحضرت را کاتبه
تختا صبی عالی مباحث صد در صد و راع از سنگ سرخ تراشیده بر دو مرقد مرتب
داده و بر فراز آن چو تیره بیت و بیت از سنگ مرمر مصنوعی بصنعت برهنه کاری
که دقیق تر از خاتم بند است ترشیده در وسط چون صورت مرقدان باشد و صفت
در امکاه نمودار گشت و باد جو کشته تکلف بصرف ده لاک و پیه و ردت و سال
صورت اتمام یافت و دهم بادشاه حضرت عرش سنانی سلال الدین
محمد اکبر بادشاه غازی چون صفحات صحیفه لیل و نهار و فایده کرد دقیقه از ردای
احوال آن ملک الملوک نمی کند لاجرم محصولات مائمه مکارم مخصوص کارنامه
بر کار انخداف و دلا مقدر که علامی شیخ ابوالفضل متعهد بیان و تکلف اسامی
از آن شده شرح و بسط اکبرنامه حوالت می رود و نمظهر قدرت و ذوالجلال که در
عالم لاهوت بود و در امر کوثر از مصافات پشته شب یکشنبه سیم حبیب المیز
سال هفصد و چهل و نه هجری قدم لجام ناسوت گذاشت سخن سخن زبان لایزال

تزیید در شسته نفس نفس اثر شدت آن بیشتر از پیشین ظهور نمود و از آنجا که گوشش و
تذمیر او بیشتر از پیشین بر نیاید و تقضای قضا چاره نپذیرد و معالجات ابله میجامد
سوزند و نفیقا و امتداد ایام مرض بطول کشید لاجرم نظر تقضای خبر خوا عالم
صلح در توقف ندیده مویک منصور را بنوجه صورت لاهور امر فرمودند و حقیقت
در منزل را جوران عارضه ناملاجم اسدا و تمام یافته در منزل حکیم شیخ قهری خاشر
در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید چنانچه از شکلی نفس کار بر آن حضرت نماند شده
دوازده گزری از روز یکشنبه بپست دهم ماه صفر سنه هزار و سی و هفت هجری
گذشته از توطن ابن عاریت کده فانی در گذشتند و شوق ادراک سعاد
اقامت در جوار رحمت انزوی سفر در ابقای ابدی اختیار نمودند و گزیده
مصرع جهانگیر از جهان غم سفر کردند موافق آنحال آنحضرت آمد در حال
نرحل عمر شریف آنحضرت بنجاه و نیم سال و یازده ماه و یازده روز قمری و بنجاه
هشت سال و یکماه و پست و هفت روز شمشیری رسیده بود چون ابن دافچه گزیر
در تنگنای کربوه راه کشمیر بوجوه پست و در آن سرزمین ساحتی فراخ و آباد
آن سزاوار فسمت کده رحمت الهی بنود بخش بر نور ابدار و سلطنت لاهور
نقل نمودند و در یکی از باغات آنزوی آب آن بفرمودند و صفات روحیه

موافق بنقد ستم شهر پور ستم چهارده اکبری لیسر لور کردید و مدت سی و هفت سال
و سه روز قمری و سی و شش سال و یکماه و هشت و سه روز شمشی در پایه سربت آن
اکبر سرج سروری کسب انوار سعادت دارین نموده چه بختیاری برافروخت و چون
و سبزه قضا و سبب اندازی قرر سایه شاه مال فرخنده خال انحضرت از نارک مبارک
والا باز گرفت یک عبت نجومی از روز پنجشنبه بستم حمادی الثانی سال هزار و چهار
هجری سپری شده زینت بخش افسر لغت گشتند و خطاب بلفه الهی باقیه خوشن
را بفرخنده لقب جهانگیر لقب باخند و سلطان سلیم که در ایام پادشاه زردگی
نام نامی انحضرت بود از لوح زمانها سترو شده به سبب و دو سال و هشت ماه و شش
قمری و به سبب و دو سال و چهار روز شمشی در عهد خلعت عمر گرامی بعیش و شادمانی
گذرانیده روزها فرخنده از نار و صید با و نث و صید لبر بر روزند خصوصاً او
عهد که اکثر سین رسان لاهور از قدم شرت از دم برسان روی زمین می بود
و بهار و تابستان در زرتنگه کشمیر بنیو لطیفه ماند و حسین انبساط سیر و شکار از زرتنگه
و دوستان بوده درین لباس عام بخش خاطر میشدند و در سال هزار و شش که آن
مگذر از جایدید بهار بدستور معهود و مهیله نور حضور شد و دیگر مار طعنان عارضه ضیق انفس
که از هفت سال باز مدارم مزاج اقدس انحضرت بود ملاجی گردید و میدم روی

بریم زمانی دالود جهانگیر بادشاه عقیس مکانی دالود جهانگیر بادشاه ممتاز زمانی و
ممتاز محل حرم محرم ایچان بیگم صاحب حبیبیه رضیه انصرفت

بیان سلسله نسبت سهاون حضرت صاحب قرآنی محلی
از احوال سعادت مال آن دودمان صاحب دلال

هر چند منافع آبی عظام و منافع اجداد کرام این بادشاه عالیجاه که بین تنایج آبعلی و
امهات سفلی اند در حوصله برداشت کون و مکان نمکجند و شرح آن از دست قدرت
نیان و نیان انبای زمان بر نمی آید لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان در صدر و محلی
از آن شده بقدم حرارت مبادی این دایلی پابان پیچوده اند لا جرم بنابر اندوختن
تبرک و نمن و عل نسبت سینه آنچه سخن خانه ارادت رقم اکتفا بنموداری از آثار
این منظر منظر فرات از فرید مار کرده تفصیل احوال را حواله تنقیر بدین مقدمه
ظفر نامه و سخن گذاری فواریج ابرنامه بنمود و از جمله آن غرر کردای حضرت بدو چند
برگزیده که همگی از زردی اعداد برابرند جوهر دانه سیاه اجلا اکتفا نموده و این کارنامه
بدان نگار از زمین داد اول خست مکانی نورالدین جهانگیر بادشاه

دارالسرور فتحپور از ولادت سراسر سعادت آن مطلع انور ظهور بعد از انصاف
صفت گهری و سیاهی بل نور چهارشنبه هفتم ربيع الاول سال نهصد و سیصد و سی

ببرکت تاثیر این اسم عظیم تا قیام قیامت از افات روزگار در امن و امان باشد
بهارستان گیتی تا خزان فانی و زار انا عهد جاوید بر معش سسب و خرم بود
چون خانه ادب نگار درین خروانه ادب آیین بر جای که نگام اظهار اسمی
خواقین این دولت کده اند فرین باشد بر وفق دستور که این حضرات والا
درجات آبا می عظام را از روی احترام و اعزاز نام می برند در سیاق سخن نمیکند
لا جرم محبت رفیع ابراهیم مبین معصود و یقین مراد از ان والا القاب مستطاب
درین مقام بر بنیویج نماید مردوس مکانی بابر شاه انا را الهه بر بانه خست استانی
همایون بادشاه بقاه الهه رضوانه عرش شانی اکبر بادشاه طایه سراجت
مکانی جگمیر بادشاه طیب متوا و سه جا در مقام در حضرت شاه جهان
بادشاه در احوال ابراهیم بادشاه زاوگی شاه بلند اقبال و از مبدای جلوس
همایون بلقب والا حضرت یعنی صاحب ثانی عبارت آرا میگرد و در برابر آنکه
والا خاندان ابن سلسله بکمان و بانوان حرم سرای خلعت را بخت های
خاص اختصاص می بخشید تا اصل نام ایشان زبان زد خاص عام نشود هر جا که
اسم می سامیه ایشان درین کتاب مستطاب در کار شود تا کمر برهان و تیره
خواهد نمود برای موجب مریم مکانی والد اکبر بادشاه حدیجه الهه زنده سلطان مسک

بعضی از اختر شماران کتب بالغوی درین ماده ظهور یافت صفت این بنی است که گویند
منجی که در صنعت تنجیم صاحب قدرت و مهارت کلی بود و در وقایع احوال و فجایع
این من دو فنون درجه علیا و در طوبی سدا و اصابت منجم العجب العجیب در باب
صواب شهرت تمام گرفته چندی قبل از ولادت با سعادت آنحضرت بعضی آن
جواب گزیده قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب در مطلع جاه و جلال الغنی
اقبال حسین شاهزاده والا که از جدیه ضیه اراجادوی سکه معروف نموده راجه
اختری سعادت از طالع خواهد شد که بایه سیر جلال از مرعلوس همان لسن باوج
گردن برادرزاده و گوهر افسر سلطنت را فرق فرزند سای و نازک ساک جهان
مرالش عالم آرای ساز و مرزده باو که عنقریب بغوش عافیت خوشن را از پرورد
و برکت پرورش آن شاه زاده با مراد عالی مقدار چون گریبان مشرق می شود
جمع انوار سعادت جاوید خواهند دید و از کمرست این مایمن در انواع برکات
در جهانی روزی روزگار سعادت آثار شما خواهد گردید بنا بر آنکه از فرط امضا
تتبع حیدر حیدرین را سر مایه نشاط جاوید بپست افتاد و در آن نور ز امید
... منتظر آید از حرمی جاویدانی شاد شد لاجرم حضرت عرش سنانی ان
... بر سر رسیدن حرم موسوم فرمودند امید که این خاندان ان
ان

و تو از پنج بدلیه در سلک نظم کشیده بصلاب کرامت خرسید کسب از جمله آن باقیه پنج
کلمه ۱ لله الحمد که از پر تو خورشید قدم ۲ سایه مرهمتی بر سر عالم آمد ۳ نیری
فلک بادشهی کرد طلوع ۴ که بخورشید درین دور مقدم آمد ۵ بر زبان قلم
ز غیب بی تا بخش ۶ شاه شاهان جهان قبله عالم آمد ۷ و سخنوری دیگر زبان
ماه و تارنج بد معنی بر خورده ۸ شاه روی زمین و شاه جهان ۹ لمة افتاب
گیر و سحران روز حضرت عرش استانی بر رسم ادای مراسم مبارکباد و بدل سعادت
بنیاد حضرت جهانگیر بادشاه را بمیان مقدم فرخنده قدم شک و ادای ایمن ساختند
و دیده امید را از نوا مع رشته خسار مهر زار آن والا گهر روشن در بجه شرق
نمودند و از صفحه پیشانی لورش آیات یافت خلافت و امارت استخفاف
سلطنت دریافت بی اختیار آن شاهان رتبه بلند پاکلی را بفرزندی برگزیده بلکه
عصر بانویی بانوان دهر رتبه سلطان بیگم صبه رضیه هندال میرزا اعظم نامدار ^{حدال الله}
محمد اکبر بادشاه که آسیه حور اصفاء و عاشقه ارواح طهارت بوده از آنحضرت
فرزندی بداشتند پرورش صورتی در سرت ظاهری این دست پرور و عنایت
اینزدی را که انای علوی و امهات سفلی در پروردن آنحضرت بر یکدیگر میسختند
آنحضرت استقامت نموده و دعای ایشان بکلیه قبول داشتند پذیرفته نصیب کرد

[illegible]

جہان بانی کشورستانی ظل سبحانی از مشرق ولادت سراست سعادت و از ایش باری

صفحه رومی زین و زمان از نور نور نور انحضرت چون سرانجام نظام مصال

کارخانہ عالم و انظام مہام و از خلافت آدم علی استقام کارگرداران اعمال سلطنت

کبریٰ کہ بر طبق فحوائی الملک و الدین توانان مالی درجہ عالی رسالت بل ہمسریہ و الای

بنوت است مستثنی نمیشود و بیظم سلسلہ امور جہور را با دخال و عقد مشکلات قضا

بانی بعد مشکلات نظام احوال عالمیان دست نمیدہد لاجرم حضرت حکیم علی الاطلاق

جل بر آنہ بکلم حکمت کاملہ صحت رعایت مصلحت عباد و اصلاح مفاسد عالم کون

وف و در فرقی از قرون منور سر اعظم عباد و جلال صاحب لیت العهد بل نزال

نکشتہ سعد اکبر و جود لغض الجود افی المندی دیگر از مطلع ایجاد طالع گردانیدہ بہ بر تو نظر باری

و سایہ بر نیت فرمانر دای وقت سر ادار مرتبہ علی الہی ساز و دانستہ نمیشد

کبریٰ و قابل مرتبہ سایشی و الا نمودہ قوانین سروری و قوا عد عبت پروری ^{مفضل}

خود می آموزد بالعون لولیت فرما پروری بدان دست پرور رعایت خدای باری

استعمال فنون تدبیر و لکھ و استحصال انواع تجربہ و امتحان در بیفتہ ادا و لواہی

و اعانت احوال عبت رسائی بر نصرت کلی مدخل نتواند نمود و سایر ادا ^{مفضل}

و جہان بانی مثل تعمیر و توفیر ممالک و خراین و تدبیر منازل و بدان و غیر انتہا ادا و

ان معالی مرتبت را در لباس انوار و اختصار ز قلموده خامه و قانع کنارساختن
 و حالی لشکرانه دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیکوئی که دیر و خرد و کمال و جلال
 نماید نوری تازه پذیرفته صورت مراد در آئینه معانی جلوه گر گردید و کجایک از
 پرتو فیض غایت الهی ابواب لطف سخن و سلامت کلام بر روی خود مفتوح باقیه نکرست
 سخن را بدست پی بر مای منتهی استخوان بندی پیر افتاد روی صدق بر زمین
 و سر ارادت بسجده بنار نهاده کریمه الحمد لله الذی اودع فی الحزن بر زبان دارم
 و در سال هزار و هشتاد و هجری از چین آرامی این گلشن فیض فزاع علی بقیه سعادت
 با وج سپهر نیایی بر افراختم و با اعلام الهام عالم بالا این حبه ناله را که سبب
 آغاز و فرخنده انجام باد لعل صالح موسوم ساخته بطبع فیض الهی که عذوشت
 که کور موافق است تا رنج آتماش باقیم امد اندازم که باران حرف گیرد
 و غریزان نکته چین از سر طعن و ظفر در گذشته بر طرب زبانش کلامم پیچید
 با چون منی مشکین که از غایت لبست مائی ماده حرف سناسی عرش المعزیه
 میداند و از نهایت ناقص نیادی مانند بودگان انجده شمار صف فیض و سبزه
 الهیتهی حال می شمارد از چون چرا در نیامده هر جا سهوی و خطای بنظر در آید
 بذیل غفور پوشند طلوع میرا عظم وجود مسعود این مظهر معبود نبی و الا حضرت

لغیر حایم آوردن این امر دشوار متکفل اندیشیده کام تاخیر باریس مشکداشتم که تا
هفت سعادت مرده این غنایت بگوشت پوشش در داد که آن ای نذر
تاکه ازین خود رای و هرزه در آید به میتوان کرد فکر نازد بسی نه که در نظر
نه بسنه کسی نه اینجا که فضل الهی است بی نیست نسیم بهار چمن چمن کل مراد و در آید
امید بخند و دید و انشایش مشاطه فکر شاید معنی در جمله سحر حمره و لبر می مراد
مانند فردا یگان سود سخندان و است با مکان در جبهه دلی فرورد و در طه بخرد
گشته از تصور انبغالی خود را در باخته کمی بسند خبانی اقبال به اندیس و تیر
نیکخواه حلقه بر در دست سراسی سعادت زن و بکار فرمای است مایه طلب و
تو بقی کار ساز کارش صور امارد به انحضرت که و با بجه کار نامهای احوال
مانی و حال و دستور العمل بادشاهان زمان استقبال است به بر دازد
ازین اشارت سر با اشاره موافقت و دستبازی سعادت از زبان
آورد و بر آمد کار کرد تاخیر وقت بر آمده زمان جلوه نمایی باشد مراد و بعد
وساحت نمود در آمد لاجرم بخواست امودی انعم صایب را بر لور حرم
بیادری طالع کار گذار و به روی دستبازی فکر نیرنگ بر در بیان مصارف
اوقات سعیده سمات عمر شریف انحضرت و الانست و شمه از سوار

چگونه تن بشیر و بیان در میده و تضایل و تضایل انصهرت که از تو صیف و توفیق سخن
سازان بی نیاز است کی سر غیر زبان و مخبر خانه و در زبان فرد می آرد لیکن بر
برنجی از سخن پر و زان از آنجا که بلند پر و از بهای است رسانی انسان و بلا و بهای
و غرت ایشان است در صد و محلی از آن شده از غراب انار چه مقبول اول کار
مرده که در استعدا و ایشان دور بود و بجانب نموده در زرد نامه احوال انصهرت
بت نموده اند چه ظاهر بنیان حوصله دریافت کنه امور شکل خاکه از ناید پر و در
حضرت پر و در کار سر خمینه نه اند باد خود در نش سکالی ان خرد در ان عالم نظر از
بنی لی استعداد یعنی کمتر بن اعیان ویت ابد چون مردی ال محمد صالح که کمال
اچمدانی زبان زو اهل روزگار است اندیشه این امر و شوار و آردی جسیع
نرتب سوانح ابام ویت آن ملک اقدار بطرق اجمال چه جای افضل و جسیع
از باب اراده طبر ان صحوه بقدار با مال افشایان عالم قدسی در نشین عرش و
کرسی و اند از سر و از امور ضعیف به پیروی بال و پرش متن طر بود لاجرم در انتقام
سخن از سر اسگی باب صدره لبر در می آید و قسم باد و ناز و نگاری از سر
زبان بگردگاه از تهی و سنی لغو و منهن سامان این کار بزرگ از انداز و قدرت
نیزین درسته و بر در بی پیش رفت این مطلب بکشتن ز کاه قلم کشته رقم

ت وحد صاحب و مکر نام و قوت طبعیت
و عجب و ابداع آیهایی عریض نمود و در صبح آیهایی
الوان الطیحه و اشتره لیدیده و البه فاخته و دشمنی
و اقسام طبیب و علمه صفات غریب فرموده با فضیلت
رسانند و برین قیاس عمارات عالیله و آینه رفیع
مذکر فرب بر روی کار آورده و جایگیری و
و این تازه وضع فرمود و چنانچه در نموداری از ابداع آثار و آثار ان
فرشید اشتهار نیت بریده جهان و صیغه زور کار شده و شرح هر جمله
غراب اطوار و اوضاع آن با و شاه ملک جابه برود سیاه و زور نایله
بهار رقم ثبت بد پیفته نایابی این و میره و بر حاکم آثار خزان
رقم جابه قدرت کتابه پیشگاف این بلند اوق سبب و انبای این
دار خدا را بقا شد و کبرایات صالحات و شکر خیرات جاریات آن موجود
احسان و در زبان سپرد و جوان خواهد بود و در بیفورت کما شش در
غراب احوال آن مجید و معالیم و دول که بادی بسادی نعم دارا بادی
و معجزه و معانی است و انبای دار دنیا و ستور العمل سلطه

بشری افزیده نافع نصاب کامل نصیب خود پرورشای اسرار واد و بایس ساخت
و آن کرار نما گویهر اصداف جواهر علویه را که ادب برور و تعلیم که در ادب الهی است
سزاوارت آنک زقاب آنسی نموده در بسیج فصایل و کمالات نفسانی و ملکات
ملکی و انسانی بر سایر سلاطین ماضی و حال زنبه مرتبت داد چون شعور را که در هر
سال ازین دست مجدوی را پیشکاران قدرت ربانی بر سر کار نمیدانند
دلت می آرند همین که از جلوس اقدس آن دست نشان افتد از بهر الهی نقش مراد من
زمان بر وجه حسن دست نشسته خاستن گیتی از گل گلستان گشت و موقوفات کلامه
فغان بایزد بروقی حواسش از قوه بغض آمده بخورده سالخورده و در حال جوانی از
نخست امری که از آن سرور ادب پرور برز و ترویج فراغش و بن خضر سید سلیمان
است که عموم اهل تکلیف بران مخاطب و بغض درک آن صاب و معاف اند و بکل
آن لیسین خانم امین و تحویل مکه اخلاق و ادب الهی که از آن امر خفیه باطن
شرعیت تو بفرستید چنانچه ظاهر از هر اجدید متابعت شریعت غر ادمت بنیاد است
بودیم بران آیین باطن انور را بحسن فصایل نفسانی و فصایل ملکی و انسانی بر
و در تربیت مردم ننوده سیر بنو مخمور و صاحب نفوی و دروغ امانت و در
ادب باب استعداد و دلا گویهر آن بیگ نهاد کوشیده با صابت رایی و

افتاب و آری کون و مکان زمین و آبی اندازد ماد و غلعه کبریا بی جدال و جملش
در ملک و ملکوت گذشت و مرتبت انحضرت و در جمیع مراتب بر سایر انبیا
و ارباب و کمال نمائش کلام آن منظر اتم قدرت بتأید اعجاز و بدایع سان
بر کافه النس و جان اشکار نموده صیب رفعت قدس وین نمش بلند می گردان
کرانید حسن الفاظ غریبه و معانی بدیع ایات قرآنی و مشکلات احکام اسمائ
بتبیین در آیت و توصیح در آیت انمهر سپهر اصطفا در نظر جلوه کر ساخته
عالمی را از تبه صلاحت لیس منزل ابتدا رسانید و بر طبق اراده از بی وفق
خواستش لم از بی بجهت قوام نظام عالم امکان و قیام قوایم طالع و امکان
سرشته در استگنی ملک و ملل و زمام سرانجام سواد دین و دول در قبضه سلطین
معدلت آیین باز گذاشت و به برکت پیروی طریقت الصاب شریعت شمشیر
فرسای این گروه و الا شگوه را مصباح معاد اسلام و مفتاح معالقی صفت یافته
میزان ستقامت کردار و گفتار که وسیله اعتدال مزاج روزگار است بکف کفایت
سان ارزانی داشت و از جمله این والا نرنگان خلافت مرتبت ذات قدسی
صفات و آرای جهان آری گیتی خدای گویان خدای سر برافزودن چنین فیض
نظر آری ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی را مصدر اکمل کمال



